

انتخابات از شعراء صوفياء كرام

مولفة

محمودعلى مرزاحيدرآ بإدي

تصحیح وحواشی وترجمهٔ تذکره از اردو به فارس بنت زهرانقوی ندتی الهندی ^{هک}صنو

ناشر

نور مدایت فا ؤ ناریشن حسینه غفران مآبٌ مولا نا کلب سین رود م چوک اکھنؤ۔ ۲۲۲۰۰۳ (ہندوستان)

Managib-e-Ahlebait

ئاتى ايلى يىت ا

By

Mahmood Ali Mirza Hyderabadi

Translated By

Binte Zahra Naqavi Nadal Hindi

ينت زيرانقوى عدكي البندى





Imambara Ghufranmaab, Maulana Kalbe Husain Road, Chowk, Lucknow-226003 (INDIA)

Website: www.noorehidayatfoundation.org

نام كتاب : منا قب الل بيت عليهم السلام

مؤلف : محمود على مرزاحيدرآ بإدى

ترتيب وحواشى : از بنت زېرانقوى ندى الهندى

ناشر : نور بدایت فاؤنڈیشن ہکھنؤ۔

كېپوزىگ : جائسى كمپيوٹرس پوائنٹ بكھنۇ (9935025599)

سنهاشاعت : کیم جنوری ۱۹۰۲ء

تعداد : یا نچ سو

مطبع : نظامی پریس ہکھنؤ

ريه : ۱۵۰ رويځ

ملنےکےیتے

نور ہدایت فاؤنڈیشن امام باڑہ غفران مآبؒ بمولا ناکلب حسین روڈ، چوک ہکھنؤ-سا(یو۔یی)

فون: 0522-2252230 موبائل: 9335996808 — 9335276180

e-mail: noorehidayat@gmail.com ای میل

Website: www.noorehidayatfoundation.org

منافيرا هل دين

انتخابات از شعراء صوفباء كرام

مولفة

محمودعلى مرزاحيدرآبادي

تصحيح وحواشى وترجمة تذكره ازار دوبه فارسى

بنت زهرا نقوى ندى الهندى لكهنؤ

ناشر

نور ہدایت فاؤنڈیشن امام باڑہ غفران مآبِمولا ناکلب حسین روڈ، چوک ہکھنؤ۔ ۳ (یو۔ پی)

۸٠	<u> ۲۳۲ ء</u>	?	حضرت شمس تبريزي	10
1 + 14		۳۵۲۱ء	طوطئ بندحضرت امير خسرو عاطشي	17
1 + 9	اسساء	<u>۱۲۲</u> ۹	حضرت حكيم سنائي غزنوي الشي	14
111	?	۵۱۳۱ع	حضرت محمد شمس الدين حافظ شيرازي عاطشير	1 /
1 5 7	?	٩ ٢٣١ع	حضرت نعمت الله ولى كرما نى عاطشتى	19
187	٢۩٢٤	?	حضرت نصيرا لدين محمد چراغ دېلى عاطشتى	۲٠
186	۲ <u>۴ ۱۳۹</u>	ام الماء	حضرتنورالدينملاعبدالرحمٰنجامي الليتي	۲۱
139	?	9 <u>۵۷ ء</u>	حضرتنيازاحمدصاحبچشتى وقادرى الشي	77
۳۳۱	۲ ۱۸۳۳ع	٢٨٧٤	حضرتسيدشاه على حسن جائسي سجاده نشين ً	۲۳
104	٩٣٨١٤	<u>۱۷۹</u> ۷	شاعرفلسفىمرزااسدالله خاغالب عظشير	۲۳
١٧٦	٠ ٨١٤	?	حضرت نور على شاه صوفى علطتيه	10
1 7 9	?	ا ۱۸۳ ء	حضرت سيد شاه با قرعل <i>ي چ</i> شتى عاطشي	74
121	?	٩ ١٨٣ع	حضرتمير امداد على شاه علوى عليشي	۲۷
1 / / /	۲ ۱۸۳۳ع	?	حضرتشاه غلام على قادرى موسوى اللئي	27
191	٩ ١٨٢ء	?	حضرتمولاناشاهمحمدابوالحسن پهلواريَّ	۲9
191	۷ ۱۸۵ ع	?	حضرتمستانشاهمجذوبكابلي الشي	۳٠
199	۳۲۸۱ء	?	حضرت محمد عبدالقادر صاحب صوفى واعظ	۳۱
۲ • ۴	?	۵یک۸۱ء	مفتى سيدضياء الدين المخاطب ضيايار جنگ ً	

فهرست

صفحه	وفات	ولادت	نامشعراكرام	شمار
۲			عرضنور	
٨			سببتاليف	1
1 •			مقدمه	٢
10	٠٨٢٠	<u>۴۷۷۰</u>	حضرت امام شافعي علاقتيه	۳
1 A	۹۰۹ء	?	حضرت <i>جنيد بغدا دى علطي</i>	٨
۲۱	٣٢٢ء	?	حضرت حسين منصور حلّاج الطُّثيَّةِ.	۵
۲۳	?	٩ ١٠٠٠	حضرت احمد جامع ژنده پيل علا لك .	ч
۳۱	م ۲۱۱ ع	22 • اء	حضرتغوثالاعظمشيخعبدالقادرجيلاني ً	
٣٣	<u> ۱۲۳۰</u>	٨١١١ع	حضرتشيخفريدالدينعطار عطشي	٨
۳۳	۵۳۲۱ء	۲۳۱۱ء	حضرتسيدمعين الدين حسن سنجرى علالتي	9
٣٦	?	۵ یکا اع	حضرت شيخ مصلح الدين سعدى شير ازى الله	1 •
۵۳		۱۱۹۵۵	حضرتسيدمخدومعلى احمدصابري كليريَّ	11
۵٩		۷+۲۱ء	حضرت محمد جلال الدين رومي علطتي	11
24	۱۲۳۵ء	?	حضرتقطبالدين يختياركاكي اوشيءك يتأتي	18
۷۲	?	۱۲۳۲ء	حضرت نظام الدين اولياء محبوب المهيء الليتية	۱۴

عرضنور

کرداررهبرانابلبیتعصمتوطهارتومعدنرسالتعلیهمالسلامتمام جهتهائیزندگی بشررااحاطه کرده و افکارنیک انسانی راجلب کرده تحتتثیر خود قرار داده است.

مامی بینیم که تمام فرقه ها و مکاتب اسلامی بدون اختلاف در این باگاره پرعظمت عرض ارادت نموده و جبین نیاز راخم کردند

چنانکه موالیان باطن، ارباب تصوف و عرفان نیز در بارگاه حق اهل بیت علیهم السلام زبان سخن را باز کردند و بسیار زیاد به مدیحه سرائی پرداختند و در این مورد پاکیزگی فکرونظر و تزکیه و تخیل خود شان را بیان داشتند

از همین قبیل مجموعه ای از قصیده های گرانمایه و شعرهای گهر بار انویسنده توانا و صوفی منش معروف در دهه گذشته بنام آقای محمد علی میرزا حیدراآبادی در کتابی بزبان اُردو بنام "مناقب البیت کرد آوری نمود که مورد استقبال فراوان قرار گرفت

دراین مجموعه سخنان شاعران بزرگ عرب، عراق، ایران و هم چنین از شاعران شبه قاره هندگرد آوری شده بود در این شاعران نامور اسمهای همچون امام شافعی و میرزا اسدالله غالب نیز دیده می شود ـ آخر چرا؟ حداقل ما از منش صوفیانه از این دو بزرگوار را نمی دانیم ـ چون امام شافعی امام یک مسلک فقهی بود، و ممکن است شعر های غالب آغشته از عشق حقیقی بوده باشد ـ اما ایشان خود شاعلام کرد:

۲ • ۸	تقريباً	?	حضرتسيدمعروفعلىشاهقادرى الشيد	٣٣
	٠ ١٩١٠			
11+	۸ ۱۹۳۸	٨٨١٤	حضرتعلامه داكثر سرمحمدا قبال علطتي	۳۴
119	<u>۱۹۲</u> ۷	۵۸۸۱ء	سلطان العلوم اعلى حضرت نواب ميرعثمان على	ra
			خانآصفجاهسابعنقراللهمرقدة	
***	?	۲۸۸۱ء	حضرت مولانا غلام قادرگرامي علطيت	٣٧
rmm	?	٩ ٨٨١ء	حضرت ملاعمر سەپىيازە علىكىيىي	٣٧
rmn	۲۲نومبر	۳ <u>. ۹ و ا ء</u>	مولانا حضرت سيد شاه شيخن احمد صاحب	٣٨
	٢ <u>ڮ٩١ء</u>		شطارىءالله الله المستعادة ا	
rra	?	۳ <u>. ۹ و ا ء</u>	حضرت سيدمحمدولي الله حسيني افتخاري علطي	٣٩
777	بقيد	۵ <u>÷۱۹</u>	حضرت سيدمعز الدين ملتاني قادري	۴.
	حيات			
200	?	تخميناً	حضرت سید غلام دستگیر صاحب مرحوم	١٩
		٠ <u>١٩١</u> ٠	نقشبندى	
۲۳۸	?	بزمانه	جنابمنشي ولايتعلى خانصاحب	۴۲
		٣ ١٩ ١ عـ		

بسمالله الرحمن الرحيم

سببتاليف

راقهالحروف درحضور كساني كه مناقب ابل بيت را مطالعه مي فرمايند خود مرا بااختصار چنین معرفی می نمایم که جدبزرگ بنده خواجه قدرت الله خان والي سابق بربان يور كه در كشور ايران واقع است در عهد حكومت آصف جاه ثالث به علت تسلط انگلیس های معزول شده بمراه خوابر حقیقی مجرّد بنام زیب النساء بیگم به حیدرآباد دکن وارد شد ودربارگاه شاه باریابی بدست آورده مورد عنایات اش قرار گرفته و سیس شاه دربارهٔ خوابرش زيب النساءاز اوخواستگاري كردودر نتيجه شاه نظام سوم بازيب النساء بیگم ازدواج کرد وبرای خرج پان (برگی است که در کشور هند با ادویات می خورندو در نتیجه لب ها واطراف داخلی دین قرمز شده قشنگ جلوه می نماید) آراضی بنام ملی پلی عنایتاش کرد ولکن او آنرا بهبرادر خودش قدر تالله خان منتقل كرد ـ خواجه قدر تالله خان با دختري از خاندان مير عالم ازدواج كرد وازجانب ايالت مير عالم منصب هاى متعدد بنام او اجرايافت خواجه كه پيرومذهب حنفى بود ، بعدازاز دواج ، مذهب اماميه را اختيار كرد وخانواده اونيز همين مذهب اماميه را دنبال كرده اندو يادشاه وقت، قدر تالله خان را به القاب محترم الدوله ومحترم الملك ملقب ساخت راقمالحروف فرزنديك نفراز همين خاندان يعنى نواب احمدعلي مرزاخانمرحوم وزمين دارسابق ملي پلي ونوه دخترخان ايراني است كه در خانه گرفت وعلوم شرقى را در حضور مولانا حميدالدين قمر تحصيل نمود

" تخصيهم ولي سمحصة جونه باده خوار بهوتا"

يعنى تورا ولى مى دانستم اگرباد ، خوارنبودى ـ

اما شاعران بزرگ دیگری که در فهرست مناقبِ ابلبیت قرار دارند از این انتقادها بدور هستند مختصر اینکه شاعره بزرگ معاصر سرکار خانم ندی الهندی مجموعه مذکور را نظر ثانی کرده در قالب فارسی در آورده است که هم اکنون پیششماعزیزان قرار دارد -

این مجموعه نیز از سلسله کتابهای مهمی انتشار یافته از موسسه نور هدایت است که در خدمت خوانندگان باذوق و اهل نظر می باشد.

امیداست کتاب مذکورنیز همچون انتشارات گذشته مورد قبول واقع شود سیدمصطفی حسین نقوی اسیف جائیس میسیدنه رهدایت لکهنه هند

[9]

وازبدو شعور دوست داشت که ادبیات مذهبی را مطالعه کند واین شوق

ورغبت در مطالعه فقط در حد مذهب آبائی محدود نبود بلکه باعث شد تا کتاب های اهل تسنن را که در زمینه های مختلف وجود داشت بادقت مطالعه کند و نتیجه آن در شکل مناقب اهل بیت اشار برای صاحبان فکر عرضه می شود و آن بر اشعار چهل نفر از صوفیان گرامی قدر اشتمال دارد و هدف بنده از نشر کردن این مجموعه اینست که ملت اسلامی می تواند بفهمد که مقام و منزلت اهل بیت اطهار اشار در نظر صوفیان کرام چیست؟ و مولانا سید معز الدین ملتانی این مناقب را بزبان ارد و ترجمه نموده است

ويروفسور سيدمحمدمر حومنيز برآن نظرثاني كرده استوبنده خيل ممنون

امكهايشاندر تكميلاين كارادبي وقتزياد صرف كردند ومولانا شيخن

احمد شطاري كامل مرحوم بر مناقب مذكور مقدمه اي نوشته است كه در

ضمن این اشاعت شامل میباشد

ودکترباشمامیرعلی ایچای ایچامین دفتر امانتی (دی نظامس ترست) در نشر کردن این مجموعه سر فهرست میباشد که به بخاطر علم دوستی وبمدردی انسانی او این کار مهم، از جانب دفتر امانتی (دی نظامس ترست) به مرحلهٔ تکمیل رسید وبنده در این رابطه از دکتر موصوف و آقام حامد علی عباسی ترستی را تشکر می نمایم

راقم:محمودعلیمرزا ۸/ژانویه/۹۷۷ میلادی

مقدمه

اثر خامهٔ نقیب الاسلام حضرت مولانا سید شاه شیخن احمد صاحب کامل قادری شطاری مرحوم سابقا معتمد مجلس علماء دکن

درمیان اخلاف مخلص و فقیر آقا محمود علی مرزا خواجه قدرت الله ملقب به محترم الملک، با آنکه اولاد نواب احمد علی مرزا خان زمین دار سابق آراضی ملا پلی و نوهٔ خان ایرانی اند، میرزا منش کمولی فقیر منش زیاد اند و علت اش شاید اینست که توسط مولانا قمر فاروقی در منازل علم کسبی روشنی یافتند و در مراحل علم و هبی مصاحبت با صوفی و صافی مولانا عبد القادر فنا، استعداد هائی جبلی ایشان را چنان برانگیخت که با تحریک کامل ایشان، کسانی که با وصف بمه نابودی روی صفحه هستی، با گفتن من، شعارانفرادیت خود را می زدند، بمراه نفس زندگی عارضی از لذت های بقاء بعد از فنا، لطف اندوز می شوند ذلک فَضُلُ الله یُونِیهِ مَنُ یَشَآیُ وَالله نُولا لَهُ الله یُونِیهِ مَنُ یَشَآیُ وَالله می کندو خداوند صاحب فضل و بزرگی است)

وباین طریق جوهر قابل و ناشناخته به طور غیرشعوری، شعور جبلّی را که تحتشعور بیدار ساخت آن در وجدان مرزا شوق مطالعه به کتاب

11

های مذہبی ایجاد نمود ومعلوم نیست که به یمن آن شعور وادراک چقدر کتاب ها را مطالعه کرد تاهم زمانی که در کتاب خانهٔ سالار جنگ، دیوان حضرت شمس تبریز علیه الرحمه را دید وآن نظر او را در یک نقطه خاص مرتکز کرد حضرت شمس تبریزی که زندگی شخصیت بزرگ همانند مولانا رومی عظیمی را استوار کرد چنانکه خود مولانا تاریخ زندگی اشرا چنین عرضه می کند.

مولوى برگزنشدمولاي روم تاغلامشمستبريزينشد يس اشعار شمس تبريز كه در ستايش جناب امير عَلَيْهُ اندو صداي قلباش رابه شكل الفاظبر روى صفحه كاغذ آورده اندود راين خصوص در طلب اشعار منقبتی دیگران از میان ارباب طریقت اگر مرتب کنندهٔ این مجموعه را به تلاش زیاد وادار کردندچه جای تعجب است بلکه باید بگویم که بر چقدر بدست افتاد به سبب تقدیر است وما آنرا با تعاون دوستان از مرحله طباعت گذرانده برای تسکین قلب و غذای روح بر روی سفره گذاشته وإلّا کی است که آرزوی ورود در شهر علم توسط دروازهٔ علم نکند وپروانگانشمع حقیقت امام مشارق ومغارب چقدر زیاد اندودر ستایش حسن ازلى وبى مثال كه از چهره هاى ايشان پخش مى شود با آنكه زبان حال الفاظ، بی مایه گی اش را اعتراف نموده است، افراد شیرین زبان در کدام زمان و كجانبود ه اند و كجانيستند؟ ع

ز حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخنپایان بمیرد تشنه مستسقی و دریا هم چنان باقی

وصاحبان افکار گاهی مجبور می شوند که از میان جهان خیالی عبور نمایند زیرا نظرهایی که از بی صورتی بر روی شاهکار صورت پذیر قدرت می افتند در یک حالت خصوصی آنرا وامی دارند که خراج عقیدت اشرا عرضه نماید و بر صاحب حوصله وا دار می شود که بحسب حوصله اش مدح وستایش کند پس شعار همه در بارگاه ممدوح "عِبارَاتُنا شَتّی وَ حُسُنُکَ وَاحِدٌ" (حسن تو یکی است و لی عبارات ما متعدد است) میباشد

وبعداز فرمان پیامبر که فرمود "لا یُوْمِنُ اَحَدُکُمْ حَتّٰی اَکُوْنَ اَحَبّ اِلَیْهِمِنُ وَلَدِهٖ وَوَالِدِهٖ والنّاس أَجمعین" (کسی از میان شما مومن نخوابد شد تااینکه من نزداو, از فرزند و پدراش دوست ترباشم) ثابت شد که عین ایمان چنین محبتی باسید الانبیاء والمرسلین میباشد که بر محبت و دوستی، فدای آن بشود و و قتی که محبت با ایشان عین ایمان است لازمه آن اینست که محبت و دوستی آل, جزو ایمان است و اِلّا ایمان، ناقص خوابد بود و به این دلیل امام شافعی چنین فرموده است.

يَا اَهُلَ بَيْتِ رَسُوْلِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرانِ اَنْزَلَهُ يَكُمُ مِنْ عَظِيمِ الْقَدُرِ اَنَّكُمُ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْمِ الْقَدُرِ اَنَّكُمُ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلُوةَ لَهُ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلُوةَ لَهُ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلُوةَ لَهُ

که حمد وستائش سزاوار خدای است که پروردگار جهان است وصلوة وسلام بر سردار انبیاء ومرسلین وبر آل اش که نیک و پاک اند وبر اصحاب بزرگاشتاروز حساب

سے فقیر فقیر ۱۳۹۳ فقیر سے استانهٔ شطاریه دبیر پوره سید شیخن احمد شطاری کامل حیدرآباد (اے ۔ پی۔)

ای اهل بیت پیامبر خدا دوستی شما از جانب خدا است آنرا در قرآن نازل فرمود وبرای علو مرتبه شما همین کافی است که برکهبرشماصلوةنفرستدنمازاشباطلاست

بعدازارشاد گرامی پیامبر مَنْ کُنْتُ مَوْلاًهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاَهُ (بر که من مولایش بستم علی مولای او است) مولی امت مسلمه، علی السّان اگر با ایشان ارتباط نباشد پس بیچ چیز، وآن شخص که در برهه ای از تاریخ با ایشان ارتباط نداشته باشد بدبخت است در کدام سلسله از ارباب طریقت، فیض ایشان وجود ندارد؟ویک شاخ از سلسله قادریه، از ائمه اطهار، ادامه داشته است و آنرا سلسلة الذهب می گویند داشته است و آنرا سلسلة الذهب می گویند

خداوند متعال مرزا را جزای خوبی بدهد که ایشان با انتشار این مجموعه اشعار، گامی برداشته است که توسط آن، بسیاری از شکو کمی توان رفع نمود لذا اگر بنده بگویم که این آغازی است برای ایجاد برادری بین دو طبقه از مسلمانان، غلط نخوا بد شدومانده سخن در را بطه با پیروی مرام موافق؟

وَالسَّعْیُ مِنَّا وَالْاِتْمَامُ مِنَ اللَّهٰ تَعَالی وَاخِرُ دَعُوَانَا اَنِ اَلْحَمُدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَالصَّلُوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْاَنْبِيَاء وَالْمُرْسَلِيْنَ وَعَلَى اللهِ الْعَالَمِيْنَ وَالصَّلُوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْاَنْبِيَاء وَالْمُرْسَلِيْنَ وَعَلَى اللهِ الْعَالَمِيْنَ وَالصَّلُوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْاَنْبِيَاء وَالْمُرْسَلِيْنَ وَعَلَى اللهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّابِرِيْنَ وَصَحَبَةِ الْاَكْرَمِيْنَ اللَّي يَوْمِ الدِّيْنِ (كوشش وتلاش از طرف ما وتمام اش از جانب خداوند متعال است وآخرين سخن ما اينست

(1)

حضرت امام شافعی رحمة الله علیه

تولد ۲۰ کمیلادی وفات ۲۰ گرژانویه ۲۰ میلادی کنیة اش ابوعبدالله محمد ادریس ولقب عارف بالله است وبدین سبب شافعی گفته می شود که نام مورث اعلی او شافعیه بود که از نسل باشمی بود وجد پیامبر حضرت عبدالمطلب از میان نیاکان او بوده اند او امامی از بین چهارتای امام اهل سنت و جماعت بود د

وپیروان مذهب شافعی در شهر خراسان وایران زیاد اند و و فات او در مصر در تاریخ ۲۰ / ژانویه ۲۰ مودرسن ت ۳ سال بود

حواله: قاموس المشاہیر جلد دوم صفحه ۲ مولفهٔ نظامی بدایونی اسٹیٹ لائبریری حیدر آباد دکن شمارهٔ کتاب ۹۲۸۹ ۱۳۳ ج-۲-ش-ا-ن-طباعت سال ۲<u>۹۲۱ و به مطبع</u> نظامی پریس بدایون اسٹیٹ لائبریری حیدر آباد

منقبت مولای کائنات حضرت علی علیه السلام

عَلِيٌّ حُبُّهُ جُنَّة قَسِيمُ النَّارِ وَالْجَنَّة وَصِيًّا لُمُصْطَفَى حَقَّا إِمَامُ النَّالِالْنِس وَالْجِنَّة وَصِيًّا لُمُصْطَفَى حَقَّا إِمَامُ النَّالِالْنِس وَالْجِنَّة

محبت با على الله سپرى است (از آتش دوزخ نگه مى دارد) وحضرت على الله تقسيم كنندهٔ جنت و دوزخ اند قسم بخدا كه ايشان وصى حضرت محمد مصطفى اندوامام همه انس و جن اند

حواله: كتاب معالم العتره ترجمه ينابيع المودة باب ١٦ صفحه ١٣٠ مولفه شيخ سليمان قندوزي حنفي مفتى اعظم قسطنطنيه

_ (۲) _

حضرت جنيد بغدادى رحمة الله عليه

تولد(؟) وفات ۹۰۹م

اسم او ابوالقاسم بن محمد بن جنید نهاوندی است ولقب سیدالطائفه است در شهر بغداد متولد شده بود و شاگرد سری السقطی بود و در حضور ابوحنیفه فقه خواند سپس آموزش تصوف را آغاز کرد مدارج زیادی را طی کرد تصنیفی از او وجود دارد که شامل رساله های متعدد است و در آن برای مسائل پیچیدهٔ تصوف را های حل نوشته شده اند و در آن نامه های او نیز و جود دارند مرد م با او ارادت و عقیدت داشتند و در تشکیل صوفیان کرام نقش مهمی داشته است و مرتبه او در میان صوفیان بسیار بلند تصور می شود و

حواله: قاموس المشاہیر جلداول صفحہ (۱۷۸) شمارۂ کتاب ۹۲۸/۹۱۴۳ - ج-۱-ن ظا-ق مطبوعه ۱۹۲۸ و نظامی پریس بدایون اسٹیٹ لائبریری حیدر آباد۔

منقبت دیگر

بركه برشما صلوة نفرستد نمازش باطل است

حواله: کتاب معالم العترة ینابیع المودة باب ۹ ۵ فصل ۲ صفحه ۲۹ مولفه شیخسید سلیمان قندوزی بلخی حنفی سنّی مفتی اعظم قسطنطنیه ـ

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

نه يافت و بم و خرد پايهٔ كمال على السلام يه وصف راست نيايد بيان حال علم عليه الشلام مقرر است که در عهد فطرت ارواح بروح پاک محمد بُد اتصال علی السلام زبد و حال که بر رست از ریاض صفا به آب علم بر و مند شد نهال على على السلام چو آفتاب رسالت طلوع کرد از غیب ظهور يافت از اوج افق بلال على السلام نخست قرعهٔ ایمان به نام او آمد كه خير بود و سعادت نشان فال على السُّلام چو یافت خطبهٔ اسلام زیب و زینت وحی گرفت كار غزا رونق از قتال على السلام جواب داد سوالات کل عالم را كسي نه گفت جوابي زيك سوال علي عليهُ حدیث رایت و طیر و غدیر و عقد اخا شمود آیهٔ صدق اند بر خصال علی السلام

نزول آية مستغفرين بالاسحار بود دليل مناجات ز ابتهال علم عليه تو سر "انفسنا" و "وليّکم" در ياب كه برتو كشف شود عزت و جلال علم السلام نه کرده طرفته عینی گناه در یمه عمر كهغرق طاعت حق بود ماه و سال على عليه ز جام لطفِ خدا تا ابد بود سیراب كسى كه نوش كند شربة زلال على السلام به روشنائی ایمان رسد ز ظلمت کفر دلی که نور یقین دید از جمال علی علی الله ازان زمان که بدیدم جمال او در خواب نه بوده ام نفسي خالي از خيال على الله السلام گواه باش خدایا! که بندهٔ تو جنید بميشه بست محب على عَلَيْهُ وآل على عَلَيْهُ

حواله: دیوان حضرت جنید بغدادی قلمی ریکارڈ فارسی شمارۂ کتاب ۲۰۳ کتب خانه آصفیه حیدر آبادد کن۔

(r)

حضرت حسين منصور بن حلّاج صوفی رحمة الله علیه

تولد(؟)

نام اصلی او شیخ ابن حلّاج است ولی بنام پدرش منصور مشهور گشته و در شهر بیضاء از شهر بای فارس متولد شد ـ او مرید حضرت جنید بغدادی بود و بسیاری از مؤرخین او را شعبده باز می گویند ـ صوفیان کرام درباره او می گویند که او قائل به مسئله و حدة الوجود بود و آنا الحق می گفت وباین سبب خلیفهٔ بغداد یعنی مقتدر ، در سال ۹۲۲ مطابق ۴۰۳ بجری او را بقتل ، سانید ـ

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

آن ماحئ ضلالت وحامئ دين حق آن والئ ولايت جان شاه السلام اوليا داماد مصطفای معلا علی علیه که بست خاک درش ز روی شرف کعبهٔ عُلا آدم السلام خلافت است و برابيم عليه خلت است چون نوح عليه متقيست بم از قول مصطفي موسی است در مهابت و عیسی است در ورع جمشید در جلالت و احمد در اصطفا اورا ولايتيست به تخصيص از خدا کان را بیان می کند ایزد به اِنّما عمریست تا حسین جگر خسته مانده است در دست ایل نفس گرفتار صد بلا امروز دست گیر که از بیافتاده ام آخر نه دست من تو گرفتی در ابتدا

حواله: قاموس المشاہیر جلد دوم صفحه ۲۳۲ مولفه نظامی بدایونی تذکره اردو شمارهٔ کتاب ۹۲۸۶ مطبوعه ۱۸۸۸ء اسٹیٹ لائبر پری حیدر آباد۔

(r)

حضرت احمد جامع شیخ الاسلام ژندهٔ پیل رحمهٔ الله علیه

تولّد ۹ ۱۰۴۹ وفات (؟)

لقباوابونصر ژندهٔ پیلااست ولی معروف در شهر نیشا پوراست تا هیجده سال در کوه ها وجنگل ها در عبادت مصروف بود سپس از دواج کرد خداوند متعال (۲۹) پسر و سه دختر به او عنایت کرد حضرت احمد جامع، دارای تصانیف بوده است واز میان تصنیفات اش سمر قند، انیس الطالبین، مفتاح النجاة و بحر الحقیقت معروف و مشهور است

حواله: تذکرهٔ قاموس المشاہیر جلد اول اُردو صفحه ۲۵ مولفه بدایونی شمارهٔ کتاب ۱۳۳ مرب ۱۳۳ ج-ان ظامی پریس بدایون اسٹیٹ لائبریری حیدر آباد۔

منقبت حضرت مولاى كاثنات عليه

بر نفس اندر ثنای مصطفیٰ باید زدن چنگ در دامانِ اصحابِ صفا باید زدن حیدری کوبست، دریای کرم، کانِ سخا نغمه در وصفِ علی الله شیر خدا باید زدن لا فتی الله علی الله لا سیف الا ذوالفقار بردم از فهم از صفات بَلُ اَتیٰ باید زدن گر نجاتِ آن جهان مطلوب داری ای عزیز دست درد امان آل مصطفیٰ باید زدن

دیگر

نورچشم مصطفی را مرحبا باید زدن ساغر می را زِ دستِ مرتضی شید اید زدن از حسن باش وحسینی شید شوکه دور آخرت چنگ دل در دامنِ آلِ عباشید باید زدن مهر زین العابدین شید باید که باشد در دلت خاک پای باقرین را بوسه با باید زدن جعفر شید صادق امامِ ما و جمله عالم است مهرموسی شید در درونِ دل چوما باید زدن

منقبت حضرت مولاى كائنات عليه

آن شمنشابی که شابان را بذاتش التجاست شاهِ شابان دو عالم ابن عم مصطفا است ای زمهر حیدرم السُّلام بر لحظه اندر دل صفات و زيس حيدر عليه حسن عليه مارا امام وربنماست بمجو كلب افتاده ام بر آستان بوالحسن السلام خاک نعلین حسین علیهٔ اندر دو چشمه تو تیاست عابدين تاج سر و باقراعيه دو چشمم روشن است دين جعفر برحق است ومذبب موسى السلام رضاست اي موالي! وصف سلطان عَلَيْهُ خراسان را شنو ذره ای از خاکِ قبرش دردمندان را دواست ييشواي مومنانست ومسلمانان تقيء الشلام گرنقی علیهٔ را دوست داری در بمه مذبب رواست عسكرى السناد أنوردو چشم آدم عَنْدُ استوعالم است بمجويك مهدى الشلاه سيه سالار در عالم كجاست قلعهٔ خیبر گرفته آن شهنشاه عرب زانکه در بازوی حیدرالسّلام زور دست لا فتی ست از عليَّ موسع السَّلام رضا گشته خراسان جنّتي این سخن با مومنان با صفا باید زدن از تقع باش و نقع السُّلام ا دوستدار از جان و دل دشمنان عسكري السلام را تيربا بايد زدن پر که *مهدی ع*لیهٔ را به بیند او شو د خاک ریش پنج نوبت را بنام شاهِ ما باید زدن چاکر شابنشهٔ دین، مرتضی علیهٔ باید شدن قیصر وخاقان و جم را پشت یا باید زدن مروه و زمزم صفا دارد ز خاکِ مرقدش پس قدم مردانه در راه خدا باید زدن زہرۂ احمد کجا باشد که گوید مدح شاہ این سخن را بم به توفیق خدا باید زدن

حواله: دیوان حضرت احمد جام شمارهٔ کتاب ۱۲/۳۳ صفحه ۱۳۱ کتب خانهٔ آصفیه حیدر آباد د کن مطبوعه ۱۸۸۱ عنولکشور پریس کانپور۔

منقبت حضرت مولاى كائنات السلام

اى شەغلىدلەلسوار شاەسلام علىك صفدر با ذوالفقار شاه سلامٌ عليك در تگو پوی توایم عاشق روی توایم ماسكِ كوى توايم شاه سلامٌ عليك باب شبير و شبراطنيه خسرو والا كهر منظر اہل نظر شاہ سلامٌ علیک زين عبادِ على على السَّلام، رونق دين نبي خواند خدایت ولی شاه سلامٌ علیک شاهِ خرسان ما، ماهِ خراسان ما مير خراسان ما، شاه سلامٌ عليك بست تقى رببرم, شاه نقى عَلَيْهُ مهترم عسكرى عليه تاجسر مشاه سلام عليك مهدی آخرزمان، صف شکن کافران قبلهٔ آزادگان شاه سلامٌ علیک احمد جام توام مست مدام توام خاصه غلام توام شاه سلامٌ عليك

حواله: دیوان حضرت احمد جام زنده پیل شمارهٔ کتاب ۵۱ مفحه ۸ مخطوطات کتبخانهٔ آصفیه حیدر آباد دکن۔

حواله: انتخاب کلام شعرا شمارهٔ کتاب ۲۱ صفحه ۲ فن: ادب نظم فارسی قلمی ریکاردٔ سالار جنگ میوزیم لائبریری حیدر آبادد کن ـ

من غلام قنبرم، قنبر غلام حیدر الشائد من غلامت را غلامم یا علی موسی الشائد رضا دیدن پاک ترا کردن زیارت بی گمان بفت حج اکبر آمد یا علی موسی الشائد رضا احمد جامی که گوید روز و شب مدح رسول در قیامت چتر گردان یا علی موسی الشائد رضا

منقبت حضرت امام موسى رضاعليه

توز نور مصطفائح یا علی موسی الساده رضا نور چشم مرتضا السلامي يا على موسى عليه أرضا باب تو شير خدا و أمّ تو فخر النسا جدِّ توسلطانِ دين است يا على موسى عَنْيَةُ رضًّا من بگویم نام تو تا تازه گردد جانِ من بر زمان از شوق گویم یا علی موسی الشاه رضا ميوهٔ جان موالي آفتاب نيم روز چتر دار روز محشريا على السَّلام موسى السَّلام رضا بر که در مشهد در آید حاجتی خوابد ز تو حاجتش را حق برآرد یا علی موسی علیه رضا آن امامی تو که کردند در خراسانی شمید تو امام بشتمین بست یا علی موسی رضا زبر دادند آن چگونه از عنب دادند زهر چون شهید کربلای یا علی موسی السلام رضا انس و جن ووحش وطير و مايي اندر زير آب مي سرايند بر سحر گه يا على موسى عَلَيْهُ رضا

حواله: دیوان حضرت احمد جام زنده پیل شمارهٔ کتاب ۱ ۲۵ صفحه ۳ مخطوطات کتبخانهٔ آصفیه حیدر آباد د کن۔

(4)

حضرت شیخ سید عبدالقادر جیلانی رحمة الله علیه

تولّد ۲۷۰ ام

اوحدوداً به مدت چهار صدسال پس از بعثت پیامبر کر در جیلان شهر غیر معروف در سال ۲۵ متولد شد ـ اسم پدر او ابوصالح شیخ موسی بود سلسلهٔ نسب او به حضرت امام حسین استی می می شود و ما در او که فاطمه نام داشت و کنید اش ام الخیر بود از اولاد حضرت امام جعفر صاد ق است او غرض که او سید حسنی و حسینی بود ـ وسلسلهٔ قادریه به او منسوب است ـ او ما در زاد ولی بود ـ و در سن پیجده ساله در مدرسهٔ عالیه نظامیه در محضر علامه شیخ ابوسعید در س قرآن می خواند ـ و بعد از اتمام آموزش قرآنی و قواعد تجوید و علم تفسیر و فقه و اصول و علم حدیث و غیره را در حضور اسات به در یگر خواند و او صاحب مکاشفه و کرامات بود ـ

منقبت حضرت مولاى كاثنات عليه

غلام حلقه بگوشِ رسول وساداتم زبی نجات نمودن حبیب وآیاتم کفایت است ز روح رسول واولادش ممیشاتم بمیشه درد وجهان جملهٔ مهیاتم ز غیرِ آلِ عبا حاجتی اگر طلبم روا مدار یکی از ہزار حاجاتم دلمزحبیمحمد پراست وآلِ الله می محمد کایاتم گواه حال من است این ہمه حکایاتم کمینه خادم خدام خاندانِ توام ز خادمئ تو دائم بود مباہاتم

حواله: از ديوانِ حضرت غوث الاعظم عليه مرتبه محمد مسلم احمد نظامي صفحه

٩٠١ مطبوعه لابور پريس دېلي ناشر كتب خانه نذيريه اردوبازار دېلي ـ

(Y)

حضرت شيخ فريدالدين عطّار رحمة الله عليه

تولدنومبر ۱۱۱۸م وفات ۲۷ آوريل ۱۲۳۰م

تولد حضرت عطار بمقام شادباغ درده نیشاپور بود و تخلّص او مطار بود و آنرا بخاطر شغل اش که عطر فروشی بود انتخاب نموده بود او از میان صوفیان گرامی قدر شمرده می شود و در رابطه با تصوف و معرفت، تصنیفات زیاد دارد و دارای دیوانی است که شامل بزار بیت میباشد و تصنیفاتی که در ذیل ذکر می شود بمه اش در نظم و بسیار معروف اند

(۱)اسرار نامه (۲)اُشترنامه (۳)اوسط نامه (۴)حیدر نامه (۵)لسانالغیب(۲)جوابراتالذات(۷)مظهرالعجائب(۸)تاریخاولیاء وغیره واو درکشتار جمعی نیشاپور که بحکم چنگیز خان در تاریخ ۲۲۸آوریلدرسال۱۲۳۰ءرویداردرسن ۱۲۳۰اسال،کشتهشد

حواله:قاموس المشاہیر جلدد و مصفحه ۲۵ امولفه نظامی پدایونی شمارهٔ ۱۳۳۴ ۹ ۸ مولفه نظامی پریس اسٹیٹ لائبریری حیدر آباد

انتخاب اشعار از "لسان الغيب"

اسم توحید ابتدای نام اوست مرغ روح جملگی در دام اوست پيروئ احمدِ مرسل کنم بندگئ خواجه قنبر کنم احمد مرسل حبيبت ساختى كسوتِ شرعش بر أو انداختي جای دادی نزدِ معراج خودش غیر را کردی در آن منزل ردش مصطفی را تاج و تقویٰ دادئی كرسع شابنشهى بنهادئى مصطفی را معجزات سر اوست درمیان قدسیان این گفتگو ست مرتضى السلام واليت دادة بر دِلش بابِ نبى بكشادة مصطفى را مرتضع الشَّالَا بشناخته مرتضى الشلام را مصطفى بشناخته

رُو براهِ احمدِ مختار كن حُبّ فرزندانش باخود یار کن تو چه دانی قدر شاه علیه اولیا مدح او گفته خدا در اتّما مصطفى و مرتضى السلام بير تواند در شریعت رببر ومیر تواند خضر را دیدم بحق مصطفع در طریق فقی ہمچو مرتضی علیه بغض حيدرالسلام دشمنئ مصطفا ست بلكه آزار جميع انبياطيه ست در ره شرعم طریق مرتضاطنیه ست غیر ای راہی نه می دانم کجاست در شریعت مصطفع پیر من است در طريقت مرتضى الشِّلام مير من است من حسيني عليه مذبب و تو با يزيد باب دوزخ را کشاده بی کلید از لسانم خارجی در زحمت است جای او آخر درون آتش است

ہر دویک گوہر درون این صدف سرّ این معنی بجو از "من عرف" ہر دو نور واحدِ ذاتِ حق اند در شریعت پیشوای مطلق اند ديدهٔ ايشان نه بمجو ديد تُست حُبّ ایشان فرض در توحیدِ تست پیشوایند و امام وربنما گفته این معنی خدا در طاوبا لو كشف را تو مگر نشنيدهٔ زان به کذب کاذبان گردیدهٔ دستِ خود در دامنِ آن شاه زن تا شوی ایمن تو ازہر راهزن پیرو اثنا عشر باش ای جوان تا شوی آزاد از دوزخ روان تو باین عطار را منکر مشو راهِ عقبي خوابي اين ره را برو ہیچ راہی بہتر از این راہ نیست بر که رفت این راه او گمراه نیست

کیست دانا آن که در کعبه بزاد چشم را بر روی احمد او کشاد كيست دانا آن شه دلدل سوار لا فتئ در شان او با ذوالفقار جابلان دارند بغض بوتراب الشلام ہست بر ایشان به حُکم حق عذاب رشتهٔ ما با على السَّلام بيوسته است آن خوارج زین سبب دل خسته است رشتهٔ اعضای من اندر کفن با نکیر و منکر آید در سخن رشتهٔ اعضای من گوید جواب نيست حبّ ديگرم جز بو تراب السُّلام این زمان عطار سر حیدر السلام است برتن خارج چونیشِ خنجر است این زمان عطار گشته رافضی كورئ چشم لعين ناصبي شافعی گفتش که حبّش رفضِ ماست این چنین رفضی بدین کا پنجار و است

پائمالِ این سگان این جاشدم پیش ظاہر بین بسی رُسوا شدم جمع گشته خلق بهر قتل ما از برای حُبّ آل مرتضاعلیه عاقبت، ما راز دستِ این سگان حق خلاصی دادبی و هم و گمان شرع احمد را طريق مرتضالسًا الله ست بر که این رَه را نرفته او سباست بغض حیدر علیه بر که در دل کرد جا بی شکی دانم او را ما در خطا دست را در دامن کرّار زَن دشمنش را سر بزیر دار کن این شرف عطّار را از مرتضاعیّهٔ ست زان مقامش بمجو عیسی در سماست مصطفع و مرتضى السُّلام را بنده ام با حسين السَّلام كربلا پيونده ام كيست دانا شهسوار لو كشف آن که یا بنهاده احمد را کتف

رفض او دین من است اندر جهان شابد مقصود من كروبيان جهِلِ، بغضِ مرتضى عليه وآلِ اوست قتل این کس پیش ما این جانکوست بوترابي گشته ام چون بوتراب السلام از تراب قبرم آید این خطاب رببر عطار شاهِ عَلَيْهُ اوليا بعد از و سلطان على موسى عليه رضا ما حسيني مذہبم وحيدري السلام بر دِل دشمن چونیش خنجری با یزیدست آن که مارا دشمن است طوق لعن شمر اندر گردن است منكر عطار ردّ مُصْطفا ست راندهٔ درگاهِ ذاتِ کبریاست مرتضی السُّلام را مدح گفته در جهان جان خود کرده فدای خاندان روز و شب در مدح آل مرتضاعيه ست رافضی را در جهان او پیشوا ست

بر كرا بغض على عليه اندر دل است دوزخی با آتش اول منزل است ترک کن بغض علی علی مرتضی گرېمي خواېي تو وصلت با خدا ترک کن بغض امام المتقین كين بود حُتّ نبح المرسلين ترک کن این جا تو بغض بو تراب علیه م بدتر از این نیست پیش حق عذاب زین نصیحت گر زیانی باشدت چون فرید الدین ضمانی باشدت ضامنم از روز محشر از تو من ترک باشد دیگرم با تو سخن من سخن بهر محبان گفته ام نه برای بیز نادان گفته ام من سخن دارم ز عرفان خدا بر که دارد گوش او را مرحبا صاف شو چو صوفیان صاف رُو چون نه می گنجد در این جا تارمو

حواله: "لسان الغیب"مثنوی حضرت فرید الدین عطار ، شمارهٔ کتاب ۸۲۷ فن: ادب نظم فارسی قلمی ریکار د ، سالار جنگ میوزیم لائبریری

چنان مطلق شده در فقر و فاقه که زر و نقره بودش سه طلاقه چنین نقل است کورا جو شنی بود که پشت و روی او چون روشنی بود چنین گفت او که گر خوابند کشتم نه بیند، پیچ کس در جنگ یشتم اگر خاکش شوی حسن المآب ست كهاو بمبوالحسن السلام بمبو تراب السلام است چنین گفت او که گر منبر نهندم بدستوری حق داور دېندم ميان خلق عالم جاودانه کنم حکم از کتابِ چارگانه كه چون كشف الغطا دادست دستم خدارا تا نه بینم کی پرستم

حواله:درفنمثنوی الٰهی نامه شمارهٔ کتاب ۷۵فرید الدین عطار صفحه ۸۵ لائبریری سالار جنگ میوزیم ـ

منقبت حضرت مولاى كائنات على عليه

ز مشرق تا به مغرب گر امام است اميرالمومنين حيدر الشلام تمام است گرفته این جهان زخم سنانش گزشته زان جهان وصف سه نانش چو در سرّ عطا اخلاص او راست سه نان را بفده آیت خاص او راست سه قرصش چون دو قرص ماه و خورشید دو عالم را بخوان بنشاند جاوید ترا گه تیر باران بر دوامست على عَلَيْهُ حبّه جُنّه تمامست پیمبر گفت چون نور دو دیده ز یک نوریم ہر دو آ فریدہ على السلام چون با نبح باشد زيك نور یکی باشند بر دو از دوئی دور چنان در شهر دانش باب آمد که جنت را بحق نُه آب آمد

(2)

حضرت سلطان الهند غريب نواز خواجهٔ اعظم سيد معين الدين حسن سنجرى رحمة الله عليه

تولد۱۲۲ ام وفات۱۲۳۵ م

اودراصفهانمتولدشدودرخراساننشوونماءیافت-اسمپدراش خواجهسیدغیاثالدیناستومرشداو, حضرتخواجهعثمانهارونی بود- و الحسیاو به سادات حسینی منتهی می شود و طبق فرمودهٔ استاداش در سن ۵۲ سال به بند وارد شده است و حدوداً تا ۵۳ سال بمقام اجمیر سکونت و رزید و بخاطر مجابدات و کمالات اش, معروف و مشهور است و اوصاف صوری و معنوی او, باعث اشاعت اسلام در هند شد و در سال ۱۲۳۵ متوفی شد و بمقام اجمیر شریف مدفون شد و آن جا یک مقبره عالیشان تعمیر شده است.

حواله: قاموس المشاہیر جلد دوم صفحه ۲۲۵ مولفه نظامی بدایونی شمارهٔ کتاب ۱۹۲۸ مولفه نظامی ۱۹۲۸ - ۹۲۸

مناجات

یا رب به حقّ سیّد کونین مصطفّع آن شافع معاصى وآن منبع عطا يا رب به حقّ شاه عَلَيْهُ نجف آنكه آمده در شان او تبارک ویسین وهل اتع يا رب به سوز سينه وا فغان فاطمه السَّلام يا رب به آه و نالهٔ آن سرور نسا يا رب به حرمت دل صديارة حسن عليه آن بادشاهِ جملة آفاق مجتبى السلام يا رب به حرمت جگر تشنهٔ حسين عليه يا رب به حقّ خون شهيدان السَّلاة كربلا يارب به حقّ عابد السَّلام و با قرعَليْه امام دين يا رببه حقّ جعفرٌ وهم موسى السُّلام ورضاً يا رببه حرمتِ تقى السَّلامُ وعرِّت نقى عَلَيْهُ يا رببه حقّ عسكري السُّلام آنشاه بيبشوا يا رب به حقّ مهدى عليه بادى كه ذاتِ او مانند مصطفح است مولا ومرتضى

[~ a]

یا رب به حقّ جمله رسولانِ خویشتن یا رب به حقّ جملهٔ ارواحِ اولیا یا رب به عشق پاک به معشوق بی نیاز یا رب به آه و نالهٔ عشّاق بی نوا دارد معین امید در آن دم زلطف خود بخشی ورا به شاه السّید شهیدانِ کربلا

[44]

 (Λ)

حضرت شیخ مصلح الدین سعدی شیر ازی رحمة الله علیه

تولد ۱۷۵۵ م

علامهابوالفضل عبدالرحمن ابن جوزی که لقب او جمال الدین بود، استاد شیخ سعدی بود و در محضر شیخ شهاب الدین سهروردی، فیوض باطنی را استفاده کرد و قسمت زیادی از عمراش در مسافرت وسیر وگردش سپری شد او در میان شاعران فارسی، پادشاه غزل تصور می شود و و طن او شیر از است و همان جامد فون است

حواله: قاموس المشاہیر تذکرۂ اردو جلد اول صفحة ۲۹۲ مولفه نظامی بدایونی شماره کتاب ۱۹۲۳ مراده کتاب ۱۳۳۳ مراده کتاب ۱۳۳۳ مرادی اسٹیٹ حیدر آباد۔

حواله: انتخابات, شماره کتاب ۲ کصفحه ۹ ۴ قلمی ریکارڈ, فن ادب نظمِ فارسی، سالار جنگ میوزیم لائبریری۔

سالار خيل خانهٔ دين حاجب رسول سر دفترِ خدائی پرستانِ بی ریا خاصان حق بمیشه بلیت کشیده اند ہم بیش تر عنایت و ہم بیشتر عنا كس راچه قدرت است كه وصفٍ على عَلَيْهُ كند جبّار در مناقب او گفته هل اتی زور آزمای قلعهٔ خیبر که بندِ اُو در یک دگر شکست ببازوی لا فتی مردی که در مصاف زره پیش بسته بود تا پیش دشمنان نه کند پشت در غزا شير السلام الما و صفدر ميدان و بحر جود جان بخش در نماز و جهان سوز در وغا دیباچهٔ مروت و دیوان معرفت لشكر كش فتوت و سردار اتقيا فردا که بر کسی به شفیعی ز نند دست مائيم و دست و دامن معصوم مرتضى السلام پیغمبر، آفتابِ منیر است در جهان واینان ستارگان بزرگ اند و مقتدا

منقبت حضرت مولاى كائنات السلام

شکر و سیاس نعمت و منت خدای را پروردگار خلق و خداوند کبریا چندین ہزار سکّهٔ پیغمبری زدند اول بنام آدم السُّلام وخاتم به مصطفَّ الهامش از جليل وييامش ز جبرئيل رایش نه از طبیعت ونطقش نه ازبوی در نعتِ او زبانِ فصاحت كجا رسد خود پیشِ آفتاب چه پرتو دېد سُمِا دانی که در بیان "اذا الشمس کورت" معنی چه گفته اند بزرگان پارسا یا رب بدست او که قمر زو دونیم شد تسبیح گفت در کفِ میمونِ او حصا یار آن بود که مال و تن و جان فدا کند تا در سبیل دوست به پایان برد وفا غیر ازعلی السلام که لایق پیغمبری بُدی گر خواجهٔ رسل نه بدی ختم انبیاً

منقبت حضرت مولاى كائنات السلام

منم کز جان شده مولای حیدر السلام امير المومنين عَلَيْهُ آن شاهِ عَلَيْهُ صفدر على عَلَيْهُ كو را خدا ہي شڪولي خواند بامر حق وصى كردش پيمبر بحقّ بادشاهِ بر دو عالم خدای بی نیاز وفرد اکبر بحق آسمانها و ملائک کز آن جا ہیچ جای نیست برتر به پنج اركانِ شرع و بفت اقليم به افلاک و ده ودو برج یکسر به کرسی و به عرش و لوح محفوظ بحقّ جبرئيل آن خوب منظر به میکائیل واسرافیلﷺ وصورش به عزرائیل و بول گور و منکر به توریت و زبور و صحفِ انجیل بحقّ حرمتِ ہر چار دفتر

يا رب به نسل طابر اولاد فاطمه السلام يا رب بحق پاکِ شميدان السُّلام کربلا یا رب به صدق سینهٔ پیران راست رو یا رب به آب دیدهٔ مردان آشنا یا رب خلافِ امر تو بسیار کرده ام امید بست از کرمت عفو ما مضی گر خلق تکیه بر عمل خویش کرده اند مارا بس است رحمت و فضل تو مُتّکا مائیم بندگان گنهگار و تو کریم حاجت بمیشه بیش کریمان بود روا نا ابل را نصیحت سعدی چنانکه بست گفتیم اگر به سرمه تفاوت کند عمی

حواله: کلیات سعدی، شمارهٔ کتاب ۱۲/۲۲۳ صفحه ۲۱۵-۲۱۵ کتب خانهٔ آصفیه حیدرآبادد کن۔

که بعد از مصطفّ در جمله عالم بحق آیت الکرسی ویسین بحقّ سورة طه سراسر نه بُد فاضل تر و بمتر زحيدر عليه مُسلّم بد سلونی گفتن او را بحَقّ آدم السَّلام و نوح عَلَيْه ستوده که علم مصطفع را بود او در بحق بود السَّلام و شيثِ دادگستر يقين اندر سخا و علم و عصمت به ورد يحيه السلام و درمان لقمان السلام ز پیغمبر نه بود او بیچ کمتر به ذوالقرنين و لوط الشَّلامُ نيك محضر اگر دانی بگوی جز علی علی علیه کیست به ابرابیم السلام و قربان کردن او که دلدل زیر رانش بود در خور به اسحاق عَلَيْهُ و به اسمعيل عَلَيْهُ باجر به ختم انبیاء احمد که باشد چە گويم وصفِ آن شابى كەجبرىل السلام گہی بُد مدح گویش گاہ چاکر شفیع عاصیان در روز محشر بدان گفتم که تا خلقان بدانند بحقّ مكّه و بطحا و زمزم بحقّ مروه و رُکنی و مَشعَر به تعظیم رجب، با قدر شعبان بحقّ روزه و تصدیق داور به رنج ابل بيت السَّارُهُ و آهِ زَبِرا السَّارُهُ به خون ناحق شبير السُّلام وشبر عليه به آب دیدهٔ طفلان مظلوم **حواله:** انتخاب کلام شعرا شماره کتاب ۲ کصفحه ۲ ۱۴ دبنظم فارسی قلمی ریکار دُ به سوز سینهٔ پیران غمخور

که سعدی زین سعادت نیست برتر آیا سعدی تو نیکو اعتقادی زدين واعتقادِ خويش بر خور

سالارجنگمپوزيملائبريري

تولد ۱۹۵۵م وفات (؟)

لقباوی علاء الدین مخدوم صابری کلیری است و حسینی سیداست بمقام هرات متولد شدودر حضور حضرت بابا شکر گنج فریدر حمة الله علیه، فیوض باطنی را استفاده کرد واز میان خلفاء بابا، ممتاز شمرده می شود ودر مقام کلیر مقیم بوده در عبادت خداوند متعال مصروف بود و درختی مانندانجیر که زیرسایه اش عبادت می کرد نشان اش بنوز وجود دارد می گویند که او بمیشه روزه می گرفت و با میوه اش بدون جوشانده افطار می کرد.

حواله:قاموسالمشاہیر تذکرۂار دوجلد دوم صفحه ۹ مولفه نظامی بدایونی شمارۂ کتاب ۹۲۸ ج-۲ شا-ن-مطبوعه ۱۹۲۱ء به نظامی پریس حیدر آباد اسٹیٹ لائبریری۔

[am

قطعه

خدایا! بحق بنی فاطمه الله که بر قولِ ایمان کنی خاتمه اگر دعوتم ردکنی ور قبول من و دست و دامانِ آل رسول

حواله: کلیات حضرت سعدی، شمارهٔ کتاب ۱۷۰ صفحه ۱۹۹ تا ۲۰۰ فن ادب نظم فارسی مخطوطات آصفیه استیث لائبریری ـ

منقبت حضرت مولاى كاننات السلام

ای آفتاب چرخ دین، مستان سلامت می کنند اى قبلهٔ اصحاب دين، مستان سلامت مى كنند ای سرور السلام کون و مکان، ای ربنمای سالکان نام تو ورد بر زبان مستان سلامت می کنند ای قبلهٔ ابل دلان، ای بادئ گم گشتگان ای کارساز بی کسان مستان سلامت می کنند سامان ہی سامان توئی، درمان ہی درمان توئی دلدادهٔ یزدان توئی، مستان سلامت می کنند در آرزوی روی تو شب تا سحر در کوی تو چشم دو عالم سوی تو مستان سلامت می کنند ای محرم راز خدا، ای نور چشم مصطفیٰ ای صاحب بر دوسرا، مستان سلامت می کنند ای قاضئ حاجات ما ای رونق طاعاتِ ما اى بادة كاساتِ ما مستان سلامت مى كنند اى واقف علم اليقين، اى كاشفِ عين اليقين اى صاحب حق اليقين، مستان سلامت مى كنند

ای ساقی کوثر بما رحمی بکن بهر خدا بستی ظہور کبریا مستان سلامت می کنند از لطفِ تو شاہیم ما، در طلعتِ ما ہیم ما از تو ترا خواہیم ما، مستان سلامت می کنند از روز اول ظاہری، ہم حاضری، ہم باطنی حکم تو حکم داوری، مستان سلامت می کنند ای زبدهٔ میر بشر، روشن ز تو شمس و قمر من آمدم سویت به سی مستان سلامت می کنند ای مرجع شاه و گدا، ای مطلع نور بُدیٰ ہستی امام ورہنما، مستان سلامت می کنند رو بر درت بنهاده ام، جان و دل ودین داده ام دستم بگیر افتاده ام، مستان سلامت می کنند ای صاحب عالی نسب، داری اسد الله الله لقب عالم زتو اندر طرب، مستان سلامت می کنند بنما مرا آن پاک رو، ای ہمچو رو پاکیزہ خو عشق تو دارم مو به مو مستان سلامت مي كنند ای بادشاه مهربان، ثانی نه داری در جهان لطفی به حال خستگان، مستان سلامت می کنند

منقبت حضرت مولاى كائنات السلام

نور چشمان من ظهور عليقيانست ماية جان من ظهور عليقائيست از ازل تا ابد زِ روی یقین جان جانان من ظهور عليقانيشت تو نگهه دار! یا رب از آفات زيب بستان من ظهور عليقينا ست روز محشر اگر زمن پُرسند سرّ ايمان من ظهور عليقائيست بخش یا رب مرا ز لطف قدیم نور بربان من ظهور عليطليست بخدای که خالق دل باست سروسامان من ظهور عليقينست در گلستان مصطفع دیدم كل خندان من ظهور عليطنائست حبّ جان و فواد ای صابر گوہر كان من ظهور عليقانا ست ای شمع دینِ ماتوئی، نور جبین ماتوئی مهر یقین ماتوئی، مستان سلامت می کنند صابر غلامِ خاص تو، بست از ازل بی گفت و گو رحمی بکن بر حالِ او، مستان سلامت می کنند

حواله: دیوانصابی شماره کتاب ۱۱ صفحه ۴ من: ادب نظم فارسی سالار جنگ میوزیم لائبریری حیدر آباد دیوانِ مطبوعه سال ۱۸۹۷ و نولکشور کانپور

(++)

[۵۹]

تولد ۲۰ /سپتامبر ۲۰۰ ۱ ام

اسماو محمد ولقباش جلال الدين ونسب اش صديقي وميهن اش بلخاستاو آموزشهاى مذهبى رااز يدراش محمدبها ؤالدين كهبنا مسلطان العلماءمعروف است فرامي گرفت سيس در حضور سيدبربان الدين ترمذي علمظابر وباطن رااستفاده مي كرد وقسمت زياد از دوران طلبگي در بغداد سیری شداو بعلت اشتیاق تحصیل، حجاز، سوریه، وشیراز نیز رفت و در هر جا تحصيل علممي كرد و درآخر بهروم تشريف بردوسال ها دردمشق وحلب به كار تحصيلي اش ادامه داد ـ او باشمس تبريزي كه خليفة بابا كمال جنيدي بودبیعت کرده بود ورنگ علم ظاہری یعنی درس و تدریس و وعظ وغیره که برروىمولانارومي غلبه داشت بعداز بيعت آنراترك كرد ـ وجز مصاحبت با حضرت شمس تبريز به چيزې دوې نمي آور د ـ محويت واستغراق بر روي او تسلط داشت ودر حال کیفیت سماع، چندین روز بدون خورد و نوش می گذشت او چند تا تصنیفات دارد که از میان آنها مثنوی مولانا روم در بین عاموخاص معروف ومشهوراست وبريفت دفتراشتمال داردو درآناز جهل ویشتهزار پیتشمر دهاند

مولانا روم در مقطع بجائی تخلص خود ، نام مرشدا ششمس تبریز را نوشته است و بدین سبب مردم آنرا دیوان شمس تبریزی می گویند

حواله: قاموس المشاہیر شماره ۵ جلد اول صفحه ۱۷۳ مولفه نظامی بدایونی فن تذکره اردو شماره ۱۳۳ / ۹۲۸ - ج-۱-ن ظ-۱-ق مطبوعه ۱۹۲۳ اء به نظامی پریس بدایونی حیدرآباد اسٹیٹ لائبریری۔

منقبت حضرت على ابن ابي طالب السَّلام

دفتر اشعار ما گوش کن و دم مزن نکتهٔ اسرار ما گوش کن و دم مزن اكبر اعظم عليَّست، عرشِ معظم عليَّست ذاتِ مقدس عليقاني ست گوش كن و دم مزن بادى ودانا على ستحى و توانا عليالله ست در تن گویا علیست گوش کن و دم مزن يوسف اعلى على ست, شاهِ زليخا على ست والع والا عليالية السلامية كوش كن و دم مزن نورپيمبر عليقليمسن فاتحاكبر عليقليمست صاحب قنبر عليقليمست گوش كن و دم مزن والئ يزدان على ست، آيتِ ايمان علي السلامسة نكتة رحمان عليقليمست گوش كن و دم مزن شيرارادتعلى السلامية ابل عبادت علي ست كان اضافت على السلام الساد كوش كن و دم مزن موسى عمران على ست، شاوسليمان على ست نوح به طوفان عليم السلامسة ، گوش كن و دم مزن

حواله: رسالة آئينة تصوف مولفه شيخ عبدالعزيز صفحه ٢٠ سالِ طباعت ديوان ٩٠٥ عبدالعزيز عبدالعزيز صفحه ٢٠ سالِ طباعت ديوان

حواله: کلیات حضرت شمس تبریز صفحه (۸۷۰) شماره کتاب ۱۳۳، فن ادب نظم فارسی سالار جنگ میوزیم لائبریری حیدر آباد دکن مطبوعه دیوان به سال ۱۸۸۵ء به مطبع نولکشور لکهنؤ۔

منقبت حضرت على عليه السلام

اى شاه شابان جهان، الله مولانا على على السُّليَّة اى نور چشم عاشقان، الله مولانا على السلام حمد است گفتن نام تو، ای نور فرخ نام تو خورشيد و مه بندوي تو الله مولانا على السلام خورشید مشرق خاوری در بندگی بسته کمر ماه بست غلام نيك بي، الله مولانا على الله خورشید باشد ذره ای از خاکدان کوی تو درياى عمان شبنمي، الله مولانا على الله آن نور چشم انبیاء احمد که بد بدرالدجی مى گفت در قرب دنى، الله مولانا على عليه قاضى وشيخ و محتسب دارد به دل بغض علي م برسه شدند از دین بری، الله مولانا علی السلام شابم على عَلَيْهُ مرتضى بعدش حسن نجم السما خوانم حسين عليه كربلا الله مولانا على السلام آن آدم السلام آل عبالسلام دانم على عَلَيْهُ زين العبالسلام بم با قر السلام و صادق السلام كوا ، الله مولانا على السلام

چو مولا شودرین دریا تو غواص که دُر در قعراو پنهان علی السالا بود

حواله: کلیات حضرت شمس تبریز عطفی شمارهٔ کتاب ۱۳۳ صفحه ۲۳۰ فن ادب نظم فارسی، سالار جنگ میوزیم لائبریری حیدر آباد دکن دیوان مطبوعه به سال ۱۵۸۵ ، به مطبع منشی نولکشور لکهنؤ ـ

منقبت حضرت على ابن ابى طالب عليه

مرا بم جان و بم جانان على السلام بود مرا بم درد و بم درمان على علي السلام بود محمّد بود قبله گاهِ عالم ولي برتخت دل سلطان عليٌّ بود خبرداری زِ معراج محمّد كه بهرش بفتم كيوان على عليه بود اگر ایمان بحق داری بیان کن كه سر صورتِ قرآن على السَّلام بود بم او بود اول وآخربم او بود بيان معنئ فرقان على على السَّلام بود شریعت بود بربان طریقت حقيقت واصل يزدان على عليه بود بیا و گوی معنی را ز میدان بزن گوصاحب چوگان علی السلام بود بگرد بحر عالم از محیط است دراوېم گو هرو مرجان على السلام بود

منقبت حضرت على ابن ابي طالب السَّلام

آن امام عليه برحق از قول نبي آن پناهِ مشرقی و مغربی آن جهان علم را بدر منیر آن شهان ملکِ تمکین را امیر آن سپېر معرفت را آفتاب آن ز اصل شابد جان کامیاب معدن حلم و حیا صدق و صفا مخزن علم و عمل، خُلق و سخا قبلهٔ ارباب عرفان ذاتِ او مصحفِ آیاتِ عشق، آیات او زو ولایت را به سرتاج شرف از فيوضش مكة ثانى نجف شمع بزم جنّت آمد روی او عطر افشان ہر جہان گیسوی او آفتاب آسمان هلُ اَتْی تاجدار إنّما ولا فته

منقبت حضرت على ابن ابي طالب عليه

حيدر السلام المير دين بود، در شان او والتين بود حبدر السلام مراره بین بود در بیش حے داورم حيدرالسلا دليل اولياء حيدرالسلاء شفيع اتقيا حيدر السُّلام امام و ربنما، حيدرعاينه در پيغمبرم حيدر بود شيرخدا حيدر السلام بود شير وغا حیدر السُّالهُ بود کان سخا از وی به عالم بنگرم بم مخبر طه على السَّلام، بم مظهر يسين على السَّلام ہم راز ما اوحیٰ علی علی اللہ او شفیع محشرم ا حيدر السلام بخوان, حيدر بدان، در لا مكان و در مكان حیدر الشلام که از اسرار آن، ازہر دو عالم بر ترم حيدر السلام عليم كل بود، او صاحب دلدل بود در آسمان غلغل بود و صفش چو در نظم آورم بفت آسمان جولان او، بفتم زمین میدانِ او قرآن بمه در شان او، ایمن غلام حیدرمایه در نطق ما گويا على عليه درچشم ما بينا على علي السلام در قرب او ادنى على السلام كرنيست اين من كافرم

حواله: دیوان مولانا روم (مثنوی) شماره کتاب ۱۱۷۳ (قلمی) صفحه ۱۷ مخطوطات کتبخانهٔ آصفیه حیدر آباد دکن

بود زیبنده ورا تاج ونگین زان که بی شک بُد امیرالمؤمنین خاکِ يائش افسر عرش برين سایه اش انوار بخش شمس دین گرفتد نور ضمیرش بر جهان بمچو خور یکسر شود کون و مکان در صحابه چون در انجم آفتاب سجده گاه بر دو کون او را جناب سرفرازان، خاک بردر گاهِ او چون خس و خاشاک اندر راه او برسرش زیبنده تاج سروری روشن است از وی چراغ رہبری شاهِ اقليم ولايت ذاتِ او ماه گردون بدایت ذاتِ او سایهٔ او آفتاب دو جهان روشنی بخشِ ضمیر انس و جان مظهر عرفان حق اندیشه اش معرفت بخشيدن آمد بيشه اش

برق و تیغ و شمع بزم دین بود يرتو او را ظفر آئين بود گشت پشت دین قوی از تیغ او ہم شریعت یافت ازوی آبرو یر که رو گرداند از وی کافر است خویشتن را تا جهنم رہبر است چونکه صائم بود آن شه بردوام نان جو بودی غذایش صبح و شام جانشين مصطفع يعنى على السلام مجتب السلام و مرتضى يعنى على على عليه ای خوشا نامی کز و دل زنده گشت بمجو عيسم السَّلام خضريا ينده گشت وصف او چون بست بیرون از خیال باب دیگر را دہم صورت ز فال

حواله: وسیلة النجات مصنف علامه محمد مبین صاحب حنفی فرنگی محل لکهنوی، شمارهٔ کتاب۱۱، صفحه ۱۱۱ در فنِ مناقب فارسی سالار جنگ میوزیم لائبریری، حیدرآباد، طباعت دیوان ۱۸۹۵ اکهنؤ۔

(11)

حضرت خواجه قطب الدين بختيار كاكى اوشى رحمة الله عليه

تولد (؟) وفات ٢٢ / نوامبر ٢٣٥ ام

او بطور عموم بنام قطب صاحب معروف است او باشندهٔ اوش در نواحی اند جان بود او از میان اولیا ، برگزیده از خاندان چشت به شمار می رود و خلیفهٔ خواجه اعظم حضرت غریب نواز اجمیری رحمة الله علیه است و حضرت بابا فرید گنج شکر، خلیفهٔ او است و مرقد شریف او در دهلی قدیم (مهرولی) و اقع است و زیارت گاه عام و خاص است

رُباعی

اوصافِ علی به گفتگو ممکن نیست گنجائش بحر در سبو ممکن نیست من ذاتِ علی الله بواجبی کی دانم الله دانم که مثل او ممکن نیست

حواله: وسیلة النجات مصنف علامه محمد مبین صاحب حنفی فرنگی محل لکهنوی، شماره کتاب ۱۷، صفحه ۱۱ در فنِ مناقب فارسی سالار جنگ میوزیم لائبریری، حیدرآباد، طباعتِ دیوان ۱۸۹۵ الکهنؤ۔

حواله: قاموس المشاہیر, جلد ۲ صفحه ۱۳۳ تذکره اُردو اسٹیٹ لائبریری شماره ۱۳۳ مر ۹۲۸ -ج-۲-شا-ن-مطبوعه ۱۹۲۱ ونظامی پریس بدایونی۔

دست او دست قدرت حق بود در خیبر ازان سبب بکشود شاه السُّلام دلدل سوار خوش كردار ہر کجا رفت سر زد از کفار ہر چه حق گفت او چنان می کرد ہر چہ او گفت حق ہمان می کرد ہود مامور امرحق یکسر اسدالسَّاله الله، ساقع كوثر سرّ حق دردلش ہویدا بود بلکه حق را درون حق جا بود وصفِ او در بیان نمی گنجد سخنش در دبان نمی گنجد ہر سر مواگر زبان سازم نتوان وصفِ او بیان سازم من که باشم که وصفِ او گویم بس ہمین ام که پیرو اویم بر که او سروری چنین دارد ملک فردوس در نگین دارد

مدح حضرت على عليه السلام

اسد الله على على جاه فانی از خویش از خدا آگاه صاحب ذوالفقار و دلدل بود جزواو نیز فانئ کل بود بود با مصطفر چنان یک دل که نه بُد یک نفس از و غافل بلکه بر دو یکی بدند ز ازل دو نموده به چشم برا حول بود موصوف باصفاتِ خدا زان سبب گشته بود رابنما در خیبر کشاد، کافر کشت دَور جنگش نه دید کس پس پشت شاهِ مردان على على شاه صفدر ہمدم وہم زبان پیغمبر مصطفع! شهر علم لم يزليست در آن شهر را کلید علیقیشت

[20]

دشمن او فسرده است چون یخ

بی شکی ہست جای او دوزخ

بستم از دشمن على السَّلام بيزار

حق گواه است اندرین گفتار

بر كه چون قطب دين گداى علي^{قايي}ست

كوس شابى بنام او ازليست

[24]

حضرت نظام الدين إولياء محبوب الهي رحمة الله على

وفات(؟) تولددر ماه اکتبر ۲۳۲ م

لقباو سلطان المشائخ استونام پدراش سيد احمد صاحب بود وبمقام بدایون تولد یافت تعلیم وتربیت او در دهلی انجام گرفته بود. وبرای علوم باطنی در حضور بابا گنج شکر حضور یافت او در زمان خود، یک درویش کامل بود - حضرت امیر خسرو د بلوی مریداش بو دومرقد او در دېلىزيارتگاەخاصوعاماست

حواله: قاموس المشابير، جلد ٢ صفحه ٢ ٢ تذكره أردو استيث لائبريري حيدرآباد (ایر ـ پیی ـ) شماره ۱۲۳ و ۲۸ و ج-۲-ش-ا-ن-مطبوعه ۱۸۹۵ و کهنؤ ـ **حواله:** مثنوی نیر نگ شمارهٔ کتاب ۱۲/۳۳۹ صفحه ۷ کتب خانهٔ آصفیهٔ حیدر آباد دكن مطبوعه به سال ۱۸۹۰ به مطبع نول كشور امام حق كسى باشد كه باشد ساقئ كوثر السلام بمون آب بقابست و بمون شاوعنه ولا باشد امام حق کسی باشد که اندر جملهٔ قرآن به بر آیت که بر خوانی دران حمد وثنا باشد امام حق کسی باشد که اندر مصحفِ رویش نوشته آیتِ رحمت چو خطِّ استوا باشد امام حق کسی باشد که وصفِ زلف و روی او به قرآن آیهٔ واللّیل و سوره والضحی باشد امام حق کسی باشد که یزدان بست عقد او بود خيرالنساللية زوجه وخسرش مصطفى باشد امام حق کسی باشد که در شرع نبی یکسر به بر مشکل که درمانی ترا مشکل کشا باشد امام حق کسی باشد که باشد بمسر زبراالسلام چنان رفعت که می بینی بجز حید رعینهٔ کرا باشد امام حق کسی باشد که با ابناء و با زبرالطُّلُّهُ نبى را نفسك نفسى به زېرالسلا يك ردا باشد امام حق کسی باشد که باشد جامع قرآن نبی را حجت و برہان ہنگام وغا باشد

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

امامت را کسی شاید که شاه السلام اولیا باشد به زبد و عصمت و دانش مثال انبيا السُّلام باشد امام دین کسی باشد که چون تاج و کمر دادش به فرق از بَلُ اَتیٰ تاج و کمر از انّما باشد امام دین کسی باشد که در وقتِ ولادت او بود در کعبه و کعبه ز کعبش در صفا باشد امام حق کسی باشد که او در طینت آدمهایه پیمبر را بهم بوده ولایت را ولا باشد امام حق كسى باشد كه روزِ غزوة الخندق بکشت آن عمرو کافر را که تادین برملا باشد امام حق کسی باشد که گر صف آید از عنتر نه اندیشد سرِ موی چو در عینِ غزا باشد امام حق کسی باشد که بی امر خدا برگز نه کرده بیچ کاری او که آن کاری خطا باشد امام حق کسی باشد که برکند او در خیبر نبع گفتش که یا حیدر السلام نگهبانت خدا باشد

(11)

تولد(؟)

اسماو محمدبن ملك استوبا شيخ سلهباف بيعت خاص داشت وبعضى خيال مى كنند كهبابا باكمال جُنيدى ياركن الدين سخابيعت كرده بود ـ حضرت مولانا جلال الدين رومي به حضرت شمس الدين تبريزي خيلي اراد تمند بود ـ وبیشتر از او قاتاش در صحبت او می گزراند واو به مولانا روم درس می داد ـ یک دفعه مولانا روم کتاب های درسی اش را گرفته در خدمت استاداش تشریف آورده وکنار حوض نشسته بود و در این بنگام حضرت شمس تبريز تشريف آورد واز مولانا سوال كرد كه اين كتاب ها چیست؟مولانا گفت که این قیل و قال است حضر ت شمس تبریز کتاب هار ا در حوض انداخت وبدین سبب مولانا بسیار غمگین شده گفت که ای در ویش تو این چه کار کردی؟ درمیان این کتاب ها فرموده های پدرم نوشته شده بودند ـ دیگرمشکل است که مثل این کتابهای پیدا بشود ـ حضرت شمس تبريز پک کتاب را از حوض ہيرون آور دہ بہاو پس داد و لي کتاب ها اصلاً از آبمتاثر نشده بودندلذا مولانا پرسش نمود که این چه رازی است؟شمس تبريز گفت شما از اين بي خبرايد مولانا روم اين مكاشفه وكرامت را ديده امامِ حق کسی باشد که از رای منیر او زمغرب شمس برگردد که تا فرضش ادا باشد امامِ حق کسی باشد که داد او را نبع دختر خدا بم دلدل و خنجر که تا خیبر کشا باشد امامِ حق کسی باشد که باشد بت شکن در دین نه بم چون ناصبی بی دین که معبودش ریا باشد

حواله:نقلاز اخبار شیر از سال نهم شماره ۲۲ مورخه ۱۳۵۸ هآصفیه استیت لائبریری حید رآباد دکن ـ

مرید حضرت شمس تبریز شده و پس از چند سال در سال ۹۳۵ همردم با همستبریز را به قتل رساندند.

منقبت مولای کائنات حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

ساقى با وفا منم، دم بمه دم على عليه على عليه على عليه صوفى باصفا منم، دم بمه دم على عَنْهُ على عَنْهُ عاشق مرتضى منم، دمهمه دم على عَلَيْهُ على عَلَيْهُ مطرب خوشنوا منم دم بمه دم على عَلَيْ على عَلَيْهُ على عَلَيْهُ آدم السلام با صفا توی یوسف مه لقا توی عیسی علیه مریمی توی، احمد باشمی توی شير نر خدا توى، دم ېمه دم على السلام على عليه السلام شمس توی قمر توی، بحر توی و بر توی مالكِخشكوترتوى، دېمېمه دمعلى على على على السلام شاهِ شریعتم توی، پیر طریقتم توی بمدم سيد البشر, راجع شمس والقمر بابشبير، وبمشبر السلام، دمهمه دم على على على السلام سید سرورالسلام کرم، گفته به تو ای ابن عم لحمک لحمی، دمک دم، دم بمه دم علی علی ا

حواله: خزینة الاصفیاء مولفه غلام سرور جلد دوم صفحه ۲۸۸ مشماره کتاب ۱ تذکره صوفیاء فارسی سالار جنگ میوزیم مطبوعه ۱۸۹۵ء

منقب مولاى كائنات حضرت على عليه

اى سرور ميدان على السلام مردان سلامت مى كنند ای صفدر میدان علی الشلام مردان سلامت می کنند ای شحنهٔ دشتِ نجف از تو نجف دیده شرف یاقوت و مرجان و صدف، مردان سلامت می کنند ای طالب و مطلوب ما وی مقصد و مقصود ما ای عابد معبود ما، مردان سلامت می کنند اى قُلُ تَعَالُوا تاج تو، كتفِ نبى معراج تو تاج شهان تاراج تو، مردان سلامت می کنند ای مطلع پرکارِ ما، وی واقفِ اسرارِ ما کرّار بی فرّار ما، مردان سلامت می کنند ای نور پاک مصطفع، با مصطفع در یک عبا اىمجتبيًّ،اىمرتضى السَّام،مردان سلامت مى كنند ای بادِ صبح مشک ہو، سوی نجف آور تو رُو با آن امام دین بگو، مردان سلامت می کنند آن شیر یزدان را بگی آن میر میدان را بگو آن شاوِعَنَيْهُ مردان را بگی مردان سلامت می کنند

حواله: نقل از مجموعهٔ کلام شعراء کرام در شانِ اہل بیت علیهم السلام شمارهٔ کتاب۲ صفحه ۵۳ فن مجموعهٔ کلام اردو سالارِ جنگ میوزیم حیدر آباد مطبوعه به سال ۱۹۳۹ء به مطبع فیض با غلابور۔

باشاهِ شمس الدین بگو، با عاقلِ ره بین بگو کای با تو ہر تمکین بگو، مردان سلامت می کنند

آن شمع ایمان را بگو، آن بحر عمّان را بگو وآن جمع قرآن را بگو، مردان سلامت می کنند آن آیت الله را بگی وان قدرت الله را بگو وان حجت الله را بگو، مردان سلامت مي كنند معشوق و عاشق را بگی آن شاه صادق را بگو قرآن ناطق را بگی مردان سلامت می کنند با خواجهٔ قنبرعَلْيُهُ بگو، با صاحب منبر بگو با ساقع کوثر بگی مردان سلامت می کنند با قاتل كفّارگو با آن دل دلدار گو با حيدرالسَّلام كرّار كن مردان سلامت مي كنند بازين دين عابد عليه بكور با نور دين باقر عليه يكو با جعفر صادق عَلَيْهُ بگی مردان سلامت می كنند با موسئ كاظم الله بكور با طوسئ عالم بكو با صائم دائم بگی مردان سلامت می کنند ہم با تقی گو و نقی اللہ اللہ اللہ اللہ متقی کای شاہِ تو نور حقی، مردان سلامت می کنند با مير دين بادى بگى با عسكر عَنيْهُ و مهدى عَنيْهُ بگو با والئ عهدين بكو مردان سلامت مي كنند

حواله: کلیات حضرت شمس تبریز عطفی شمارهٔ کتاب ۱۳۳ صفحه ۲۵۵ فن ادب، نظم فارسی، سالار جنگ میوزیم لائبریری دیوان مطبوعه به سال ۱۸۸۵ و نولکشور لکهنؤ۔

ای بندهٔ شیرین زبان از دیوگر خوابی امان بر دم بر آور تو ز جان، الله مولانا علی الله ای می الله مولانا علی الله ای شمس دین جانباز جان در معانی بر فشان تا آیدت در گوش جان، الله مولانا علی الله این این الله این الله این الله این الله این این الله این این الله این اله این الله این الله این الله این الله این الله این الله این الله

- سـ سـ مصرت شمس تبریز شماره کتاب ۱۳۳ صفحه ۱۸۸ فن ادب نظم فارسی سالار جنگ میوزیم لائبریری دیوان مطبوعه به سال ۱۸۸۵ء به مطبع

نولکشور۔

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

اى رېنماى مومنان، الله مولانا على على الله اى سرِّ پوش غيب دان، الله مولانا علم السُّلاه ہم حی وہم باقی توی، ہم کوثر و ساقی توی قسّام و رزّاقم توى، الله مولانا على على الله رزاق رزق بندگان مطلوب جمله طالبان مامور امر كن فكان، الله مولانا على الله سلطان بی مثل و نظیر پروردگار بی نظیر دارندهٔ بر نا و پیر، الله مولانا علی الله دارندهٔ لوح و قلم، پیدا کن خلق از عدم مير عرب فخر عجم، الله مولانا على الله سر دفتر ہر انجمن، علامهٔ مصر و يمن آن بر دل دشمن فكن، الله مولانا على الله مجموع قرآن مدحتش، حمد و ثنا و عزّتش نام بزرگی خدمتش، الله مولانا علی الله بم مومنان و مومنات وحش و طيور و بم نبات مقصودِ كلّ كائنات، الله مولانا على السُّلام

اول وآخر توئی، ظاہر و باطن توئی مفخر عالم توئي، شاه سلام عليك شاہِ شریعت توئی پیر طریقت توئی حق به حقیقت توئی، شاه سلام علیک حُبّ تو ایمان بود، خلعت مردان بود پیر مریدان بود، شاه سلامٌ علیک عالم پاکیزه رای، واقفِ سِرّ خدای حيدرالسُّلاء خيبر كشاي، شاه سلامٌ عليك بحر کرم را صدف، تیر بلا را بدف شحنهٔ دشتِ نجف، شاه سلام علیک دین رسول کبار، تیغ تو کرد آشکار نوبتِ این پنج بار شاه سلامٌ علیک مادح تو جبرئیل، بوده ز ربّ جلیل مدح تو گفته خلیل، شاه سلامٌ علیک سالکِ غمخور توئی، عارف رہبر توئی صادق اكبر توئى، شاه سلامٌ عليك گفته رسول امین، مدح تو بی مهر و کین از دم جان بشنو این، شاه سلامٌ علیک

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

شير و ولى عليه خدا، شاه سلامٌ عليك معدن جود و سخا، شاه سلامٌ عليك بمدم خيرالبشر, باب شبير عنيه و شبر السلام راجع شمس و قمر، شاه سلامٌ عليك خسرولشكرشكن، بابحسينٌ وحسن السُّلام نور خدا، بوالحسن السلام، شاه سلام عليك بودى، و عالم نه بود ، بودى و آدم السَّالم نه بود ماه و فلک بم نه بود, شاه سلامٌ عليک نام تو بر آسمان، زمزمهٔ قدسیان راحتِ روحانيان، شاه سلامٌ عليك كعبة ما كوى تو قبله ماروى تو ما ہمه هندوی تو شاه سلامٌ علیک خلعت تو كردگان داد تُرا ذُوالفقار صيدِ تو شد ذوالخمار شاه سلامٌ عليك از ره دُور آمديم، ديدهٔ دل اشكبار پیش تو ای شمسوار شاه سلام علیک

صفدر روز غزا، صاحب حوض ولوا والع امر خدا، شاه سلامٌ عليك فضل تو جز کردگار، کس نتواند شمار یک صفت از صد بزار شاه سلامٌ علیک حيدر والا تبار قاضع روز شمار قاسم جنّات و نار، شاه سلامٌ عليك گفته به عمران وآل وصفِ ترا قل تعال مادح تو ذوالجلال, شاه سلامٌ عليك فضل ترا در برات، خالق موت وحیات گفت ترا در صفات، شاه سلامٌ علیک قول رسول بشير، صاحب روز غدير شاه وامام وامير, شاه سلامٌ عليك مدح تو یسین بود، ذکر تو طش بود این ہمه تحسین بود, شاه سلامٌ علیک فضل تو ربّ حکیم گفته به بفت حاومیم وَهُوَ عَلَى عَظِيم، شاه سلامٌ عليك گفت گه معجزات، فضل ترا در صفات سورة والعاديات، شاه سلامٌ عليك

نور تو از نور من ناظر و منظور من ناصر ومنصور من، شاه سلامٌ عليك ساقئ كوثر توئى، شافع محشر توئى حيدرالسلام عليه صفدر توئي شاه سلامٌ عليك سابق الايمان توئي، معجز وبربان توئي حجت يزدان توئي شاه سلامٌ عليك بغض تو طغیان بود، پیرو شیطان بود لعنت يزدان بود, شاه سلامٌ عليك يوسف عَلَيْهُ مصرى بجان ديده در آن تيره چاه نام تو بودش پناه، شاه سلامٌ عليک سیدِ سرور کرم گفت آیا که پور عم لحمك لحمى دمك دمشاه سلامٌ عليك نیست کسی دستگیری جزتو مرا بی نظیر عذر مرا در پذین شاه سلامٌ علیک صبح معظم توئى، مقصد عالم توئى رېبر آدم عليه توئي، شاه سلام عليک شافع محشر توئي، صاحب منبر توئي بادی و رہبر توئی، شاہ سلامٌ علیک

تا صورتِ بيوند جمان بود على عليه بود تا نقش زمین بود زمان بود علی السَّلام بود شابى كه ولى بود، وصى بود على السَّاد ا سلطان سخا و كرم و جود على عليه بود بمآد معنية وبمشيث السندة وبمايو بوع وبمادريس السالاء بميوسف السلام يونس وبمبود السلام على عليه بود هم موسى و بم عيسى و بم خضرٌ و بم الياس عنية بم صالح عَنَيْهُ بِيغمبر و داؤد عَنَيْهُ على عَنَيْهُ بود آن عابد سجاده که خاکِ درش از قدر بر كنگرة عرش بيفزود على السَّلام بود ہم اوّل و ہم آخر وہم ظاہر و باطن بم عابد وبم معبد و معبود وعلى السَّلام بود وجهی که بیان کرد خداوند در الحمد آن وجمه بیان کرد و به فرمود علی علیه بود عيسي عَلَيْهُ بوجود آمد وفي الحال سخن گفت آن نطق و فصاحت که بد و بود علی السَّالهُ بود

قیمت ضربت خدا، کردهٔ روز جزا قدر ہمه انبیا میں شاہ سلامٌ علیک میر من و شاہِ من، قدرِ من وجاہِ من مہر من و ماہ من، شاہ سلامٌ علیک افتح اہلِ فتوح، گوہر دریائی روح رہبر کشتئ نوح، شاہ سلامٌ علیک شمس شدہ چاکرت، گردِ رهِ قنبرت نه نه که خاکِ درت، شاہ سلامٌ علیک مفخر تبریزیان، ناصر روحانیان سرورِ کروبیان، شاہ سلامٌ علیک

حواله: کلیات حضرت شمس تبریز عطفی شمارهٔ کتاب ۱۳۳ صفحه ۲۸ فن ادب نظم فارسی سالار جنگ میوزیم لائبریری دیوان مطبوعه به سال ۱۸۸۵ عبه مطبع نولکشور لکهنؤ۔

آن لحمک لحمی بشنو تاکه بدانی آن يار كه او نفس نبح بود على عَلَيْهُ بود موسم السَّلام و عصا و يد بيضا ونبوت در مصر به فرعون که بنمود علی السَّلام بود چندان که نظر کردم و دیدم به حقیقت از روى يقين بريمه موجود على على السلام بود خاتم که در انگشتِ سلیمان السلام نبی کرد آن نور خدائى كه بَر أُو بود على السُّلامُ بود آن شاه سرا فراز که اندر شب معراج با احمدِ مختار یکی بود علی الشاره بود سرّ دو جهان پرتو انوار الٰهی از عرش به فرش آمد و بنمود على عليه بود جبريل السَّلام كه آمد زبر خالق بى چون در پیش محمد شد و مقصود علی السلام بود آن معنئ قرآن که خدا در بمه قرآن كردش صفت عصمت وبستود على الشلام بود این کفر نه باشد سخن کفر نه اینست تا بست على السُّلام باشد و تا بود على عليهُ بود

آن قلعه کشای که در قلعهٔ خیبر بر كند به يك حمله و بكشود على عليه بود آن گُردِ سر افراز که اندر رهِ اسلام تا كار نه شد راست نيا سود على السَّلام بود آن شیر دلاور که برای طمعٔ نفس بر خوان جهان ينجه نيا لود على السِّلام بود سر دو جهان جمله ز پنهان و ز پیدا شمس الحق تبريز كه بنمود على على السلام بود بارون ولايت ز پسِ موسى السلام عمران بالله كه على عَلَيْهُ بود ، على الشَّاهُ بود ، على عَلَيْهُ بود این یک دو سه بیتی که بگفتم به معما حقًّا كه مراد من و مقصود على عليه بود

حواله: کلیات حضرت شمس تبریز, شماره کتاب ۱۳۳ صفحه ۲۲۰ فن ادب نظم فارسی سالار جنگ میوزیم لائبریری حیدر آباد دکن دیوان مطبوعه به سال ۱۸۸۵ و مطبع نولکشور لکهنؤ۔

ہم اوّل و ہم آخر وہم ظاہر و باطن ہم موعد وہم وعدہ وموعود على السَّالام بود با ملک سلیطناهمانی و با عظمت یحیه ر با منزلت آدم السلام و داؤد عليه على عليه بود رایی که بیان کرد خداوند در الحمد آن رببر و آن راه که بنمود علی الساله بود وجمعی که به فرمود خداوند به قرآن آن وجه مكرم كه به فرمود على عليه بود جبر بل عليه امين را زبر حضرت عزّت مقصود به مثل احمد ومقصود عليّ بود گويند، ملک ساجد و مسجود بدآد معليه از من بشنو ساجد و مسجو د علم رغليه بو د این سر بشنو باز ز شمس الحق تبریز كز نقد وجود دو جهان بود على الشلام بود

حواله: کلیات حضرت شمس تبریز عطفی شماره کتاب ۱۳۳ صفحه ۲۱۹ فن ادب نظم فارسی سالار جنگ میوزیم لائبریری دیوان مطبوعه به سال ۱۸۸۵ و نولکشور لکهنؤ ـ

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

آن شاه که بادانش دین بود علم رغلیهٔ بود مسجو د ملک ساجد معبو د علی عَلَیْهُ بو د آن شاه فلک مرتبه کز عز و جلالت بر سائر مخلوق بيفزود على عليه بود آن نكتهٔ تحقيق حقائق به حقيقت كزروى يقين مظهر حق بود على السلام بود آن فارس میدان ریاضت که به مردی گوى سبق از عالم بر بود على الشارم بود آن شه که به شمشیر وی از آئینهٔ دین زنگِ ستم وبدعت بزد ود علي عَليْهُ بود آن نور مجرد که به او در بمه حالت باموسى وباعيسى وبابود وعلى السلامود آن روح مصفّا که خداوند به قرآن بنواخت به چند آیت و بستو د علی علیه بود هم صابر و هم صادق وهم قانت و منفق بمهادى وبمشابد ومشمود على على السلام بود

التجاى ما به شاوعنه اولياست آن که نورش مشتق ازنور خداست ای که داری دیدهٔ روشن به بین جسم و جانش جسم و جان مصطفاً ست رېنماى اولين وآخرين آن که دائم با خدای کبریاست از ضیای آفتاب روی او آفتاب و ماه را نور وضیاست تا ببوسد گردِ نعل دُلدُلش بفت چرخ نیلگون پیشش دو تاست از صفاتش اولیا حیران شده ذات پا کش فیض بخش انبیاطلیه ست قُلُ تَعالوا از حقش آمد خطاب وز رسول الله على بابهاست اوست سلطان حقیقت زین سبب بر درِ قدرش ہمه شاہان گداست

در شریعت عالمان را اُو دلیل در طریقت عارفان را پیشواست محرم اسرار حيّ ذوالجلال نام باكش مرتضى السلام وايلياست بعد او باشد حسن الشلام مير و امام آن که درّ بحر علم هَلُ اَتٰی ست بعد ازان دیگر امام مومنان افضل و اكمل شميد السلام كربلاست من مطيع عابد الشاهين ام از يقين باقرم در ره امام مقتداست مقتدای مومنان متقی جعفر صادق امام با وفاست موسى كاظم الشَّلام شه عالى نسب آن که فرزندش علی موسی السلام رضاست چشم جانم روشن ازمهر تقیء الله آن که مهرش دردِ دل بارا دواست آن نقی را، دان امام پاک دین والئ حق ربنمای اولیاست

گنج نهانی طلب از دِل ویران خویش تا نشوی ہی نوا از در دوکان خویش جام شریعت بنوش، راه طریقت برو روی حقیقت به بین بردل و برجان خویش قطره به دریا رسان تا شودت دُر پدید تا نه روی در سقر از در رضوان خویش روى حقيقت على السلام سر طريقت على عليه السلام شاهِ شریعت علیٌست در ېمه دوران خویش نور دو عالم على عليه بمدم آدم على على عليه و السَّالام اكبر عالم على على در دل سلمان خويش شمس عياني على على السلام بدر نهاني على على على السلام قطب عياني على السلام برسر كيوان خويش ماهِ منيرم على عَلَيْهُ مهر كبيرم على عَلَيْهُ عمر عزيزم على السلام در دل سلطان خويش شاه غفورم على على مير صبورم على على السلام نور صدورم على على السلام بردر رحمان خويش روز و شب دارم بوای عسکری السیالی در دلم مهر ولئ با ولاست آن محمد مهدی السیالی صاحب زمان حبدا جانی که یاوی آشناست التجا دارد بدیشان شمس دین آن که مولا را به معنی ربنماست

حواله: کلیات حضرت شمس تبریز علیه شماره کتاب ۱۳۳ صفحه ۱۵۱ فن ادب نظم فارسی سالار جنگ میبوزیم لائبریری دیوان مطبوعه به سال ۱۸۸۵ عبه مطبع نولکشور لکهنؤ۔

[1+17]

(Ir)

طوطی هند حضرت امیر خسر و صوفی رحمة الله علیه

تولد ۱۲۵۳م وفات (؟)

نام او خواجه ابوالحسن ولقب اش طوطی هند است او صوفی و شاعر معروف در هند بود ـ ازبلخ به هند آمده بود ـ خلیفهٔ حضرت نظام الدین اولیاء محبوب الٰهی رحمة الله علیه بود حضرت محبوب الٰهی او را خیلی دوست داشت ـ امیر خسرو را بخاطر محبت، ترک الله می خواند ـ خسرو در فن موسیقی مهارت خوبی داشت و دربارهٔ گیتار نیز با کمال بود او در مجلس بزرگان به لقب مفتاح السماع معروف است امیر خسرو به مدت شش ماه بعد از وفات استاداش فوت کرد ـ و نزدیک حضرت محبوب الٰهی مدفون شده است و تعداد اشعاراش چهاریا پنج صد بزار گفته می شود ـ تصنیفات او عبارت انداز:

(۱) تحفة الصغر (۲) اوسط الحيوة (۳) غرّة الكمال ($^{\alpha}$) بقية نقيه (۵) قران السعدين وغيره -

حواله: قاموس المشاہیر، جلداول صفحه ۱۳۲ اسٹیٹ لائبریری حیدرآباد شماره ۱۳۳ و ۹۲۸ -ج-۱-نظا-ق مطبوعه ۱۹۳ و ۹۲۸ و ۱۲۸ و ۱۲۸ و ۱۳۳

[1+14]

بر که بداند علی الله رسته شود از سقر ور تو نه داری یقین بستی شیطانِ خویش سمس که تبریز دید حضرتِ عالئ او سجده برد دمبدم بر در سبحان خویش

حواله: دیوان حضرت شمس تبریز عطفی شماره کتاب ۲۷۳ صفحه ۱۰۹ فن ادب نظم فارسی قلمی ریکار دُسالار جنگ میوزیم لائبریری ـ

قسیم نار و جنت شاه مردان امام القاسمین را می پرستم تو خسرو مذہب خود را بگوئی امام را ستین را می پرستم

منتبت مولای کائنات حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام

امیرالمومنین را می پرستم امام السلام المتقين را مي پرستم نبح مِنّى، فتى گفت است جبريل السَّلام امام السلام این چنین را می پرستم وصى وابن عم و يار احمد امام السابقين را مي پرستم على السُّلام والى شمشير دو پيكر امام الناصرين را مي پرستم دِلا! از عشق آن شه رو مگردان امام العاشقين را مي پرستم على السلام را منقبت با گفت يزدان امام الراشدين را مي پرستم كدام ست چون على السلام بركند خيبر امام الاشجعين را مي پرستم مرا عشق است بر اولاد حيدر عليه امام العارفين را مي پرستم

حواله: نقل از رساله آئینهٔ تصوف مولفه شیخ عبدالعزیز صاحب قانون گوئی، صفحه ۳۲ کتاب مطبوعه به ۱۹<u>۰</u> لا بور پریس

بيا اي بندهٔ مومن! به مهر خواجه السلام قنبر امامٌ حاضر وغائب امير السِّلامُ المومنين حيدر السِّلامُ اميرالمومنين است آن زد نيا ويم از عقلي ولع ظاهر و باطن وصئ مصطفح حيدرالسلام سرير سلطنت بعد از نبي آن راست گو دارد قبای لا فتی بردوش و تاج بل اتی برسر خدا تیغ دوسر، زان داد سلطان دو عالم را که تا بر دو سرا گیرد به ضرب تیغ دو پیکر فروغ آفتاب چرخ را از مهرشه السُّلام باشد وگرنه پست خورشید اخگری وعین خاکستر على السَّلام گو بست فخر تاجداران جهان بودش ردای فقر بر دوش ولباس صفدری در بر چه غم دارد به روز حشر از عصیان خود خسرو چو آل مصطفی دارد شفاعت خواه در محشر

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

حواله: نقل از رساله آئینه تصوف مولفه شیخ عبدالعزیز صاحب قانون گوی، صفحه ۳۵ مطبوعه به ۵ مطبع لا بور پریس-

(1Δ)

حضرت شیخ سنائی معروف به حکیم سنائی غزنوی رحمة الله علیه

تولد ۲۲۹ م وفات ۱۳۳۱م

او در غزنی متولد شد و شاعر معروف غزنی بود حکیم سنائی تصنیفی معروف دارد که نام اش حدیقة الحقائق است وبرای ملاحظه در حضور بهرام شاه عرضه شد در آن ذکر توحید باری تعالی و سخنان دیگر مذهبی وجود دارند تعداد اشعار آن ۳۵ بزار است این کتاب در سال ۱۳۳۱م تکمیل یافت که در همان سال سنائی فوت کرد و آن زمان سنّ سنائی ۲۲ سال بود د

منتبت مولای کائنات حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام

> باغ سنت به امر نو کرده مرجه نورسته بود خو کرده خیبر از تیغ او خراب شده سر آبش ہمه سراب شده خواب و آرام مرّه و عنتر کرده در مغز عقل زیر و زبر نور علمش چشندهٔ کوثر نار تيغش كشندة كافر زور أو بت شكن بروز ازل دستِ او تيغ زن بر اوج زحل آمد از سدره جبرئیل امین لا فتى كرد مرا و را تلقين ذوالفقاري كه از بهشت خداي بفرستاده بود شرک زدای ہم نبع را وصى و ہم داماد چشم پیغمبر از جمالش شاد

حواله: قاموس المشاہیر، جلداوّل صفحه ۴۰۸ نظام بدایونی اسٹیٹ لائبریری نمبر ۱۹۲۳ و ۱۹۲۸ و ۱۲۸ و ۱۲۸

كاتب نقش نامهٔ تنزيل خازن گنج خانهٔ تاویل مرتضاي السَّالَةُ كه كرديزدانش ہم رہ جانِ مصطفیٰ جانش دو رونده چو اختر گردون دو برادر چوموسه الملام و بارون بر دو دُر در یکی صدف بودند بر دو پیرایه شرف بودند ازیی سائلی بیک دورغیف سورهٔ بل اتی او را تشریف حلم را كاربست روز جمل عفو کرد آن عدو خلاف جدل نائب کردگار حیدر الشلام بود صاحب ذوالفقار حيدر السِّلام بود

کس نه دیده به رزم در پشتش منهزم شرك ازیک انگشتش آل پسین شرف بد ودیده ایزد او را به علم بگزیده نائب مصطفئ بروز غدير کرده در شرع مراو را به امیر به فصاحت چو او سخن گفتی مستمع زان حدیث دُر سفتی محرم او بود كعبة جان را محرم او بود سرِّ قرآن را تا بدان حسد شده مکرم بود لو کشف مرا و را مسلم بود مصطفی را مطیع و فرمان بر ہمه بشنید رمز دین یکسر فضل حق پیشوای سیرتِ او خُلقِ او عشرت عشيرت او بهر او گفته مصطفی ناگاه كاى خداوند وَال من والاه

حواله: حدیقه حکیم سنائی سالار جنگ میوزیم لائبریری (قلمی ریکار دُفارسی) فن ادب نظم فارسی شماره کتاب ۱۲۴ از صفحه ۱۰

(II)

حضِرت محمد شمس الدين حافظ شير ازى رحمة الله عليه

تولد ۲ ۱۳۲ وفات ۱۳۸۹م

او در شیراز متولد شد و درمیان شاعران ایرانی او بیشتر از بمه شاعر ناز ک خیال بود و حافظ قرآن نیز بود و در اکثر اوقات فراغت رموز قرآنی را تبیین می کرد و بر تفسیر کشاف حاشیه نوشته است دیوان حافظ یادگار او است مرد م به دیوان اش تفاؤل می کند و مرقد اش در شیراز است

حواله: قاموس المشاہیں تذکرهٔ اردو جلداوّل صفحه ۱۹۴ نظام بدایونی اسٹیٹ لائبریریحیدرآبادشماره ۱۳۳ مر ۱۲۸ مطبوعه ۱۹۳<u>۸ نظامی پریسبدایون</u>۔

منقبت مولای کائنات حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام

مقدری که ز آثار صنع کرد اظهار سيمر و مهر و مهو سال و ماه و ليل و نهار مدار سیر کواکب بامر کن فیکون قرارداد برین طاق گنبدِ دوّار ز بفت کوکب سیاره ودوازده بُرج کنند سیر مخالف کواکب سیّار نه آسمان ز ملایک به امر حق مشغول به سجده در گهه تسبیح و ذکر و استغفار چهار عنصر از و مختلف پدید آورد مدار آتش و آب و غبار و خاکِ مجار قرارداد به بالای خاک و باد آتش گرفته کوه و زمین درمیان آب قرار بدوستئ نبح و على الشاه اساس نهاد جهان و بر چه در وبست خالق جبّار اگر نه ذات نبی وولی بُدی مقصود جهان به کتم عدم رفتی ہمچو اوّل بار

عليَّ صفي وعليٌّ صافي وعلي عَليْهُ صوفي على عَلَيْهُ وفي وعليٌّ صفدر وعلى عَلَيْهُ سردار على عَلَيْهُ نعيم وعلى ناعم وعلى عَلَيْهُ منعم على السُّلام بود اسد الله قاتل كفّار على الشَّلام بعد محمد زبر چه بست به است اگر تو مومن پاکی نظر دریغ مدار به حقّ نور محمّد به آدم عليه و به خليل السُّلام به حقّ شيثو شعيب السُّلاه و به بو دعليه كم آزار بهحق يوسف ويعقوب ويحيئ ولقمان السلام به حق نوح عليه نجى درميانِ دريابار به حقّ عزتِ توریت و حُرمت انجیل به حقّ جمع زبور و به حق روز شمار به حقّ دانش اسحاقٌ وشوق اسمعيل السُّلام که در رضای خدا کرد جان خویش نثار به حقّ يوشعٌ والياسٌ و لوطٌ و اسكندرالسُّهُم به حقّ نغمة داؤد عَلَيْهُ وصوتِ خوش گفتار به حقّ مهر سليمان السُّلام و زبد ابرابيم عليه بهحق عيسى عليه وموسى ويونس غمخوار

نوشته بر در فردوس کاتبان قضا نبح رسول السَّلام ولي عمد، حيدر السَّلام كرار امام جنّى وانسى على عليه السِّلام بود كه على عَلَيْهُ ز کُلّ خلق فزو نست از صغار و کبار ذاتِ اوست معلق سما و كرسي وعرش ز ذاتِ اوست مُطبّق زمين بدين هنجار عليَّ امام و على الشَّلام ايمن وعلى عَلَيْهُ ايمان على عَلَيْهُ الْمِينِ وعلى سرور وعلى عَلَيْهُ سردار على عَلَيْهُ عليم وعلي عالم وعلى عَلَيْهُ اعلم عليَّ حكيم و عليَّ حاكم و علي عليه كفتار على عَلَيْهُ نصير و عليٌّ ناصر و عليٌّ منصور على عَنْهُ مظفر وغالب على عَنْهُ سرو سردار على السَّلام عزيز وعلى عزت وعلى عَلَيْه افضل على عَلَيْهُ لطيف وعليٌّ انور وعلى عَلَيْهُ انوار على ست فتح فتوح وعلى ست راحتِ روح عليَّست فاضل و افضل عليٌّ سرو سردار على قلية سليم وعلى سالم وعلى قلية مسلم عليٌ قسيم قصور وعليُّست قاسم نار

به جهل غافل و مستغرقی به فضل بمی زرنگ می نه شناسی سفید از زنگار سیاس منت و عزت خدای را که نمود رهِ نجات، و شدم از حیات برخوردار به گاه بفصد و بفتاد بد که در شیراز تمام گشت بیک روز جمع این اشعار بر دشمنان منشین حافظ تولا کن نجاتِ خویش طلب کن بجان بشت و چار

بهحق قوتِ جبرئيل السَّلام وصور اسرافيل السَّلام به حقّ قابضِ ارواح بر يمين و يسار به حقِّ حامل عرش و به قرب ميكائيل السُّلام به حقّ چار کتاب ستودهٔ جبار به حقّ جملة قرآن به صُحفِ ابرابيم السُّلام به حقّ جملهٔ مردانِ واقفِ اسرار به حقّ سوز فقیران بی گنههِ در بند به حقّ زارئ رنجور بی کس و بی یار به حقّ چهرهٔ زردِ فقیر سرگردان به حقّ دردِ اسیران خانمان بی زار به حقّ ضرب جوانان راهِ دين با گفر به حتّی زارئ پیران خوار و زار و نزار به حقّ دین محمد به خون پاک حسین السَّایْد به حقّ مردم نیک و مهاجر وانصار که نیست دین بدی را بقول پاک رسول امام، غير على على الشرام بعد احمد مختار زبعدا وحسن عليه است وحسين السلام ححتاو مجوی جهل برین کار مومن دیندار

حواله: دیوان حضرت خواجه حافظ شیرازی شماره کتاب ۱۵۱ صفحه ۳۳۲ باب قصائد فن ادب نظم فارسی سالار جنگ میوزیم لائبریری حیدرآباد دکن وطباعت دیوان ۱۹۰۲ء در مطبع کانیور۔

آن گلبنِ باغ صفا وان سرو بستان وفا خورشيد بُرج ارتضا يعنى على عليه مرتضى على عليه مرتضى عليه مقصودِ امر كن فكان مطلوبِ اسم جسم و جان مفتی درسِ انس و جان معنی حرف اِتّما دُرّ ولایت را صدف, برج امامت را شرف شاهِ عرب، ماهِ نجف، چابک سوار لا فتی دانندهٔ عقل و نظر، بینندهٔ نفع و ضرر مفتئ احكام قدر، منشئ ديوان قضا اعظم اميرالمؤمنين، صفدر امام السلام المتقين آن کاشفِ سِرّ یقین، وان صاحب تاج ولوا آن صفدر عالى نسب، وان سرور والا حسب آن عالم علم و ادب وان مفخر آلِ عبالسُّليُّه ابن عم پیغمری، باب شبیر السّلام و شبر السّلامی ساقئ حوض کو ثری در موقف خوف و رجا نقش نگین خاتمه صاحب یقین عالمه خاتون جنت فاطمه السُّلام، گلدستهٔ باغ حيا

ميره حسين عليه است وحسنٌ ، آرام جان جسم وتن بی مہر ایشان دم مزن گرمی زنی لاف ازولا آن قرة العين على السلام وان روضه باغ نبي آن یک امیر متقی، وان یک امام مقتدا بادا بزاران آفرین از فضل ربّ العلمین بر روح زين العابدين السلام، آن قدوة ابل صفا ازباقراتلينه وجعفر سخن، وزكاظم السَّه وبمنقل كن ای دل تو کحل دیده کن خاکِ در موسی عَلَیْهُ رضا مهر تقی عَلَیْهُ را با نقی عَلیْهُ گر ضم کنی ای متقی گردَدُ دل و جانت ذکی گیرد بمه کارت روا ای عسکری مینید محتشم بر من نظر کن از کرم تا چند در زندان غم باشم مرا ای رہنما ای مهدی السلام آخر زمان بنمای روی خود عیان تاچند باشی در نهان، بادئ دین خود را نما حافظ خموشی پیشه کن، از کار خود اندیشه کن قطع نظر زین پیشه کن گر سر به آید وترا

حواله:سالارجنگمیوزیملائبریریحیدرآباددکنقلمیریکارڈفنادبنظمفارسی شمارهٔکتاب۲کصفحه۱۱

حافظ طریق بندگئ شاه پیشه کن وا نگاه در طریق چو مردانِ راه باش

حواله: شماره کتاب ۱۵۱ صفحه ۲۰۵ دیوان حضرت حافظ شیرازی در فن ادب نظم فارسی لائبریری سالار جنگ میوزیم حیدرآباد طباعت دیوان ۱۹۰۲ء در مطبع کانپور۔

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

اى دل غلام شاه السلام جهان باش و شاه باش پيوسته در حمايت لطفِ الله باش ار خارجی ہزار به یک جو نه می خرند گر کوه تا به کوه منافق سپاه باش چون احمد شفیع بود روز رستخیز گو این تن بلاکش من پر گناه باش آن را كه دوستع على عليه نيست كافر است گو زاہدِ زمانه و گو شیخ راه باش امروز زنده ام به ولای تو یا علی الله فردا به روح پاکِ امامان گواه باش قبر امام بشتم سلطان دین رضالسلام از جان به بوس و بردر آن بارگاه باش دستت نه می رسد که به چینی گلی ز شاخ باری به پای گلبن ایشان گیاه باش مردِ خدا که جامهٔ تقویٰ طلب کند خوابی سفید جامه و خوابی سیاه باش

گر خدا را دوست داری مصطفّ را دوست دار ور محب مصطفای، مرتضی را دوست دار از سر صدق و صفاگر خرقهٔ پوشیدهٔ نسبت خرقه بدان، آل عبالسلام را دوست دار دردمندانه بیا و دُردِ دردش نوش کن خوش بودی در دی اگر داری، دوا را دوست دار چون شهید کربلا، در کربلا آسوده است ہمچو یاران موالی کربلا را دوست دار دوست دار یار خودی یاران ما دارند دوست ما محبّ دوستدار ا نیم مارا دوست دار نعمت الله رند سرمست است و با ساقی حریف این چنین یار خوشی بهر خدا را دوستدار

حواله: دیوان سید نورالدین محمد شاه نعمت الله شماره کتاب ۱۱۳ جلد دوم صفحه ۳۸۰فن ادبنظم فارسی سالار جنگ میوزیم لائبریری مطبوعه ۱<u>۹۰۵ع</u>

Irm

(۱۷<u>)</u> حضرت سيد شاه نعمت الله كرمانى ولى صه في رحمة الله عليه

تولد ۱۳۲۹م وفات ۱۳۳۳م

تولد او در شهر حلب از مناطق عراق بود او از دودمان امام بفتم حضرت موسئ کاظم علیه السلام است او ولی و شاعر معروف و دارای تصنیفات نیز است تعداد تصنیفات اش پنج صداست و قصیده او که در آن پیشین گوئی ها وجود دارند معروف و مشهور است او پیر و مذہب شافعی و مرید حضرت شیخ عبدالله است و درسن صدو چهار سال و فات کرد ـ

حواله: قاموس المشاہیر جلد دوم صفحه ۲۱۵ مولفه نظامی بدایونی شماره ۱۳۳ ۹ ر ۹۲۸ - ج-۲-ش ا - ناسٹیٹ لائبریری حیدر آباد مطبوعه ۲<u>۹۲۸ و نظامی پریس بدایون</u>

مرد مردانه شاهِ مردان است در بمه حال مرد میدانست در ولايت ولى والى اوست برہمه کائنات سلطان است سيّد اوليا على عليه ولى آن که عالم تن است واوجانست گرچه من جانِ عالمش گفتم غلطی گفته ام که جانان است بی ولای علی علی السلام ولی نه شوی گر ترا صد بزار بربان است ابن عمّ رسول يار خدا آن خليفه على السلام عمران است يوسف مصر عالمش خوانم شاه تبریز و میرا و جان است نه فلک باستارگان شب و روز گرد دولتراش گردان است

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

ہر که از اہل خداست تابع آل عباست منكر آلِ رسول، دشمن دين خداست دوستی خاندان درد دلم را دواست حُبّ نبح وولى عليه از صفت اولياست جان علی علی فی اللہ ولی در حرم کبریاس*ت* نور ظهور ازل در ره بیضای ماست صورتِ او بل اتئ معنی او اتماست بابحسين الشلام وحسن الشلام ابن عم مصطفاست پیروی او بود دین حق و راهِ راست سلطنتِ لا فتى غير على السَّلام خود كراست مشهد پاکِ نجف روضهٔ رضوان ماست یک سرِ موی علی السّالام بر دو جهانش بهاست لحمك لحمى اوراست، بمدم او مصطفاست بر که موالی بود خویش من وآشناست آیت او اتّما ست آن که ولی خداست آن که ولی خداست آیت او اتماست

حواله: دیوان سید نورالدین محمد شاه نعمت الله شمارهٔ کتاب ۱۱۳ جلد دوم صفحه ۵۸ فن ادب نظم فارسی سالار جنگ میوزیم لائبریری طباعت دیوان ۲<u>۰۱۹ و ۱ ع</u>

دم به دم، دم از ولای مرتضی باید زدن دست دل در دامن آل السَّالا عبالسَّلا بايد زدن نقشِ حُبّ خاندان بر لوح جان باید نگاشت مُهر مهر حيدري السُّلام بر دل چوما بايد زدن دم مزن باہر کہ او ہی گانہ باشد از علی علیٰ ا گر نفس خواہی زدن با آشنا باید زدن رُو بروی دوستان مرتضی السَّلام باید نهاد مدعی را تیغ غیرت بر قفا باید زدن لا فتني إلّا على السِّلاهُ لا سيف إلّا ذوالفقار این نفس را از سر صدق و صفا باید زدن در دو عالم چارده معصوم الشاه را باید گزید پنج نوبت بر در دولت سرا باید زدن پیشوای بایدت جُستن زِ اولادِ رسول پس قدم مردانه در راهِ خدا باید زدن گربلای آید از عشق شمید کربلا عاشقانه آن بلا را مرحبا باید زدن

دیگران گر خلاف او کردند لا جرم حال شان پریشان است حسب و ہم نسب بود به کمال عمل و علم او فراوان است مهر او گنج و دل چو گنجینه خانه بی گنج، کنُج ویران است بردر کبریای حضرتِ او شاه عالم یناه دربان است دوستى رسول وآل رسول نزد مومن كمال ايمان است باطناً شمس وظاہراً ماہ است نور ہر دو به خلق تابان است ره، رضای علی علی السَّلام بدست آور گر ترا اشتیاق رضوان است يادگار محمد است وعلى السلام نعمت الله که مستان است

حواله: دیوانسید نورالدین محمد شاه نعمت الله شمارهٔ کتاب ۱۱۳ جلد دوم صفحه ۲۲ فن ادب نظم فارسی سالار جنگ میوزیم لائبریری طباعت دیوان ۲<u>۰۱۹ و ۱ ع</u>

از نور روی اوست که عالم منور است حُسن چنین لطیف چه حاجت به زیور است سلطان چار بالش و شش طاق و نُه رواق بر در گهه رفیع جلالش چو چاکر است زوج بتول السلام باب امامين السلام مرتضى عليه سردار اوليا ووصى بيمبر است مسند نشین مجلسِ ملکِ ملائکه در آرزوی مرتبه و جاهِ قنبر است ہر ماہ ماہ نو به جہان مژدہ می دید يعنى فلك زحلقه بگوشان حيدرالسلام است نزدیک ما خلیفهٔ بر حق امام ماست مجموع آسمان و زمینش مسخّر است لعنت به دشمنان على السَّلام كر كني رو است لیکن مگو که این سخن بس مکرر است گوی که خارجی بود از دین مصطفع خارج مگو که خارجی شوم است و کافر است

ہر درختی کو ندارد میوهٔ حُبّ علی السّلام اصل و فرعش چون قلم سرتا به پها باید زدن دوستان خاندان را دوست باید داشت دوست بعد ازان دم از وفای مصطفی باید زدن سرخی روی موالی سکّهٔ نام علیاشاهست بر رُخ دنیا و دین چون بادشا باید زدن بي ولاي آن ولي لاف از ولايت مي زني لاف را باید که دانی از کرا باید زدن مالوای از ولای آن ولی افراشتیم طبل در زیر گلیم آخر چرا باید زدن بردر شهر ولايت خانهٔ بايد گزيد خیمه در دارالسلام اولیا باید زدن از زبان نعمت الله منقبت باید شنید بر کفِ نعلین سید بوسه با باید زدن

حواله: دیوان حضرت نعمت الله شاه ولی شماره کتاب ۱۵۲/و-۱۲ صفحه ا ککتب خانهٔ آصفیهٔ حیدر آباد د کن طباعت دیوان ۱<u>۳ و ۱ ء</u>

[111]

بر مومنی که لافِ ولای علی الله زند توقیع آل آل الله الله نامش مقرر است او را بشر مخوان که سرِّ خداست او او دیگر است جلالتِ او نیز دیگر است بر بیت ازین قصیده که گفتم به عشقِ دل می خوان که بریکی زیکی خوب و خوشتر است

[144]

 $(I\Lambda)$

حضرت نصير الدين چراغ دہلى رحمة الله عليه

تولد(؟) وفات ۱۳۵۱م

او مرید و خلیفهٔ حضرت محبوب الهمی، سلطان المشائخ حضرت نظام الدین اولیاء رحمة الله علیه بود ـ استاداش او را به لقب چراغ د بلی ملقب ساخت او به بمین نام زیاده معروف است ـ مجموعه کلام اش خیر المجالس است ـ

حواله: تذکرهٔ قاموس المشاہیر جلد دوم صفحه ۲۲ مولفه نظامی بدایونی اسٹیٹ لائبریری حیدر آباد دکن شماره ۱۲۳ بر ۹۲۸ - ۲-شا-ن مطبوعه سال ۱۹۲۰ و نظامی پریس بدایون۔

حواله: دیوانسیدنورالدین محمدشاه نعمت الله شمارهٔ کتاب ۱۳ اجلداول صفحه ۲۱ فن: ادب نظم فارسی سالار جنگ میوزیم لائبریری طباعت دیوان ۱<u>۳ و ۱ ع</u>

(19)

[144]

حضرت نور الدين ملّا عبد الرحمٰن جامى رحمة الله عليه

تولد ١٢/نوامبر ١٢١٣م وفات ٩ /نوامبر ١٩٢مم

اودر ده جام متولد شد که در نواحی هرات میباشد او به همین مناسبت تخلصاشرا جامی آنتخاب کرد ـ او مردی بی انتها و خوش اخلاق وخوش مزاج بود و وسعتِ معلومات اش چنان بود که در آن زمان عالم دیگر همانند او تصور نمی شد ـ او در عهدش عالم یگانه بود ـ حضرت جامی بیشتر از چهل و چهار کتاب بزبان عربی و فارسی نوشته است و تصنیفاتی که از او معروف اند عبارت انداز:

(۱) نفحات الانس (۲) تحفة الاحرار جامى ($^{\alpha}$) شواهد النبوة ($^{\alpha}$) طبقات الصوفيه بفارسى ترجمه شده ($^{\alpha}$) مثنوى يوسف و زليخا

بتاریخ ۹ / نوامبر ۱۲۹۲م در سن ۸ سالگی در راه مدینه منوره فوت کرد۔

حواله: قاموسالمشاہیر جلداول صفحه ۲۵ امولفه نظامی بدایونی اسٹیٹ لائبریری حیدرآبادد کنج - ۱ - نظامی پریس بدایون ـ

[144]

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

سرایا معصیت دارم خداوندا کرم فرما عبادت باریا دارم خداوندا کرم فرما گنهگارم گنهگارم ازان رو رو سیه دارم بحال خود جفا كارم خداوندا كرم فرما بگوشم پنبهٔ غفلت، به بوشم نشهٔ غفلت ندارم ہیچ درمانم، خداوندا کرم فرما شفاعت بادى رببن شراب از ساقى ﷺ كو ثر امید از لطفِ تو دارم، خداوندا کرم فرما به حقّ یا کی زیرالسّلام بحق عظمت کبری به بخشا , جمله عصیانی خداوندا کرم فرما به حقّ شبّرٌ و شبيرٌ و زين العابد السِّلام و با قرالسِّلام ز ظلم نفس گریانم، خداوندا کرم فرما بهحقّ جعفر السلام وكاظم، بهحقّ ضامن السلام ثامن ز دور چرخ حیرانم، خداوندا کرم فرما نصيرالدين دېلى را بحق چارده معصوم عليه شفاعت سرور عليه عالم خداوندا كرم فرما

حواله: نقل از رسالهٔ آئینه تصوف مجموعهٔ کلام شعراء اُردو مولفه شیخ عبدالعزیز صاحب، صفحه ۲۸ مطبوعه ۱۹۲۵ ء

کسی را که مهرِ علی الله هست در دل شده ایمن از اُو شرِ مستطیرا سقابم شراباً طهورا ز کوثر نه بیند ز شمساً ولا زمهریرا به بد خواهِ اولادِ حیدر الله خدا گفت که یدعو صبوراً و یصلی سعیرا ز تو نیست پوشیده احوالِ جامی که بستی به معنی سمیعاً بصیرا ز بر کس که گوی ولای تو باید جه حاجت ز پرسش ز منکر نکیرا

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

على السَّلام شاهِ حيدر السُّلام اماماً كبيرا ز بعدِ نبع شد بشيراً نذيرا زمین، آسمان، عرش و کرسی به حکمت على وان، على على على شئى قديرا ز تو بست روشن مه و مهر و کوکب توی در دو عالم سراجاً نیرا ز اطعام لذاتِ دنیای فانی على السُّلام كرد اختيار خبزاً شعيرا بود يُطُعِمُونَ طعام تو شاہا! به مسکین دیگر یتیماً اسیرا على عليه اوليا را دليل حق آمد على على عليه انبيا السُّلام را وليًّا نصيرا على السلام ابن عم محمد رسول است چون موسى السَّلام اخى گفت بارون السَّلام وزيرا چه باک است مدّاح مولا على عَلَيْهُ را ز يوماً عبوساً واز قمطريرا

حواله:سالار جنگ میوزیم لائبریری حیدر آباد دکن، انتخاب کلام شعرا در ادب نظم فارسی (قلمی ریکارڈ) شمارہ کتاب ۲ کصفحه ۵۰

منقبت امام على موسى رضالسلام

سَلامٌ على آلِ طَة و يسين سَلامٌ على آلِ خير النبيّين سَلامٌ على روضه جلّ فيها امامي پنابي به الملک والدين امامی به حق شاهِ مطلق که آمد حريم درش قبله گاهِ سلاطين شه کاخ عرفان، گل شاخ احسان دُرِ درج امكان، مه برج تمكين على على عليه ابن موسى رضا السَّارُ كز خدائش رضا شد لقب چون رضا بودش آئين ز فضل و شرف بینی او را جهانی نه بودت اگر تیره چشم جهان بین پی عطر روبند حوران جنّت غبار دیارش ز گیسوی مشکین چو جامی چشد لذت تیغ مهرش چه غم گر مخالف کشد خنجر کین

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

ای جنابت سجده گاپی عرش اعظم آمده آستانت بر تر از فیروزه طارم آمده تاکه در بابِ تو نازل شد علی بابهها در گهت در باب دین، باب معظم آمده در گهی عالیست گویا فتح باب کبریاست کز شرف بالا تر از ایوان اعظم آمده بر امید آن که یابد بار در ایوانِ تو چرخ سدره بردرت با قامتِ خم آمده بهر احباب ممات، انفاس جان افزای تو روح پرور چون دم عیسی النایی مریم آمده

حواله: سالار جنگ میوزیم لائبریری، ادب نظم فارسی قلمی ریکارد شماره کتاب۲۷۷دیوانحضرتجامی

حواله: کتابانتخاب کلام شعراء شماره ۲ کصفحه ۲۰ فن و ادب نظم فارسی قلمی ریکار دُلائبریری سالار جنگ میوزیم حیدر آباد دکن۔

$(r \cdot)$

حضرت شاه نیاز احمد صاحب چشتی قادری بریلی متخلص به نیاز رحمة الله علیه

ولادت ١٤٣٣ ه

او در هند تولد یافت و در کود کی از شفقت پدری محروم شد ما در اشاورا پرورش داده زمینه تعلیم و تربیت را بخوبی فرابم کرد و بعد از فراغت از تعلیم، برای تکمیل علوم ظاہری در دهلی در حضور حضرت شاه فخرالدین حضور یافت و در سن بفده سالگی در منقولات و معقولات و اصول و حدیث و تفسیر به کمال رسید و بدست حضرت شاه فخرالدین در د بلی بیعت نموده به تحصیل علوم باطنی روی آورد د

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

زبى عز وجلال بو ترابي السُّلام فخر انساني عليٌّ مرتضى مشكل كشاي شير عَليْهُ يزداني ولى حق وصى مصطفح درياى فيضاني امام دو جهانی، قبلهٔ دینی وایمانی امير كشور فقرى، شه اقليم عرفاني خدا گوی خدا بینی خدا دانی خدا شانی انيس محفل انسى، جليس مجلس قُدسى سرور جان خاصانی، نشاطِ روح پاکانی مه ظلمت کشای، مشعل تاریکئ عالم سراپا جلوهٔ نوری تمامی مهر تابانی براهِ حق نمای، ناقه بای کاروانش را نه باشد جز بدای او کسی دیگر حدی خوانی ييمبر برسر منبر نشست وخواند مولايش که تا مولائیش را باشد اندر خلق بربانی عجب نبود بهارِ بی خزان باغ محبان را که می بارد براو بر لحظه ابر فیض واحسانی

حواله: قاموس المشاہیر, صفحه ۴۲۹ مولفهٔ نظامی بدایونی اسٹیٹ لائبریری, شمارهٔ کتاب۱۲۳ م ۱۲۳ ج-۱-نظا-ق-مطبوعه نظامی پریس بدایون۔

نیاز اندر قیامت بی سرو سامان نخواهی شد که از حُبّ و تولای علی علی داری تو سامانی

مدح حضرت امام حسين شهيد كربلا عليه السلام

ای دل بگیر دامن سلطان اولیا يعنى حسين على السلام الراد السلام السلام على على على الماد الوليا ذوق دگر بجام شهادت ازو رسید شوق دگر به مستی عرفانِ اولیا چون صاحب مقام نبرج و عليست السلام او ہم فخر انبیام شدہ ہم شان اولیا آئينه جمال المجي ست صورتش زان رو شدست قبلهٔ ایمان اولیا روى نكوش مطلع صبح سعادت است سيماى اوست شمع شبستان اوليا دارد نیاز حشر خود امید باحسین علیه با اولياست حشر محبان اوليا

حواله: دیوان نیاز شمارهٔ کتاب ۲۳۷ در فن ادب نظم فارسی لائبریری سالار جنگ میوزیم حیدر آباد طباعت دیوان ۱۸۹۹ء

حواله: دیوانِ نیاز ، شمارهٔ کتاب ۲۳۷ صفحه ۵۵ در فن ادب فارسی لائبریری سالار جنگ میوزیم حیدر آباد ، مطبوعه ۱۸۹۹ ع

نصب کرد ومصروف نماز ووظائف می بود تعداد مریدان اش زیاد بود ومریدان وقتی که کیفیت ارادت با اهل بیت النین را دیدند با به مشوره کردند که در سال آئنده مرشد خود شان را برای حج خوابند فرستاد وباین هدف با شروع شدن سال آئنده پول ها را جمع نموده در حضور مرشد خود شان عرضه کردند و گفتند که شما برای حج تشریف ببرید او گفت ماه سیدالشهداء دارد نزدیک می شود من از سردار شهیدان اجازه گرفته خوابم رفت و مبلغ را به مردم پس داد حضرت شاه در مراقبه بود که حضرت امام حسین السینی تشریف آورده فرمود ای علی حسن من امسال در ماه محرم به حضور شما خوابم آمد حضرت شاه با شنیدن این بشارت خوشحال شدو قصد حجر ا ترک کرد

حواله:نام کتاب فتوح الآخره معروف به بفت بند شماره کتاب مصفحه مدر فن مناقب فارسی سالار جنگ میوزیم

[197

(r)

حضرت مولانا شاه سید علی حسن جائسی رحمة الله علیه (سجاده نشین در گاه عالیه جائس)

تولد ۱۸۲۲م وفات ۱۸۴۲

اواز سادات حسینی بود و با حضرت صوفی شاه روشن علی قُدِّسَ سِرُّهُ بيعت كرده بود- او علاوه براينكه عالم بود، زابد وعابد و پربيزگار و صاحب مكاشفه وكرامت نيزبود وبهابل بيت عليهم السلام عقيدت وارادت زياد داشت اين تذكره از كتاب روضه رضوان گلدسته شعراء شماره كتاب ۸۰۴ و - ۱۲ در کتاب خانه استیت لائبریری اخذ شده است و علاوه ، چند سال قبل تذكره اشدر ماهنامه سرفراز لكناؤ نيز منتشر شده بود وبنده آنرا ديده ام و در آن درباره احوال زندگي حضرت شاه صاحب مزيد نوشته شده بود که علی حسن جائسی دارای استعداد بود حضرت شاه صاحب باحضرت مولانا ناصر حسين صاحب مرحوم لكنوى كه مجتهد بلند پايه شيعه بود دوستى داشت وبدليل اينكه حضرت شاه از سادات حسينى بود ، ابل بيت عليهم السلام را بسيار دوست داشت و بنگامي كه بلال ماه محرم را مي ديد اشكبار مي شدووقتي كه در مجالس عزا شركت مي كرد غمگين ديده مي شدودر عشق امام حسين السلام چنان جلورفته بود كه با صرف صد بزار روپيه يكحسينيه تعمير كرد ودرهمان حسينيه ضريح حضرت امام حسين الشلام ا

على بادى على مهدى على قاضي على مفتى على سرور على رہبر على بهتر على اولى زہی طیب زہی طاہر زہی باطن زہی ظاہر زہی صورت زہی سیرت زہی طاعت زہی تقویٰ عبادت دیدن سه شی بارشاد نبع آمد یکی کعبه دوم قرآن سوم روی شه والا نبّوت کرده استثنا حدیث منزلت گوید که اواز احمد مرسل چوپارونست از موسی بروز حشر آن سرور پی کوثر بود ساقی لوای حمد را حامل کلید جنت الماویٰ حدیث مصطفی شاہد که بیحکم شه مردان گذشتن از صراط حشر باشد توام عنقا احب الخلق عندالله جناب مستطاب او حدیث طیر را ہر خوان اگر شک می بردازجا رسول وابن عم او چویک جانندودوقالب ازین نفس نبی اورا بگفته خالق یکتا پس از نام نبی نامش رقم برعرش شدآندم که در کتم عدم بوده نشان آدم وحوا

منقبت مولاى كائنات السَّلام

تعالى الله زہى شان امير يثرب وبطحا فروغ شرع پيغمبر چراغ ملت بيضا "على حُبّه جُنّه قسيم النار والجنة" امام الانس والجنة وصى مصطفئ حقا" نويد وَال من والاهُ ازبهر مُحبّ او وعيد عاد مَن عَادَاهُ آمداز يئي اعدا عبث در معنع من کنت مولا میروی بر سو على مولا باين معنى كه پيغمبر بود مولا على افضل على اكمل على اجمل على اعدل على عالى على والى على يعلو ولا يُعلى على امجد على اوحد على اسعد على ارشد على اعظم على اكرم على اعلم على اعلىٰ على حيدر على صفدر على داور على ياور على ايمان على قرآن على سلطان على آقا على صابر على قابر على ذاكر على شاكر على عابد على ساجد على زابد على اتقى

ورای حیدر صفدر کرا این منقبت حاصل که شد در خانهٔ یاک خدای لم یلد پیدا نخست آن شاه دین شیر خدا شیری که نوشیده چکیده از زبان یاک احمدی سرور عقبی شب معراج پا بوس پیمبر عرش اعظم شد بیان قربت او آیهٔ قوسین او ادنی على راجاي معراج آمده دوش شهنشاہي که در شانش خدا فرمود سبحان الّذی اسریٰ درین جا بست مضمونی اگر آن را بیان سازم نصیری گشت این قائل شود از بر طرف غوغا حدیثی در صحاح آمد که ربّ عالم و آدم نهاده دست بردوش محمد در شب اسری نخوابد گفت مضمون را که شاعر خود تراشیده كسى كو روضة الاحباب راديده باستقصا على باب مدينه مصطفى شهر علوم آمد دخول بیت ہی دروازہ کی ممکن بود حاشا مقرر کرددر مسجد محمد مسکن یا کش على مانند بارون ست اين معنى باين ايما

نه تنها نام او ثبت ست بردروازه جنّت که مرقوم ست بر بر شاخ و برگ سدره وطوبی در آندم بود نور او بنور مصطفی توام که بوده بی نشان عرش جلیل وکرسی اعلیٰ ز آدم تا رسول الله ولي باہر نبي بوده مگر در چشم ظاہر بین رفیق مصطفیٰ تنہا علی در بطن مادر بود در ذکر خدا بر دم عبادت را برو نازی فدایش عالم جانها رسول الله چومی آمد به نزد مادر حیدر درین مدت که بوده در شکم آن معدن التقویٰ ولی می گفت تسلیمات ای پیغمبر برحق حبیب خالق اکبر امین رب بی ہمتا نبی می گفت با حیدر سلام کبریا بر تو امام المتقين شاه ولايت معدلت پيرا ببین جای که بوده جای دست رحمت یزدان فدای حیدر صفدر کف یایش رسید آنجا بوقت زادنِ عيسى صدا از آسمان آمد که بیرون حضرت مریم روداز مسجد اقصی

کسی لا تغربی یا شمس حتّی تنتهی گفته به بنگامی که درمدحش چو طوطی بود شکر خا رسیده بر در مغرب مگر تا ختم توصیفش باعجاز شه مردان نجنبید آفتاب ازجا برای مدح ایثارش نزول بل اتی کافی سخایش از بیان بیرون عطایش خارج از احصا چه گویم مدح ستافی که باشد ذوالفقار او بحدت غيرت برق وبصورت بهتر از جوزا نموده در احد آن حرب و ضرب از بهر پیغمبر که گشته حامل وحی خدا بربمتش شیدا بگوش سید لولاک وشیر کبریا آمد صدای لا فتی الا علی از کوشک مینا عيان چون روز خندق گشت آن شان يد اللَّهي، که ابن عبد ود شد طعمهٔ شمشیر برق آسا محمد گفت آن کار نمایان از علی سرزد که از اعمال جن وانس تا محشر بود اعلیٰ عیان شد زور بازویش چنان در غزوه خیبر که باشد نوع انسان را برون از حیطهٔ یارا

نبی را بر چه جائز بود در مسجد بحکم رب نه جائز بود بهر غیر شاه لا فتع اصلا برای سد بر باب از پیمبر حکم نافذ شد مگر دروازهٔ حیدر بحکم خالق دانا کسی کو باب علم مصطفی اندر جهان باشد چرا دروازهٔ ایوان والایش نباشد وا يدالله بست چون آن قوت بازوی بيغمير نموده کاتب وحیش ہمای اوج ما اوحیٰ ورای او نه مقصود ست ازمن یشتری نفسه نیا مد غیر او عامل برای آیهٔ نجویٰ مخاطب ابل ایمانند بر جای که درمصحف ميان آن بمه بوده اميرالمومنين مولا ز تفسير كلام الله اگر پرسى شود ناطق که سه صد آیه نازل شد بشان شوہر زہرا بود فرض خدا تعظیم او چون مصحف صامت منم قرآن ناطق بست ارشاد شه اتقی اگر از رجعت خورشید می پرسی مکرر شد یکی در عهد پیغمبر دوم در عهد آن آقا

برادر جعفر طیار کاندر گلشن جنت دو بالش از زبر جد داد خلاق جهان آرا زبی شاہی که باشد زوجهٔ او بنتِ پیغمبر جناب سیده آن افتخار مریم وسارا دل و جانم بود قربان برای بر دو فرزندش دو سبط شافع محشر دو نور ديده زېرالسلام ازان دو بر یکی بوده سوار دوش سلطانی که آمد از برای او براق آسمان پیما چه فرش خواب شان پرسی بگویم سینهٔ شاہی که اورا خلعت لولاک آمد چست بر بالا يكي آن كشته الماس يعنى حضرت شبر السلام خديو كشور حلم وامام تارك الدنيا دوم شاه شهیدان آن غریب بیکس ومضطر که از تحت الثریٰ تا عرش گشته ماتمش برپا سوالی میکنی ہر جا عبث از تعزیه داری برای عاشق صادق چه حاجت بهر استفتا کنون انصاف میخوابم که غیر از حیدر صفدر باین عزوشرف گشته نه برگز در جهان پیدا

چه اصل حارث و مرحب که وقت حملهٔ حیدر چو دست مر تعش لرزد زمین وگنبد خضرا بود جنگ حنین وبدر یا جنگ دگر باشد از ان دست خدا آمد شکست لشکر اعدا بيا وقصه بير العلم را حرز بازو كن شواید بر چه را موجود انکارش بود بیجا غلام شاه مردان شوکه باشد دستگیر تو بحكم خالق عالم اذا ضَاقَتُ بكَ البلويٰ کسی کز حب احمد دم زند بی الفت حیدر خلل اندر دماغ او بود از کثرت سودا خدا دانی خدا جوی نبی را زور بازوی ز خُلقش بوستان بوی زفیضش قطرهٔ دریا خذف را التفات او کند بم صورت گوہر بسوی خار گربیند شود رشک گل رعنا چه می پرسی ز شانِ آنکه باشد ابن عم او امام المرسلين مصداق يسين مقصد طابا چو نام عم او خواہی بگویم حضرت حمزہ ﷺ نهنگ بحر جانبازی بز بر بیشهٔ پیجا

ہوای صحن ایو انش نسیم رحمت یزدان ثواب طوف درگاہش بہار گلشن عقبیٰ صفای آستانش را بیاض صبح دم عاشق شعاع نير اعظم نثار شمسهٔ زيبا علو قبهٔ پاکش مسیر گنبد گردون حریم مجمع النورش چو طور آمد تجلی را چه نسبت چادر مېتاب را با صحن درگاېش که این چون روز روشن بست وان مثل شب یلدا بیا و برگ گابی کن ز صحرای نجف حاصل که اندر خواب گاه قبر گردد دستهٔ گلها صبا خاک جنابش را بگفته این چنین روزی که این کحل البصر زیبد بچشم نرگس شهلا ادب رنجید و گویا شد که ترک بوالفضولی کن بود مخصوص این سرمه برای دیدهٔ حورا عجب کحلی که گر موری بود در بردهٔ ظلمت شمار موی مژگانش نماید دیدهٔ اعلمی جہان جان بقربانش چه عظمت آن مکان دارد نفس دزدیده می آید ملک از عالم بالا

بگو آن را که میدارد گمان شیعگی برمن نباشد غیر حق عالم برای بر چه در دلها منم سُنى وليكن از تعصب الامان گويم یسند خاطرم انصاف از دنیا و مافیها سُخن سنجيده مي گويم مضامين چيده مي گويم کتب را دیده می گویم چه باک از طعنه اعدا نه بیم از طاعنان دارم که حق را بر زبان دارم خدای دو جمان دارم ندارم با کسی پروا فدای احمد وآلم جبین بر خاک می مالم ز درد عشق مى نالم بحكم آية قربى غلام شاه مردانم نثارش گوہر جانم بميشه منقبت خوانم بطرز بلبل شيدا من آن مستم که از مستی بصد رحمت سزاوارم ز حب ساقی کوثو بود در ساغرم صهبا غلام آن سلیمانم که درگاهش بود عالی جنابش برتر از عرش وزمینش از فلک بالا شمیم بارگاه او چو بوی روضهٔ رضوان چه اصل نافهٔ آبو چه قدر عنبر سارا

بحق رابع آل عبا آن سبز پيرابن كه از باغ سيادت ذات او سرو سمى بالا برای آن شهید کربلا کاندر عزای او زمين چون بيد لرزيد وفلک چون لاله حمرا موفق کن بتوفیقی که زود از فیض تائیدت شوم سوی نجف راہی کنم امروز را فردا خموش ای احسن نادان که در مدح شهِ والا دبیر آسمان گوید ند ارم طاقت املا بطرز شاعران اکنون دعای بر زبان آری که فرمان اجابت را برایش در ازل امضا بمیشه تاز قرآن ست حب شاه دین واجب ہمیشه تا بارشاد پیمبر دشمنش اشقی سرور وعزت دارین از بهر محب او عدو فاتح خیبر بود در دو جهان رسوا

نشان خاک بو سیما بویدا از لب حوران فروغ جبه سائیما پری را ظاہر از سیما سزاوار حريمش پردهٔ چشم ملک آمد برای فرش آن ایوان نزیبد قا قم ودیبا بصیرت بر که را حاصل تغافل کی روا دارد زیارت نعمتی باشد چه نعمت عظمی بگفتم نعمت عظمی ولیکن عشق می گوید کہ فرض عین می داند کسی کو عاشق شیدا ز جذب عشق آقای من این امید با دارم که رخت از بند بربندم بسوی روضهٔ والا بگرد روضه اش گردم زنم برآستان بوسه شوم داخل در ان روضه که چون خلد ست روح افزا ضریح پاک را بوسم شوم قربان آن مرقد بریزم اشک از چشم وکنم در شوق واویلا بحق عز وشان آن رسول باشمى يا رب که کردی از برای او زمین وآسمان پیدا برای حضرت زہرا پی آن ساقی کوثر که بهر تشنه کا مان قیامت او بود سقا

حواله: روضهٔ رضوان گلدستهٔ شعرا، شماره کتاب ۸۰۸ و ۱۲ صفحه ۲۳۷ طباعت دیوانیه سال ۱۸۹۵ - آصفیه اسٹیٹ لائبریری حیدر آباد۔

(۲۲)

شاعر فلسفىمرز ١١سد الله خان غالب متخلص سه اسد و غالب

وفات ۱ الفوريه ۱۸۲۹م

تولد ۱۷۹۷م

اوبمقام آگره تولدیافت وازطرف پادشاه دهلی نظام جنگ ملقب به مرزا نوشه و مخاطب به نجم الدوله دبیر الملک شد و زبان های فارسی و عربی را از اساتید با صلاحیت می آموخت در ابتدا ، بزبان فارسی اشعار می نوشت سپس کم کم بزبان ار دو شروع کرد و بنا ء بر بدایت از اسد الله الغالب حضرت علی ابن ابی طالب الله تخلص اش را غالب انتخاب کرد عالب استاد نواب یوسف علی خان ، والئ رام پور نیز بود و اصلاح اشعار شاگردان اش که به مسافت دور زندگی می کردند بوسیله مراسله می کرد - در میان شاگردان او چند تا بندو نیز بودند - و تصنیفاتی که در ذیل ذکر می شوند بطوریادگار غالب مانده اند -

(۱)عود هندی (۲)کلیاتنثرفارسی (۳)نامهٔ غالب (۴)اردوئ معلّی (۵)دیواناردو (۲)کلیات نظمفارسی وغیره

حواله: تاریخ ادب اُردو یعنی ہسٹری آف اُردو لٹریچر مصنفهٔ رام بابو سکسینه ایم۔اے۔صفحہ ۳۷ شماره ۱۶۳۰۹ ۱۸ اسٹیٹ لائبریری دکن مطبوعه ۲<u>۳۹۱</u> سود لیتھو پریس دہلی۔

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

ہزار آفرین برمن و دین من که منعم پرستیست آئین من چراغی که روشن کند خانه ام تو گوی منش نیز بروا نه ام لبم در شمار و لى اللهيست دلم راز دار على اللهيست چو مربوب این اسم سا میستم نشا نمند این نام نا میستم بلندم بدانش نه پستم بمی بدین نام یزدان پرستم ہمی ببزم طرب بمنوايم عليست السلام به گنج غم اندوه ربایم علیست در آئینه خاطرم رو دهد باندیشه بیوسته نیرو دید مرا ماه و مهر شب وروز اوست دل و دیده را محفل افروز اوست

دو پیکر دو جا در نمود آمده اثر بابیک جافرود آمده دو فرخنده یار گرانمایه بین دوقالب زیک نورویک سایه بین بدان اتحادی که صافی بود دو تن را یکی سایه کافی بود ازان سایه یکجا گرایش کند که احمد زحیدر نمایش کند بهر سایه کافتد ز بالای او بود از نبی سایه بمیای او زہی قبلهٔ اہل ایمان علی بتن گشته بمسایه جان علی پدیدار در خاندان نبی به گیتی درازوی نشان نبی بیک سلک روشن ده ویک گهر نبی را جگر پاره اورا جگر جگر پاره با چون برابر نمند بگفتن جگر نام آن بر نهند

بصحرا بدریا براتم از وست بدریا ز طوفان نجاتم ازوست خدا گوہری را که جان خوانمش ازان داد تابروی افشانمش مرا مایه گر دل و گر جان بود از و دانم ارخود زیزدان بود کنم از نبی روی در بو تراب بمه بنگرم جلوهٔ آفتاب زیزدان نشاطم به حیدر بود ز قلزم بجوآب خوشتر بود نبی را پذیرم به پیمان او خدا را پرستم به ایمان او خدایش رو انیست بر چند گفت على را توانم خداوند گفت پس از شاه کس غیر دستور نیست خداوند من از خدا دور نیست نبی را اگر سایه صورت نداشت تردد ندارد ضرورت نداشت

بنا دانی از شور گفتار من سگا لند ز انگونه بنجار من که آرایش گفتگو کرده ام بحیدر ستای غلو کرده ام مرا خود دل از غصه بیتاب باد ز شرم تنکما یگی آب باد چه باشد ازین بیش شرمندگی که خود راستایم برخشندگی به بحر از روانی سرایم سرود بخلد از ریاحین فرستم درود بگلشن برم برگی از نسترن به پیچاک سنبل فروشم شکن ستایم کسی را که در داستان شوم با سخن آفرین ہم زبان به رد و قبول کسانم چه کار على بايدم با جهانم چه كار در اندیشه پنهان وپیدا علیست سخن کز علی میکنم با علیست السلام

على راست بعد از نبى جاى او بمان حکم کل دارد اجزای او بمانا پس از خاتم المرسلين بود تا به مهدی علی جانشین نژاد علی با محمد یکیست محمد بمان تا محمد یکیست علی آن ز دوش نبی رفرفش على آن يدالله را كف كفش خدا را گزین بندهٔ رازدار خدا بندگان را خداوندگار به تن بینش افروز آفاقیان بدم دانش آموز اشراقیان به کثرت ز توحید پیوند بخش به بی برگ نخل بر ومند بخش نبی را جگر تشنهٔ روی او خدا را بخوابش نظر سوی او کسانی که اندازه پیش آورند سخنها ز آئين وكيش آورند

نجف کان نظرگاه امیدتست طرب خانهٔ عیش جاوید تست بود گرچه ثابت که چون جان دہم على گويم وجان به يزدان دېم به بند و عراق و به گلزار و دشت بسوی علی باشدم بازگشت وليكن چو آن ناحيه دلكشست اگر در نجف مرده باشم خوشست سر شکی که از دیدهٔ من چکد دگر باره از چشم روزن چکد طلب پیشگان را بدعوی چه کار ز بخشنده يزدانم اميدوار که جان بر در بوترابم دېد دران خاک فرمان خوابم دېد چه کا بد زنیروی گردان سپېر چه کم گردد از خوبی ماه ومهر که دل خستهٔ دېلوی مسکنی ز خاک نجف باشدش مدفنی

دلم در سخن گفتن افسرده نیست بما نا خداوند من مرده نیست چو خواہم حدیثی سرودن ازو بود گفتن از من شنودن ازو گر از بنده بای خدا چون منی که در خرمن ارزد به نیم ارزنی على را پرستد به كيش خيال چه کم گردد از دستگاه جلال ندارد غم و غصه یزدان پاک على را اگر بنده باشم چه باک تو غافل ز ذوق ثنا گوئیم سزا گویم و ناسزا گوئیم بود گرچه باہر کسم سینه صاف من و ایزد البته نبود گزاف که تاکینه از مهر بشناختم بکس غیر حیدر نه پرداختم جوانی برین در بسر کرده ام شبی در خیالش سحر کرده ام

[177]

(rr)

حضرت مولانانور على شاه صوفى رحمة الله عليه

ولادت(؟) وفات(٣/١١زانويه١٨٠٠م)

او درمیان صوفیان گرامی قدر شمرده می شود ـ او مرید و پیرو حضرت معصوم علی شاه بود و نزدیک قبر حضرت یونس علیه السلام در شهر موصل مدفون شده است ـ

حواله: تذکرهٔ اُردو قاموس المشاہیر جلد دوم صفحه ۲۵ مولفه نظامی بدایونی اسٹیٹ لائبریری حیدرآباد دکن شماره کتاب ۹۲۳ و ۹۲۸ - - - - - شا - ن مطبوعه ۲<u>۵ او نظام پریس بدایون</u>

[170]

خدایا بدین آرزویم رسان ز اشک من آبی بجویم رسان نفس در کشم جای گفتار نیست تو دانی و این از تو دشوار نیست کزین بعد در عرصهٔ روزگار بروی زمین یا بکنج مزار ز غالب نشان جز بران در مباد چنین باد فر جام ودیگر مباد

حواله:دیوانغالبشماره ۲ ۱۲ از صفحه ۱۵۵ / ۹ ۲ تا درفن ادب نظم فارسی لائبریری سالار جنگ میوزیم حیدر آباد، دیوان مطبوعه به سالار جنگ میوزیم حیدر آباد، دیوان مطبوعه به سالار جنگ

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

آفتاب سبہر یزدانی شاه مردان على السلام عمراني برېمه رېروان شد اولادش بادی و ربنمای ربّانی شده در راهِ حق رضا تسلیم کرده مسند به تخت سلطانی ممدى السِّلام آخر الزمان باشد برېمه خاتم سليماني مستع ما ز بادهٔ دگر است تو نه نوشيدهٔ چه مي داني ما مُریدان سیّد سر مست بادئ وقت و پیر روحانی تا نەبىنى عيان تو نور على عَلَيْهُ این سخن را به ذوق می خوانی

منقبت مولای کائنات حضرت علی علیه السَّلام

زبي سلطان بحرو برعلي على عليه ابن ابي طالب سرير ملک را سرور على عليه ابن ابي طالب ولئ خالق داور وصى نفس پيغمبر شفيع عرصة محشر على على ابن ابى طالب ید قدرت ز گهواره برون آورد خوش بیاره نمود از بم لب اژدر على على ابن ابى طالب ز ظلم چرخ کین پیشه به مظلومان چه اندیشه بُود چو معدلت گستر على السَّلام ابن ابي طالب السَّلام ، اگر خواہد زند یکدم ز دست قدرتش برهم زمين و چرخ و بفت اختر على على السلام ابى طالب شبى رفتم به مى خانه كشيدم يك دو پيمانه ز دستِ ساقی کوثر علی ابن ابی طالب ز نور عین ولام و یا مراشد چشم جان بینا چون بنموده رُخ انور على الشَّدْ ابن ابي طالب

حواله: دیوان نور علی شاه، شماره کتاب ۲۱ / ۲۱ اصفحهٔ ۲۵ اسٹیٹ لائبریری حیدرآباد طباعتِدیوانبهسال ۹۲ اءبهمطبعمرکزفروش جلوخانه کوچک

(rr)

حضرت سيد شاه باقر على چشتى قادرى رحمة الله عليه

ولادتماه ژانویه ۱۸۳۱م

دراستان بهار، نزدیک راه آبن شهر پتنه بنام جاکندیک ایستگاه راه آبن وجود دارد و نزدیک او یک آبادانی مشائخ است که بنام پیر بگه معروف است همان جا محله آباء واجداد حضرت با قراست باقر در همان جا متولد شد و پدر او در هنگام کودکی باقر فوت کرد لذا او زیر سرپرستی مادراش آموزش می گرفت و زبان های عربی و فارسی و منطق و فن سپه گری را توسط اساتید با صلاحیت تحصیل کرد و در فن شاعری ، طرز شاعری غالب را قعه ل که ده به د

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

بندهٔ عشقیم روی مابود سوی علی السالام سجده گاه ما بود محراب ایروی علی السّالام می کشی مارا سوی جنت نمی دانی مگر ما بمه بستيم رضوان ساكن كوى على السَّالْم مى كنم بر دامنش بيبرابن يوسف السَّالم نثار نگېتِ يوسف چه سازم بايدم بوي على السلام آتش دوزخ چه سوزد یک سر موی مرا رشتهٔ جانم بُود از تار گیسوی علی السّادی فرض شد بعد از نبح بروی درود وہم سلام فرض شدېم بر مسلمان عشق باروي على عليه از علوی قدر خود شیران رفعت صید را کمتر از روبه شمار د بر سگ کوی علی السَّالِی شربت خضری چه سازم یا خدا در کام من قطرہ آبی چکان از جوی دلجوی علی السَّالٰم كشف شد سرّ خفئ مدِّ بسم الله تمام نقش شد تا در دل من بیت ابروی علی الشادی

حواله: دیوان باقر شماره ۱۲۴ در فن ادب نظم فارسی لائبریری سالار جنگ میوزیم حیدرآباد (ایے۔پی۔)

 $[1 \leq 1]$

پاره سازد دشمنم را تیغ ابروی علی السلام

باقر از سیر جهان فرسوده شد پایم عبث

بعدازين دست من است و دامن كوى على السلام

[124]

(ra)

حضرت منشى مير محمد امداد على شاه علوىصوفىخليفة حضرت مرزاسردار سكار حمة الله عليه

وفات ۲ • ۱۹ ء تولد ۱۸۳۹م

اودر شهرک تهانه بهون در شهرستان مظفرنگر واستان اتارایرادیس متولدشده بو د او در حیدرآباد وار د شده توسط اساتید دارای لياقت، عربي و فارسي وحديث و تصوف وغير ه آمو خت او از ميان عالمان آن سرزمین شمرده می شود ودر تمام علوم لیاقت بلند پایه ای داشت او بویژه در تصوف، صوفی بسیار بزرگ تلقی می شد و باحضرت مرزا سردار بيگ بيعت كرده خليفه او بود ـ تعداد ديوان ها و مثنوي هاي او بسيار است ولی چاپنشد ـ و تعداد اشعار اش (۳۵۲۷۵) گفته شده است ـ واکثر اشعار او، در تصوف اند ـ اکثر آواز خوانان در بنگام جشن در آستانه های حیدر آباد اشعار او را می خوانند. او در اندرون احاطه درگاه حضرت سردار بیگ مدفو ناست

توجه: مثنوی ها و مناقب که حضرت علوی آنرا نوشته است توسط میر محمد مصطفى على علوى نبيرة حضرت منشى مير امداد على شاه صوفى

حواله: دیوان باقر شماره کتاب ۱۲۴ صفحه ۲۲۹ در فن ادب نظم فارسی لائبریری سالارجنگميوزيم طباعت ديوان به سال <u>۹۳ ۱ عبه مطبع حيدرآباد</u> آن شاه چو از علم نبی، یافت امانت شد کشف بمه، بردلش اسرار رسالت می داشت چو با ذاتِ خدا قربت و وصلت صد بار نگه کردم و دیدم به حقیقت

كز روى يقين در بمه موجود على على السلام بود

کرد آنچه عطا خالق اکبر شب معراج چیزی که زحق یافت پیمبر شب معراج آن شد نه به جبریل میسر شبِ معراج آن وحی که آمد به نبی در شب معراج

آن را که ازان وحی، خبر بود علی علیه بود میراثِ رسل چون به محمل شده مصحوب "ما کان سوی" نیز زحق یافته محبوب آن جمله عطا شد به علی السیالی مایهٔ مطلوب میراد میرانسی میراد میراد میراد میرانسی میراد میر

بم يوسف و بم يونس عليه و بم بود عليه على عليه بود

لب رحمت و چشم غضبش، قهر على الناس بادئ جهان، عين بدى، مظهر احساس ساكن مغل پوره، شماره خانه ۱۰ ابى بلوك اسپشل بى ـ سى ـ آئى ـ شهرستان حيدرآباد باتشكر موصول شد ـ

مخمس منقبت مولای کائنات حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام

از خلقت آدم السلام به مقصود على السلام بود با نورِ محمد شده مشهود على السلام بم احمد و محمود على السلام بود بم حامد و محمود على السلام بود تا صورت بيوند جهان بود على السلام بود

تا نقش زمین بود زمان بود علی الله بود ابن عم نبی واسد الله و ولی بود سعید ابدی بود و سعید ازلی بود سیر خفی احمد، ازان شاه جلی بود شابی که ولی بود، وصی بود، علی الله بود

سلطانِ سخا و کرم و جود علی الله بود در ماهیت علم پیمبر شده ضامن بنمود عیان جمله ز متحرک و ساکن شد عارف وهم شاهد و هم واجب وممکن هم اوّل وهم آخر و هم ظاهر و باطن

بم عابد و بم معبدِ معبود على الشَّارْمُ بود

"من كنتُ" و نيز "انت اخى" قول نبع دان و ز "منّى" بمه "لا نبع بعدى" بمى خوان سِرّى كه درين است به انصاف بگو آن بارون الله ولايت چو پس موسئ الله عمران

والله على علية بود، على علية بود، على علية بود

نازل شده "اَتُمَمْتُ عَلَيْكُمْ" چو در آيت از علم حق آن بود اشارات به نعمت مخفى به ولايت شده ظاہر ز نبوت چون بود محمد اثرِ مايهٔ وحدت

مقصود الوبيت معبود على على بود

شد وحدتِ حق مایهٔ اقبالِ پیمبر ممرک می کثرتِ او یافته تفصیل ز حیدر الله از علمِ احد بود یکی خانه یکی در جبریل که آمد زبر خالق اکبر

ور پیش محمد شد ومقصود علی علی الله بود

بست آنچه به علوی و به سفلی سرو سامان در ارض و سما آنچه ظهور است زیزدان

بم صالح الشَّارِم بيغمبر و داؤد السُّارِم على على السَّارِم بود

این سِر عظیم است، چه پرسی به صراحت مالب نکشائیم درین وحدت وکثرت گویم که شده بر دبنم مُهرِ شریعت مسجود ملایک شده آدم الشید به حقیقت

در قبله محمد بُد ومسجود على عليه بود

گر "آلعَلی منّی" ز احمد توستانی از رُوحک روحی نه شود بر تو گرانی هم دَمُکَ دَمی زِ رهِ شوق بخوانی از "لحمک لحمی" بشنو تاکه بدانی

والله که ېم نفس نبح بود على السُّلام بود

گه فهم به صد فکر که ایمان بمین است آن کس که درین راه برو کاملِ دین است الحمد که این بردِل من نقش نگین است این کفر نه این است

تا بست على الشَّارُهُ باشد و تا بود على عَلَيْهُ بود

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

حقیقت دان ہر معنی علی علی ابن ابی طالب براهِ معرفت بادي على عليه السلام ابن ابي طالب ز قول مصطفى بشنى على السِّلام منّى إنا منه بود بارون مِن موسى عليه على ابن ابي طالب وجود روحک روحی و نور دَمُکَ دَمی شمود لحمك لحمى على الشاه ابن ابي طالب مدينه علم شد احمد، على بابها آمد بود بادی و بم مهدی علی علی السلام ابی طالب بگفته يا على السلام انت ولى المومنين، احمد ظمور شان لا يُحصى على على السلام البي طالب على حيدر على صفدر على على على مزن خيبر وصى و مولا و والى على على السلام ابن ابى طالب على عَلَيْهُ شير خدا باشد، على عَلَيْهُ بِير بِدى باشد مقام عالى و عُلوى على السلام ابن ابي طالب از بحرِ محیط کل و تا مرکزِ انسان سِر دو جهان جمله چه پیداو چه پنهان سـ
شمس الحق تبریز که بنمود علی الله بود

حواله: کتاب عقد اللئالی، دیوان فارسی قلمی مولوی میر محمد امداد علی شاه صاحب و فی خلیفهٔ حضرت سرداربیگ صاحب قبله رحمة الله علیه علیه ما

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

دل از لوثِ كدورت با صفا كن ثنای آل پاک مصطفّ کن چون آن پر یک نیچ را نور عین است عليَّ و فاطمه السَّلام حسنٌ و حسين السَّلام است چو وحدت کاعتبار چار بود است وجود و علم و نور است وشهود است شده چون مظهر وحدت پيمبر شهود آن جناب پاک حیدرالسلام على عَلَيْهُ حيدر عَلَيْهُ دل صغرى و كبرى على عَلَيْهُ زُوج بتولِ عَلَيْهُ پِاكِ زَبِر السِّلامُ على السلام شان على والى موالى على السلام جان حقيقت روح تقوى على على علية شد روحك روحي ز احمد على على علية جسمك وجسمي از محمد على عَلَيْهُ مَنْ كُنُت مولاً عَلَيْهُ را سند شد على السلام از انت منّى با مدد شد

على عليه ميراث احمد راست والى على عَلَيْهُ عالى على على عَلَيْهُ عاليست عالى على شد مرشد و بادئ عالم على السلام باشد امام نسل آدم وصيت از محمد شد على السلام را چو از موسع عليه است بارون نبح را ولى چون لا نبط بعدى آمد شکوک ووہم را از دل برون زد هویت با معیّت شد لب و گوش معيّت با هُويت دوش بردوش نذير و شابدِ عالم نبى بود بشير از قول پيغمبر على السلام بود نجاتِ خویشتن را گر پسندم لب از جام على على كابى نه بندم بر ایشان رحمتِ حق باد بردم شود زان با دلِ ماشاد بر دم چون آرام دل و جان نبی بود بمين حسنين عليه وزبر السَّاه وعلى عَلَيْهُ بود

مدح حضرت فاطمه زبر اسلام الله عليها

كنز مخفئ ولايت حضرت خيرالنسالسلام موج دریای نبوت حضرت خیرالنسالسلام جلوهٔ حق از حجاب عصمت آمد در شهود در پس جلباب خلوت حضرت خيرالنسالسلام بی بع یاک و مطبّی اطهر الاطهار خلق آن گل گلزار عفت حضرت خيرالنسالسلام خيرِ مستوارتِ عالم، بي بئ مريم عليه شعار قبلة حوران جنت حضرت خيرالنسالسلام "بضعة منّى" جناب فاطمه عليه بنت رسول مظهر اظهار وحدت حضرت خيرالنسالسلام زوجة باك على السلام مرتضى عليه شير السلام خدا مام نورين نبوت حضرت خيرالنسالسلام آن عفیفه را محمّد مصطفیٰ تعلیم کرد ماية اجلال وعظمت حضرت خيرالنسالسلا ہمچون رضوان شد حیا دربان قصر عصمتش حاجبان دارد زغيرت حضرت خيرالنسالشالم

بیا ساقی! بده آن آب کوثر بجام نقشِ نعلینِ پیمبر سراسر تا قدم یک جان و تن کن حواسِ خمس، محوِ پنجتن کن بجامِ دل بده آن بادهٔ نور ز، بر موجش به خیزد شعلهٔ طور

حواله: مثنوی "خون جگر" مصنفه حضرت منشی میر امداد علی صوفی علی سالتی جانشین حضرت سرداربیگ صاحب قد سرهٔ حیدر آباد دکن ـ

⁽١)هُوِيَّتُ حضرت نبى اندو مَعيِّت حضرت على عَلَيْهُ

منقبت حضرت فاطمه زبراالسلام

مایهٔ ابر کرم از جود او دارد نصیب گویر دریای رحمت حضرت خیرالنسالشانی در مهمات مشقت داشت دست کافع بر مُصلاى رياضت حضرت خيرالنسالسلام فاقه ای برخود گوارا کرد در یادِ خدا داشت بر در خوان نعمت حضرت خير النسالشاني تلخ می دانست آن شیرین دنیا را به کام ترك داد اين جا حلاوت حضرت خير النساطينة بم براى صدق الدنياست سجن المومنين يافت در دنيا نه راحت حضرت خيرالنساطينة ہمتِ مرادانه، قربان کفِ پا مرد یش بُد زسرتا ياي حكمت حضرت خير النسالسِّلْهُ علویا! جانت فدا بر در گهه بنتِ رسول فاطمه السلام خاتون جنت حضرت خيرالنسا السلام

حواله: "نقش علوی" صفحه ۲۸ ا دیوان فارسی قلمی حضرت منشی میرامداد علی شاه صاحب صوفی علاقی خلیفه حضرت سرداربیگ صاحب قبله علاقی حیدر آباد دکن ـ

حواله: "سرِّ علوی" صفحه ۱، دیوان فارسی حضرت منشی میر امداد علی شاه صاحب صوفی علای خلیفه حضرت سرداربیگ صاحب قبله علایت حیدرآباد دکند

منتبت حضرت امام حسين عليه السلام

فدا و فدية راهِ خدا امام حسين السلام به خلق خضر طريق بُدئ امام حسين السَّالله خطاب پاکِ جناب است سید الشهداء شهود وشابد كوى وفا, امام حسين السلام به چرخ سود کُله گوشهٔ رضا و صبر به فقر تاج سرِ اوليا امام حسين عليه به حُبّ ذات به خلق است سرور عشاق براهِ عشق بود ربنما، امام حسين السلام علم به خاک زد از عشق و برد سر به علم قدم نهاد چو در کربلا، امام حسین السلام به کف نهاد به عالم فنای کیفی را كشاد عقدة سِرّ بقا، امام حسين السُّلام شد اعتبار به نور و وجود وعلم وشهود زوحدتِ احدى خود نما، امام حسين السلام محمد است جو وحدت شد اعتبار این چار على، بتول و حسن عليه بارضا امام حسين السلام

منقبت حضرت فاطمه زبر السلام

ظهور عصمت یزدان، بتول السّلام، بنتِ رسول نمودِ رحمتِ رحمان، بتول السّلام، بنت رسول شده است مجمع آسرارِ احمد مرسل شهودِ مایهٔ عرفان، بتول، بنتِ رسول ثبات یافت بد واعتبار سرّ وجود عفیف و پاک تر از جان، بتول، بنتِ رسول به فقر و فاقه بد و عزّت است و فخر به خلق وسیله ای به غریبان، بتول، بنتِ رسول به پرورد به جهان کود کانِ امّت را به ظلّ گوشهٔ دامان، بتول، بنتِ رسول به ظلّ گوشهٔ دامان، بتول، بنتِ رسول به ظلّ گوشهٔ دامان، بتول، بنتِ رسول

حواله: "سرِّعلوی" صفحه ۸ دیوان فارسی حضرت منشی میر محمد امداد علی شاه صاحب صوفی علی خلیفهٔ حضرت سرداربیگ صاحب قبله علیهٔ علی خلیفهٔ حضرت سرداربیگ صاحب قبله علیهٔ علی

 $[\Lambda\Lambda]$

(YY)

حضرت شاه غلام قادری موسوی متخلص به عارف فرزند حضرت موسیٰ قادری حبدر آبادر حمة الله علیه

تولد(؟) وفات ۱۸۴۸مئی ۱۸۴۲م

کتاب مشکوٰة النبوة فارسی که در تذکرهٔ صوفیان گرامی قدر میباشدمؤلفاشاواستاین تذکره فارسی دربایگانی تذکره قلمی فارسی در کتاب خانه استیت لائبریری و موزهٔ سالار جنگ و جود دارد و مرقد شریف او بنام درگاه حضرت سید شاه موسی قادری رحمة الله علیه اندرون پل قدیم موجود است.

 $[1 \land \angle]$

نه آب خورد به عشاق آبرو در داد چو دل بخورد تن زخمها امام حسین الشاده سرایم از لبِ نوحه، به بی خودی غزلی شده ست باعثِ آه و بکا امام حسین الشاده بساحلِ لب و چشمم ز بحر دل زد موج به علوی عفو خطا از تو یا امام حسین الشاده به علوی عفو خطا از تو یا امام حسین الشاده

حواله: "سرِّ علوی" صفحه ۱۱ دیوان فارسی منشی میر محمد امداد علی شاه صاحب صوفی خلیفه حضرت سرداربیگ صاحب قبله علاقی ساحد رآباد دکن ـ

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

بلند تر است ز عرش علا مقام على السلام مثال نص و حديث است بر كلام على السلام نبی مدینهٔ علم وعلی السلام بود بابش به شهر كس نه در آید بجز كلام علی حدیث لحمی به شان وی آمد حدیث لحمی لحمی به شان وی آمد علی السلام وصی نبی و نبی امام علی السلام و نبی امام علی السلام و نبی امام علی السلام علی ز نند كوس ولایت بمه بنام علی به قول مصرع كس وردِ عارف است نهین علی علی السلام علی السلام علی علی السلام علی السلام علی السلام علی علی السلام ع

حواله: تذکره مشکوة النبوة قلمی کتب خانهٔ عرشی درگاهِ حضرت یوسفین علاقی حیدرآبادد کن۔

حواله: تذکره مشکوٰة النبوة قلمی کتب خانهٔ عرشی درگاه حضرت یوسفین الله الله عند کند. پنی حیدر آباد دکن ـ

$(r \angle)$

حضرتمولاناشاه محمد ابو <u>الحسن</u> پهلواری شریف متخلص به فر در حمة الله علیه

ولادت(؟) وفات ۹ ۱۸۲م

او به کنیه ابوالحسن معروف است و تولد او در شهر ک پهلواری شریف, استان بهار بود او نبیرهٔ تاج العارفین حضرت مخدوم شاه محمد مجیب الله قادری قلندری جعفری است و سلسله نسب اش به حضرت سید جعفر طیار علیه السلام منتهی می شود او آموزش ابتدائی را در محضر شیخ العالمین گرفت سپس تا مدت بیست سال در حضور پسر خوابر پدراش علامه سید العلماء مولانا احمدی قادری پهلواری شریف آموزش می گرفت و بعد، در حضور اساتید دیگر دارای لیاقت خوب این کار آموزشی ادامه داشت او شاگرد حافظ شیرازی نیز بود و در آخر کاریک عالم فاضل و شاعر بزرگ شد و مردم همان طور که حافظ، جامی، سعدی، خسرورایاد می کنند نام مبارک فرد الاولیاء را نیز می برند او در صف صوفیان گرامی قدر به شمارمی رود و د

حواله: یه تذکرهٔ دیوانِ فرد جلد دوم شماره ۲۱/۳، از اسٹیٹ لائبریری حاصل کرده شد۔

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

چون شود جبريل دربان مكانت يا على السلام عرش و كرسى خود زمين آسمانت يا على السَّالله این نه می گویم که بستم میهمانت یا علی السُّلام ريزه چيني، طعمه جوي ام زخوانت يا على السلام کی توان خود را شمرداز دوستانت یا علی السُّلام فخرمن این بس که بستم ازیگانت یا علی السلام لوح محفوظ است از قرآن وصفت آیتی نيست ممكن إذبشر ادراك شانت يا على السُّلام مهرو ماه چرخ در طوف حریمت روز و شب كعبة ابل صفا, بس آستانت يا على السَّالله آسمان از وسعت درگاه تو یک گوشه ای پرتوی باشد دو عالم از جهانت یا علی السلام عرش یا انداز پیش رفعت ایوان تو باغ رضوان یک چمن از بوستانت یا علی السّلام ابجد آموز از دبستان تو باشد عقل کل باب علم مصطفى بست ازنشانت ياعلى السُّلام

.

منقبت شاه خراسان حضرت امام علی موسیٰ رضاعلیه السلام

صبا گر بار می یابی به آن درگاهِ سلطانم ز سوی من به کن پابوسِ سلطان السالام خراسانم بخاكش چشم خود مي مال واز من عرض كن شابا! خدا را ازدرخود ناامیدانه مگر دانم به بربزمی که آرایم به امید قدوم تو چو شمع محفل عشرت ز شب تا صبح خندانم به عشقت تا قبا شد جامه ام بشگفته ام چون گل که گلها رشک می دارند از چاکِ گریبانم ازان خاکِ درت کحل الجواہر چشم می دارم كزين بهتر نه باشد تحفه بهر ديدهٔ جانم تو سلطانی منی بنده گدای آستان تو غلام كمترين خواجهٔ معروف دربانم قسم از مصحفِ رخسار تو تابنده ات گشتم نه می دانم بجز روی تو قرآنی که می خوانم نه مقصود از خراسانم بود آن شهر ومردم را خراسان گویم وباشد مراد آن کعبهٔ جانم

حواله: دیوان فرد جلد اول شماره کتاب ۱۲/۳ صفحه ۲۸۵ آصفیه اسٹیٹ لائبریری حیدرآبادد کن۔

[191]

(r)

حضرت مستان شاره مجدوب کابلی رحمة الله علیه

تولد(؟)

اودرمیان مجذوبین با کمال بود دنیا و اهل اشرا ترک کرده بود و و در حال جذب اکثر اوقات با سرو پاهای بر بنه در شهر لا بور رفت و آمد می کرد و از کسی چیزی را در خواست نمی کرد و اگر کسی پول ، غذایا لباس را با و تقدیم می کرد به اش توجه نمی کرد و در حال گرسنگی شدید برگهای در ختان را می خورد و آبسته باخود حرف می زد که مرد م آنرا نمی توانستند فهمید داو صاحب مکاشفه و کرامات بود و در تذکره ، مکاشفات و کرامات حضرت زیاد در جشده است ولی در این تذکره بخاطر پر بیز از طوالت به اختصار اکتفاء می نمائیم

زبانِ من بریده باد گرمن دعوی ای دارم سگِ تو بستم و پروردهٔ آن ریزه ای خوانم ز سرتاپا ز سوز بجر تو یک آبله بستم بنه بر ریشِ من مرہم که وصل تُست درمانم بزیر آسیای چرخ گشتم سوده چون دانه مگر از بارگاہی چون تو شاہی داد بستانم چنان از لطفِ خود بنو از شاہا فرد مسکین را چینم زحمتی تا زیر این چرخ برین مانم

حواله: دیوان فرد شماره کتاب ۱۲/۳ جلد دوم صفحه ۲۲^۳ آصفیه اسٹیٹ لائبریری حیدرآبادد کن۔

حواله: دیوان آتش کدهٔ وحدت شماره کتاب ۱۰۰ صفحه ۲۲ در فن ادب نظم فارسی لائبریری سالار جنگ میوزیم طباعت دیوان به سال ۱۸۹۸ مفید عام لا بور

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

مسند نشين سِرّ ولايت كه حيدرالسِّلامُ است حبل المتين فقر محمد مقرر است شاه رسل و نور سبل ختم انبياط گفته که من مدینه علمم، علی علیه دراست سِرّ ازل ومهر ابد شاهِ انس وجان تاج الشرف وخرقهٔ "الفقر" در براست شهباز اوج وحدت وسيمرغ قاف قدس سلطان بفت كشور ومولاى قنبر است نقش جمال مهر تو می بندم اندرون حسنت مرا بذاتِ خداوند رببر است مارا بسر خيال تو اي شاوعَليْهُ اوليا برکس سنرد خیال کسی راکه درسراست در زورِ بازوی تو ید الله شاہد است اندر نهیب رزم تو الله اکبر است مستی بداده در بمه ایجاد بمچومی مستان شه که مست ز ساقی کو ثر است

(r9)

مولوى حضرت محمد عبد القادر صوفى رحمة الله عليه (واعظ حضور نظام سابع)

تولد ۱۹ ارجمادی الاول ۱۲۸۰ همطابق ۱۸۲۳ مطابق ۱۸۲۳ مطابق ۱۸۲۳ مطابق ۱۸۲۳ مطابق ۱۸۲۳ مطابق ۱۸۳۳ میر عالم شاه بود و باسید شاه صوفی رحمة الله علیه بیعت کرده بود مرقد شریف او در محله مصری گنج و اقع است دیوان فارسی او بنام فغان راز ، یادگار اش است که در کتاب خانه استیت لائبریری حید رآباد موجود است ، شماره آن ۲۳۸/و ۱۳۰۰ است ، یاد داشت این تذکره ، از دیوان مذکو را خذ شده است .

منقب مولاي كائنات حضرت على عليه

حضرت قرآن على عليه وحضرت فرقان على عليه دين عليّ، إيمان عليّ وجان عليّ جانان على السُّلام شیر رزم خیبر و انّا فتحنا رایتش زور بازوى محمد صفدر شيران على السلام رازدار لو کشف من کنت مولا را بیان در اخوت گوی دولت برده از اخوان علی الشاه در تبتل مرد یکتا، راحتِ جان بتول السلام يعني آن مشكل كشاي ما قضا گردان على السِّلام شه نشین عرش دل با تکیه گاه خاص او حضرتِ انسانِ كامل صورتِ رحمان على السلام آن ابوالارواح احمد از چه خواندش بو تراب ﷺ آدم خاکی نژادی را مگر بدجان علی السلام كشتى نوح الشلام نجئ و بحر امواج كرم دُرّ اصدافِ حِكم آن گوہر عرفان علی السلام یس ہمی گوید نصیری کان علی عین خداست من بمى گويم خدا در صورتِ انسان على السلام

درمیان من وا وفرقی چو اسلام است و کفر زان كهاو گويد على السَّلامُ آن، من نگويم آن على عَلَيْهُ نیست بیغمم مگر در بیشگاه احمدی بمجو بارونست ييش موسع عمران على السلام رازمی نالی چرا در دامن او چنگ زن بر دِل بيمار را دارو على السِّلام درمان على عليه السِّلام

[444]

مفتى سىد ضياء الدين مخاطب به ضيايار جنگمرحومصدرآبادی

وفات(؟) تولد ۱۸۷۵م

او في زندمولوي سيدنو رالاتقياء (كهيز گيلنديا يهيو د)ميباشد وبمقام اورنگ آباد که میهن او است متولد شد فیوض روحانی و علمی جد بزرگاش سید قمرالدین در نواحی اورنگ آباد بنوز شهرت دارد ـ او در حضور عالمان بلند پایه تحصیل علم نمود و در علوم عقلی به پایه ای رسید كهامروزدر تمامي مملكت حيدرآباد علموفضل اومستندميبا شدوبعداز فراغتاز تحصيل بعنوان معاون ناظم امور مذهبي در حكومت حيدرآباد تقرر یافتسیس در مجلس دادگاه به عهده مفتی شریعت ارتقاء یافت رکن عدالت عاليه نيز بود ـ او شاعر بلند درجه بود ـ تخلص اش ضياء مي نوشت ـ کلام فارسی او در حیدرآباد بدیده احترام دیده می شود ـ ودر زبان اردو و فارسے شاعریز رگوادیب بود۔

> **حواله**: دیوانموسوم به فغان راز شماره کتاب ۲/۳۳ ۱ صفحه ۲ ۹ آصفیه استیت لائبريرى حيدرآباد دكن۔

حواله: تاريخ دلكشا مؤلفه صمصام شيرازي درفن تذكرة أردو صفحه ۹۵۱ لائبريري سالار حنگ حیدر آباد دکن۔ نه دیدم بمسری رنگین قبایانِ شهادت را سے ضیا این جامه زیبی در شهیدان از کجا آمد

منقبت به سلسلهٔ آمدِ محرم

خوش آناشكى كەدرچشماز حديث كربلا آمد مهِ ذكر حسين عليه ابن على مرتضى السَّالْمُ آمد قیامت چون نه خیزد در محرم کین مه خونین مه ایفای عمد خاتم آلِ عبالسُّیٰهُ آمد ز آب دیده می شویند گرد چهرهٔ خاطر مهِ روشنگر سیمای مردان خدا آمد ز کف در سینه می مالند خون زخم پنهای را مهِ دست آزمای ماتم ابل عزا آمد ز خجلت چون نه گردد آب، خون د شمنان يارب که حر از بهر آمرزش به میدان وغا آمد کجا علم لدنی را کسی دیگر کند حاصل که این خلعت برای ابلبیت مصطفح آمد شراك الصالحين عشق كمياب است در دنيا که این مینا شکن در کام مستانِ ولا آمد به یک شب بیش و کم پندار عمدِ زندگانی را به دنیا بر کسی بمچون مسافر در سرا آمد

منقبت ابلبيت عليهم السلام

چه دم زگریه زند دل که آب خوابد شد بمین دلست که روزی کباب خوابد شد ز سادگی که بخود داشتم نه دانستم که عشق بر دل و جانم عذاب خوابد شد خبر کنید به آن شمسوار تو سن ناز که سیل اشک منش تارکاب خوابد شد نه انقلاب به جوہر نه می رسد آسیب وگرنه باده كجا خون ناب خوابد شد چه دل به عالم کون وفساد می بندی که بر عمارت دنیا خراب خوابد شد فرات گر ہمہ خون شد چسان کند پروا کسی که جان به لب از بهر آب خوابد شد به فتنه ای شده از دشتِ کربلا بیدا چگو نه فتنهٔ محشر جواب خوابد شد قضا ز خون شميد السلام الله المنوشت که طی معامله روز حساب خوابد شد

منقبت ابلبيت عليهم السلام

تازه مى سازد محرم سوز داغ ابلبيت السَّالام مي كند از خون دل روشن چراغ اېلبيت السلام شامیان را جستجو در کوفه کی آسوده داشت از حرم بودند كوشان در سراغ ابلبيت السلام ہر شجر چون خضر و ہر سو چشمهٔ حیوان روان دشمنان را كي خوش آيد سير باغ ابلبيت السلام حُرّ غازی را نگر چون سر به میدان باختست كى كند پرواى جان مستِ اياغ اېلبيت السلام عیب جویان را نظر بر آیهٔ تطهیر نیست مى برد از دل غم دنيا اياغ ابلبيت تا برابی مصطفع شبگیریی آید به کام نقشبندان را بكف با شد چراغ ابلبيت السلام بمجون نعمان ابن ثابت مجتهد باید ضیا تا به سنجد گوېر روشن دماغ اېلبيت

[٢٠٧]

زیان به خرمن دل کی رسد ز سوز و گداز دو چند قیمت عطر و گلاب خوابد شد

خدای بنده نوازی کند ضیا ورنه

کدام ذرّه به سعی آفتاب خوابد شد

عنادل را سحر سر گرم افکار جلی بینم به ہر گل جلوة رنگ حسينً ابن على السَّاد بينم ضیا این میوهٔ باغ موا خاتست پنداری که آثار نبوت را بدامان ولی بینم

[٢.٨]

(r)

حضرتسيدمعروفعلىشاه قادرى متخلص به فدائى صدر آبادى

وفاتحدوداً ١٩١٠م ولادت(؟)

اوفرزندسيدزين العابدين بود ومريد مرشد معروف به كهمم والى بود چهارتا فرزند داشت و یکی از آنان سید بدایت محیی الدین علی مرحوم ناظمدادگاهدر مملکت حیدر آباد بود (rr)

[11+]

شاعر مشرق ع<u>لّا مه د کتر</u> سر محمد اقبال رحبة الله عليه

تولد ۱۸۷۸م وفات ۱۹۳۸م

وطناوسیالکوتبود وازدانشکده دولتی مدرکایم اے بدست آورد و درکشور خارجی درامتحان و کالت مرافعه قبول شد سپس دکتر ارانیز در همان کشور اخذنمود و در لا بور متوفی شد مرقد او در صحن مسجد شاهی میباشد

حواله: قاموس المشاہیر جلد اول صفحه ۱۲۰ مولفه نظامی بدایونی تذکرهٔ اردو اسٹیٹ لائبریری شماره ۱۲۳ هج ۲۸ هج - ۱-نظا-ق مطبوعه ۱۹۳۲ و نظامی پریس۔

منقبت مولای کائنات حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام

شاهِ كون و مكان على الناية وليست رونق جسم و جان على النية وليست آئينه دار صورتِ احمد در نهان وعيان على النية وليست قاب قوسين ليلة المعراج ناوكِ آن كمان على النية وليست يون فداى فداى أو نه شوم باليقين جان جان على النية وليست

عواله: دیوانفدائی، کتبخانهٔ آصفیه حیدر آباد دکن شماره کتاب ۱۲/۴۵۰

وان دگر مولای ابرار جهان قوت بازوی احرار جهان در نوای زندگی سوز از حسین^{الشلام} ابل حق حریت آموز از حسین السلام سيرت فرزندها از اُمّهات جوہر صدق و صفا از اُمّهات مزرع تسليم را حاصل بتولاطله مادران را اسوهٔ كامل بتول السلام بهر محتاجی دِلش آن گونه سوخت با یمودی چادر خود را فروخت نوری وہم آتشی فرمان برش گم رضایش در رضای شوبرش آن ادب پروردهٔ صبر و رضا آسیان گردان و لب قرآن سرا گریه بای او زبالین بی نیاز گوہر افشاندی بد امان نماز اشک او بر چید جبرئیل از زمین ہمچو شبنم ریخت بر عرش برین

مثنوى اقبال علامية (١)

در مدح الملبت عليه

مریم از یک نِسبت عیسی عزیز از سه نسبت حضرت زبراعليه عزيز نور چشم رحمة للعالمين آن امام الشلام اولين و آخرين آن که جان در پیکر گیتی دمید روزگارِ تازه آئین آفرید بانوی آن تاجدار بل اتی مرتضى عَلَيْهُ مشكل كشا، شير خدا پادشاه و کلبهٔ ایوان او یک حسام و یک زره سامان او مادر آن مرکز پرکار عشق مادر آن كاروان سالار عشق آن یکی شمع شبستانِ حرم حافظ جمعيت خيرالامم تانشیند آتش پیکار و کین پشتِ پازد بر سر تاج و نگین

مثنوى اقبال علامية (٢)

در مدح ابلبت عليه

بر كه پيمان با بوالموجود بست گردنش از بند بر معبود است مومن از عشق است وعشق از مومن است عشق را ناممكن ما ممكن است عقل سفّاک است و او سفّاک تر پاک تر چالاک تر بی باک تر عقل در پیچاکِ اسباب و علل عشق چوگان باز میدان عمل عشق صید از زور بازو افگند عقل مکار است و دامی می زند آن كند تعمير تاويران كند این کند ویران که آبادان کند عقل چون باداشت ارزان در جهان عشق کمیاب و بهای او گران عقل محكم از اساس چون و چند عشق عریان از لباس چون و چند

رشتهٔ آئین حق زنجیر پاست پاس فرمان جناب مصطفٰی است ورنه گرد تربتش گردیدمی سجده با بر خاک او پاشیدمی

حواله: اسرار و رموز بیخودی علامه اقبال شماره کتاب ۹ صفحه ۱۷۵ لائبریری سالار جنگ میوزیم طباعت مثنوی به سال ۱<u>۹۳۰ مطبع م</u>کتبه اردولا بور

درمیان اُمت آن کیوان جناب ہمچو حرف قل ہو اللہ در کتاب موسى عَلَيْهُ و فرعون و شبير عَلَيْهُ و يزيد این دو قوت از حیات آید یدید زنده حق از قوتِ شبيرى عليه است باطل آخر داغ حسرت میری است چون خلافت رشته از قرآن گسیخت حریت را زہر اندر کام ریخت خاست آن سر جلوهٔ خيرالامم السلام چون سحاب قبله باران در قدم بر زمین کربلا بارید و رفت لاله در ویرانه با کارید و رفت تا قیامت قطع استبداد کرد موج خون او چمن ایجاد کرد بهرحق درخاک وخون غلطیده است پس بنای لا اله گردیده است مدّعایش سلطنت بودی اگر خود نه کر دی باچنین سامان سفر

عقل می گوید که خود را پیش کن عشق گوید امتحان خویش کن عقل باغیر آشنا از اکتساب عشق ازفضل است وباخود درحساب عقل گوید شاد شو آباد شو عشق گوید بنده شو آزاد شو عقل را آرام جان حریت است ناقه اش را ساربان حریت است آن شنید ستی که بنگام نبرد عشق با عقل ہوس پرورچه کرد آن امام عليه عاشقان پور بتول عليه سروِ آزادی زبستانِ رسول الله الله بای بسم الله ببدر معنی ذِبح عظیم آمد پسر بهر آن شهزادهٔ خیرالمِلل دوشِ ختم المرسلين نعم الجمل سرخ رُو عشقِ غيور از خون او شوخی این مصرع از مضمون او

شوکتِ شام و فر بغداد رفت سطوت غرناطه بم از یاد رفت تارِ ما از زخمه اش لرزان بنوز تازه از تکبیرِ او ایمان بنوز ای صبا ای پیک دور افتاد گان اشک ما بر خاک پاک او رسان

دشمنان چون ريگ صحرا لاتُعَد دوستانِ او به یزدان بم عدد سر ابراہیم واسمیل بود یعنی آن اجمال را تفصیل بود عزم او چون کوہساران استوار پائدار و تند سیرو کامگار تیغ بہر عزت دین است و بس مقصد او حفظِ آئین است وبس ما سوا الله را مسلمان بنده نیست پیش فرعونی سرش افگنده نیست خون او تفسیر این اسرار کرد ملّت خوابیده را بیدار کرد تيغ لا چون از ميان بيرون كشيد از رگ ارباب باطل خون کشید نقش الا الله بر صحرا نوشت سطر عنوان نجات ما نوشت رمز قرآن از حسين السلام آموختيم ز آتشِ او شعله با اندوختیم

حواله: رموز بیخودی مثنوی داکثر اقبال شماره کتاب ۹ صفحه ۱۲۵ لائبریری سالار جنگ میوزیم طباعت مثنوی به سال ۱۲۵۰ مکتبه اردولا بور

سابقاً چوبی بود ولی او آنرا بخاطر عقیدت اشهر دورخ را طلائی گردانید ونبی خانه خیر المبین و پترگتی ، مقبرهٔ سلاطین آصفیه و عاشورخانه نعل مبارک به وجود آمدند او در جشن های میلاد و مجالس سوگواری با خانواده شاهی شرکت می کرد او با اهل بیت علیم مالسلام عقیدت و محبت و الهانه داشت داد و دهش او باندازه ای وسیع بود که در هرگوشه ای از جهان وظیفه خواران اش وجود دارند جنازه او با احترام و اعزاز شاهی توسط حکومت فعلی تشییع شد و در آن زمان به مدت سهروز تعطیل عمومی بود تمام مغازه های شهر بسته بودند و پرچم با بر روی ساختمان های دولتی سر نگون بودند و در تشییع جنازه اش جمعیت بزاران نفر همرا بی می کرد و تمام معادر سوگ پادشاه خود اشکبار بودند و بدون امتیاز مذهب و ملت تمام شهر سوگوار بود .

119

(٣٣)

اعلىٰ حضرت نواب مير عثمان على خان آصف جاه سابع نَوَّرَ اللَّهُ مَرُ قَدَهُ (سابق تاجدار دكن)

ولادت ١١/ آوريل ١٨٨٥م وفات ٢٢ / فوريد ١٩ ١٥م

تعليم وتربيت او زير سايه عاطفي پدرش، توسط مولانا انوارالله خانفضيلت جنگى مجتهد وسلطان العلماء حضرت آقاسيد على شوسترى ونواب عماد الملک وسید حسین بلگرامی که اساتید دارای لیاقت واستعداد بلند پایه بودند انجام گرفت او در زبان اردو وانگلیسی وعربی وفارسی لیاقت وصلاحیت خوبی داشت و کلام اردو وفارسی او به نظر احترام دیده می شود او فرمانروای بیدار مغز و روشن خیال بود تدبر وسياست اورا جنرال برطانيه نيزاعتراف نموده به القاب بزا گزالتيدهائنس ووکتورین چین وغیره ملقّب ساخت یادگار و کارنامه بزرگ از عهد زرین اش، قیام دانشگاه عثمانیه میباشد که بسبب آن علوم شرقی زندگی تازه يافت درعمداو بناهاى عدالت عاليه عثمانيه و دواخانه عثمانيه وشفاخانه مرکزی، وبازار یونانی ومعظم جاهی وساختمان های دینی وعلم حسینی وساختمان هاى الاوه سرطوق مبارك وطغرى علم مبارك بي بي الاوه كه

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

ذاتِ حيدر السَّلام كه عجب شان امامت بوده شمع توحید و گل باغ سیادت بوده دوشِ ہر کس نه بود حامل این بار عظیم مرتضى السلام بست كه شايان خلافت بوده سبق آموز رموز حق و در نشر علوم بی گمان ابر مطیر، آیهٔ رحمت بوده لا فتٰى بست ہى قوتِ بازو الحق تیغ ہم در کفِ او بہر شجاعت بودہ پرورش یافت به آغوش نبی مرسل در شمایل بمه بم شکل و شبابت بوده حق بگویم بتو عثمانکه بهر نوع طریق جانشین شه ابرار و رسالت بوده

منقبت مولای کاثنات حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام

از پی دنیا و عقبی بهر مامولا توی دستگیر ماتوی ہم ملجا و ماویٰ توی شارح رمز خفی ہم کاشف اسرار دین گفت این مصحف نگر در سوره طُه توی گفت این خم غدیری پیش طوف کعبه ای جلوه آرای سریر عزّ وشان شاہا توی گفت این باد سحر پیش عروسان چمن در ریاض خلد بنگرلالهٔ حمرا توی عمزاد احمد مرسل اب حسن الشاد و حسين الشاد در نجف در کربلا باشد که در بطخی توی جلوه ریز کرسی جاہی، امام انس و جان از پی ما بندگان با وفا آقا توی فرق خود عثمان نگون كرده بگفته يا على السلام جانشین احمدِ مرسل نگر حقّا توی

حواله: اخبار شیراز مؤرخه ۱۳ ارجب۵<u>۱۳۷ه</u> صفحه ۲ امیر شماره آصفیه استیت لائبریری حیدر آباد ـ

[۲۲]

(mr)

حضرت مولانا غلام قادر متخلص به گرامی رحمة الله علیه

ولادت ۱۸۸۱م

حضرت گرامی در سال ۱۳۰۳ هجری مطابق ۱۸۸۱ موجود داشت و باشنده پنجاب بود سپس در عهد حکومت نواب محبوب علی خان آصف جاه غفران مکان به حیدر آباد تشریف آورد - تاریخ تولداش ۱۸۸ بیع الثانی ۱۲۸۳ و تاریخ وفات اش ۱۸۸ مضان المبارک ۱۳۲۹ هاست و در عهد حکومت اعلی حضرت نواب میر محبوب علی خان غفران مکان ، جشن چهل ساله مسرت منعقد شد حضرت گرامی آنیز یک قصیده به موقع جشن مسرت چهل ساله نوشته است ـ او در عهد حکومت اعلی حضرت حضور نظام نواب میر عثمان علی خان مرحوم و مغفور نیز حضور داشت و در رابطه با سالگرد تولداش نیز قصیده ای نوشته است که شعراش در ذیل است

حضرت عثمان آمد بردرش هر بنده ای کام جو و کام بخش و کامگار وکامیاب

حواله:دیوانگرامی فارسی شماره ۱۲ / ۹۳ اسٹیٹ لائبریری حیدر آباد (اے ۔پی۔)

[444]

قطعة اول

لاریب پنجتن الشلام که زکونین بر تراند قرآن گواه بست که خاصان داور اند زبراً و بم علی الشلام و محمد حسن الشلام حسین الشلام علی الله علی علی الله و محمد حسن الشلام حسین الشلام الله عثمان بدان که این بمه ذات مطهر اند

قطعةدوم

 از دست و پای قاتلِ خود بند برکشاد برخود زغم مپیچ که مشکل کشا علیطلیست پیدا ست دادِ خلق دبد شاه یا وزیر یعنی شفیع حشر نبخ بست یا علیطلیست دیدیم شب گرامی مرحوم را بخواب رحمت به جان او که به تسبیح یا علیطلیست

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

برلب على ست، برلب دل حرف يا على السلامست تكفير مى كنند كه گويم خدا عليطياناست قرآن ناطق است على على الشاه لو كشف گواه لذّت شناسِ مائده بل اتى عليطّنياست نامد رموز معنئ قرآن ترا به فهم نقش طراز كار كه إنّما عليطَليْست ای خارجی تُرا به خلافت تامل است يُرس از نصيريان كه بشريا خدا عليقليْست در ذوق خير مقدم احمد به لا مكان رمز آشنای ز مزمهٔ مرحبا علیاللهٔ ست دانی که چیست مطلب ترکیب کاف و نون مطلب بمه على عليه وبمه مدعا عليا السلامست نام خداست نام على على السلام السلام الست خيبر شكن، وصع نبح مرتضى عليقليمست دستی که شد برون ز سرا بردهٔ جلال ای ہی خبر بہ بین زکجا تا کجا علیقلیٰ ست

حواله: دیوان، شماره کتاب ۱۲/۳۹۳ صفحه ۱۲۸ تا ۱۲۹ آصفیه اسٹیٹ لائبریری حیدرآبادد کن۔

ز راز سر به مُهر ای بی خبر، آن پرده بر گیرم نهان اندر نهانستی عیان اندرعیانستی مثالش از که می جوئی نشانش از که می پرسی مثالِ بی مثالستی، نشانِ بی نشانستی گرام کافر نخوانی، واجب ممکن نما خوانم که ذاتش برده دار کار گاهِ کن فکانستی خدا گفتم غلط گفتم، خدا را بنده می گویم گمان اندر یقینستی، یقین اندر گمانستی فصاحت جوہر كلكش، بلاغت گوہر سلكش بسا آیاتِ حکمت، داستان در داستانستی زبانش را که می فهمد، کلامش را که می سنجد كلامش را زبان عقل اول ترجمانستي عليَّ برلب، عليَّ دردل، عليَّ درس، علي عليَّ درجان على السَّلام آن معنى تركيب وصل جسم وجانستى على گويم، على جويم، على خوانم، على على السلام خواهم علی السَّاله در گیرود ار روز محشر قهرمانستی مسلمانم كنم أن جذب پنهان على على أخر که بر تار نفس در پرده زنارم به جانستی

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

دگر بنگامهٔ ماتم، زمین تا آسمانستی دگر آشوب محشر از مکان تالا مکانستی ز ذره تا ستاره شور محشر چیست حیرانم ہما نا ماتم آن شمع بزم کن فکانستی زمين يا بوتراب السَّالة ولسمانش يا على السَّلة خواند مسیح وخضر را این اسم اعظم بر زبانستی زمين وآسمان شد جلوه گاهِ ذاتِ آن مظهر عجب رمز غریبستی عجب سِرّ نهانستی چه در صورت، چه در معنی، وصی احمد مرسل به انداز وفا كامل عيار امتحانستي شهادت با امامت خفته در یک پیربن اینجا مسلمانان امامت را شمادت تو امانستی على الشَّالْهُ اللَّهِيم، رمز على عَلَيْ از من چه مي پُرسي على عَلَيْهُ در بر مكانستى، على عَلَيْهُ در لا مكانستى على السَّلام اول، على آخر، على على على على على السَّلام باطن نهان اند رعیانستی عیان اندر نهانستی

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

زمین وآسمان از اشک و آبم در عذابستی زمین زد غوطه درخون آسمان در اضطرابستی تلاطم بای اشکم آنچنان بالا گرفت امشب که چرخ نیلگون مانند نیلوفر در آبستی براتِ گریه بای بی حسابم را چه می پرسی نجاتِ دار و گیر فتنهٔ یوم الحسابستی در آغوش اثر جاکرده است آه سحرگاهم ہما نا تیر آہ من دعای مستجابستی چه می دانی که آبم از چه رابی بر فلک دارد اسير بوسهٔ خاکِ مزارِ بوترابستي على آن كعبه اش مولد، على عليه آن مسجد ش مشهد على اللهيان دانند كين نكته كتابستي على السَّلام را عقل اول طفل مكتب خانه دانش على السِّلام در مهد طفلي دايه اش أم الكتابستي عليَّ و مصطفي ر دو به نسبت مو مليي عَلَيْهُ وبِار و نَامِيْهُ سیرد ندش ولایت کان نبوت را جوابستی

اگر از تیر بارانِ حوادث جان برم مفت است پلنگ اندر کمینستی خدنگ اندر کمانستی بخود پیچیده ام، کاری نه کردم فتنه زد را بم نه دنیایم، نه عقبایم، نه اینستی نه آنستی قفس بشکست وبر پروازِ ما برق بلا خندد که مرغِ روحِ ماحسرت کشان مرگ آشیانستی چه غم داریم از موج حوادث ماسیه کاران نگابش زورق امیدِ مارا بادبانستی گرامی بخ بخ امشب مدعی را سر قلم کرده زبانِ خامه اش به به چه تیغ اصفهانستی

حواله: دیوان گرامی، شماره کتاب ۱۲/۳۹۳ صفحه ۱۲۰ تا ۱۲۲ آصفیه استیت لائبریری حیدرآباد۔

گرامی بر دو روزه زندگی چندین سیه مستی برآ از خود که عمر بی وفا نقشی برآبستی گرامی منقبت آورد یاری خواجه فرماید که پنجاب آسمانستی، گرامی آفتابستی

على السلام بيدار واحمد سربه زانويش بخواب آمد تعالم ، الله چه بیداری، تعالی الله چه خوابستی نمی دانم من از قدر بلندش، این قدر دانم که بردوشِ نبی معراج آن عالی جنابستی علے السَّلام برجای بیغمیر اگر به نشست جا دارد که گل را جانشین بی فصل در معنی گلابستی شبی گفتم که ذاتش آفتاب آمد، غلط گفتم که سربر خطِ فرمانش مکرر آفتابستی نه کردندانتخابش در خلافت نیست بروای که در مجموعهٔ بستی وجودش انتخابستی خدا خواندش نصیری، من خدا را بنده می خوانم عجائب مظهرستي إنّه شعُّ عجابستي اگر منکر به گوید بنده را چون تو خدا خوانی على السَّلام را يا على عليه خوانم جواب لاجوابستي ہوس راشیشه برسنگ افگنم، خاکِ نجف بوسم بلی! درخاک آن یعسوب دین سر که شرابستی بوس پیچیده با دنیای دون دلبستگی دارد ولی در چشم معنی آشنا، دنیا حبابستی

حواله: دیوان گرامی، شماره کتاب ۱۲/۳۹۳ صفحه ۱۲۲ تا ۱۲۲ آصفیه اسٹیٹ لائبریریحیدرآباد

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

قبله ام در دو جهان نيست بجز روى على السُّلام كشتة خنجر عشقيم ز ابروي على على السلام بحر زخّار حقیقت چو در آمد به ظهور سلك آن درّ حقيقت شده گيسوي علي السِّلام خرمن عقل من از جلوهٔ او پاک به سوخت شرر عشق به دل مي طيد از روي على السلام مى شود كشف دران دم بدل از عالم غيب چون در او جلوه کند آئینهٔ روی علی السَّلام بُرد یکسر ز دلم صبر و قرار و آرام می کشد این دِل زارم به سرِ موی علی السلام از ازل تا به ابد زندهٔ احسان وی است نيست يكدل كه نه شد بسته گيسوي على عليه السَّلام سوى كعبه چه كنى ميل بيا اى زاېد! قبله و كعبة مقصود شده كوى على السلام بحر زخّار حقيقت نه بود جز حيدرالسِّلام می ترا ود به دلم فیض ز پملوی علی السلام [۲٣٣]

(ma)

حضرت ملّا عمر سه پیاز ه صوفی، مرید حضرت مرز اسردار بیگ حیدر آبادی

تولدحدوداً ۱۸۸۹م

اودرسال ۱۳۰۱ه مطابق ۱۸۸۱م وجود داشت و با حضرت میرغلام حسین احمد عرف مرزا سردار بیگ قلندر بلخی حیدر آبادی چشتی نظامی قُدِّسَ سِرُّهٔ بیعت کرده بود و در میان تذکره شعراء ، شرح زندگی او دستیاب نشد دیوان فارسی ملّا عمر سه پیازه مطبوع در کتاب خانه استیت لائبریری حیدر آباد موجود است و شماره آن ۲۹/و - ۱۲ است ملّای موصوف بر صفحه ۸۰ و ۱۸ از دیوان اش مادّه تاریخ و فات حضرت سردار بیگ را نوشته است و نقل آن حسب ذیل است ع

گفت تاریخ اش عمر از روی درد مرد حق گو جان بحق تسلیم کرد غرضکه ملاعمر سه پیازه در سال ۱۳۱۳ همطابق ۱۸۸۹ میلادی موجود بود. (**my**)

حضرت مولاناسید شاه شیخن اجمد شطّاری حسینی و قیادری رحمة الله علیه (سابقاً معتمد مجلس علماء دکن متخلص به کامل)

ولادت/1/صفر ١٣٢٣همطابق٩٠٣ ميلادي

وفات ١٧٤ الحجه ١٣٩١ همطابق ٢٢ انوامبر ١٩٤١م

حضرت کامل، سجاده نشین به آستانهٔ شطاریه بود و درمیان علماء به شمار می رود او عالم باعمل بود ودر اکثر اوقات در عبادت خداوند متعال مصروف بود حضرت کامل چون از خاندان سادات حسینی بود با اهل بیت علیم مالسلام خیلی ارادت مند بود و کلام اش بزبان اردو و فارسی در حیدر آباد به نظر احترام دیده می شود و دیوان های او چاپ شده اند و بدلیل زندگی ساده و حسن اخلاق او، دل های مردم از او متاثر می شدند.

راقمحروف دربارهٔ"مناقب اهل بیت النیه "دراکثر اوقات از مشورت های مفید او استفاده می کردم و مقدمه مناقب اهل بیت النیه که در اشاعت شمولیت دارد نوشتهٔ او است ـ

[rma]

ساقئ خم صفا، بت شكن ومحرم راز جام جم بود عیان از سر زانوی علی السلام بر دو عالم به نظر یکسر موی نه نمود چه کند میل خلافت سر مو، سوی علی السلام شيوهٔ فقر و غنا جهد و رياضت فاقه ابل دل راه به تحقیق برد سوی علی السلام مرحبا شاهِ نجف خاکِ درت بادسرم به طفیل نبوی زود نما روی علی السّلام یردهٔ عقل به در ید چو زد نوبتِ عشق عاشقان واله وشيدا بمه از بوي على السُّلام بود باطن به بمه انبيالسلام آن شاه نجف كشت با احمد مختار عيان روى على السلام مصطفح بست به تمثال چو کو ثر به جهان ای عمر آب ز کو ثر شده در جوی علی السلام

حواله: حضرت ملاعمر سه پیازه , شماره کتاب ۱۲/۳۷۹ صفحه ۲۵ طباعت دیوان ۳۵ مید استیک لائبریری حیدر آباد دکن ـ

منقبت در مدح امير المومنين على ابن ابى طالب عليهما السلام

> بنام خدا بست نام على على السلام بروح على عليه صد سلام على نگاہی برویش عبادت تمام نظر كن به اوج مقام على عليه السلام چه دانی تو ای ذوق حق نا شناس چه گویم ترا کیفِ جام علی علیه به ہر حلؓ مشکل، به ہر مقصدی به ہر حال سیفیست نام علی السلام امام دو عالم على السلام آمده محمّد چو آمد امام على على عليه چو ہر کس به خوانی ست زُله ربا من از سفرة فيضِ عام على على السلام نيازم كهمولاي كامل على عليه الشلام ست

[۲۳۰] (۳۷) حضرتمولاناسیدولیالله حسینی شاه افتخاری علیالله چشتی حیدر آبادی

> تولد 2 الربيع الاول ۱۳۲۱ همطابق ۱۹۰۴ نویه ۱۹۰۳ م وفات (؟)

او فرزند حضرت سید محمد معین الله حسینی شاه ونبیرهٔ سید محمد معین الله حسینی شاه ونبیرهٔ سید افتخار علی افتخار علی شاه وطن رحمة الله علیه بود که عوام و خواص حید رآباد با و آشنا اند ـ

حواله: اخبار شیراز اردو بفته وار حیدرآباد امیر شماره مورخه ۱۳ ارجب ۱۳<u>۵سه</u> کتبخانهٔ آصفیه [۲٣٢]

(rh)

حضرت مولاناسید معز الدین قادری ملتانی متخلص به معز حیدر آبادی

تولد ۲۲ اکتوبر ۹۰۵ م بقیدحیات

او فرزند حضرت سید معین الدین است و در خانواده معروف در حید رآباد تولد یافت و در آن خانه ، رشد و بدایت از زمان در از ادامه داشته است او آموزش عربی و فارسی و تصوف و عرفان را در سنّ شانزده سالگی تکمیل کرد در انگلیسی نیز لیاقت خوبی دارد و مریدان اش را در س تصوف می دهدو در مساجد ، در س تفسیر قرآن شریف می دهد داویک شاعر توانا میباشد بزبان ارد و و فارسی ، قصیده ها و غزل ها اش در روزنامه ها چاپ می شود د مناقب اهل بیت شنگ در فارسی منتخب از اشعار شعراء صوفی گرامی قدر را او بزبان ارد و ترجمه کرده است و در این را بطه با صمیم قلب از او تشکر می شود د زندگی او خیلی مغتنم است در این را بطه با صمیم قلب از او تشکر می شود د زندگی او خیلی مغتنم است در این را بطه با صمیم قلب از او تشکر می شود د زندگی او خیلی مغتنم است در این را بطه با صمیم قلب از او تشکر می شود د زندگی او خیلی مغتنم است در این را بطه با صمیم قلب از او تشکر می شود د زندگی او خیلی مغتنم است در این را با شد کر می شود د زندگی او خیلی مغتنم است در این را با در با در این را با در این را با در این را با در این را با در در این را با در این را با در در این را با در این را با در در در در این را با در این را با در با در در این را با در این را با در در در این را با در این را با در این را با در در این را با در سود در در این را با در این را با در در این را با در این را با در این را با در با در این را با در با در این را با در با در با در این را با در با در این را با در با در

منقب مولاى كائنات حضرت على عليه

مبارک تشنه کامان محبّت روز عیدآمد که حسب حوصله بر دیده را اعلان دید آمد كرم فرما به حال ما اللهي! بهر آن ذاتي که در کعبه تولد شد واز مسجد شهید آمد چه معصومی که شد گهواره اش آغوش پیغمبر چه محبوبی که در عالم به انداز حدید آمد على السَّلام را از نبح مومن جدا كي مي توان داند در آن جای که در این باب تاکید اکید آمد بهر جا شوکت مشکل کشای می دید جلوه چو بر وابستگان آستان، وقتِ شدید آمد بجز الطافِ تو حاشا مرادِ دل نه مي دارم مدد ای شاه السُّاله مردان بر در دولت مُرید آمد مريضم عاصيم ليكن چه باكاي چشتى خسته به خاکِ کوی او نسبت به بر علّت مفید آمد

حواله: اخبارشیراز (اردو) بفته وار، حیدرآباد، امیر شماره مورخه ۱۳ ارجب ۱۳۷۵ "کتبخانه آصفیه حیدرآباد دکن-

قطعه

علی الله مرتضی عالم پنابی دو عالم مملکت تو بادشابی به پیش مولدت سجده گزارم که پیشت جرأتِ سجده گنابی

"معنىذبح عظيم"

اى حسين الشَّادُ ابن على عَلَيْهُ اى آفتاب كربلا ای جگر بندِ علی السَّلام، ای نور چشم مصطفی روی باطل از ضیای روی پاکت در حجاب ظلمتِ طاغوت را عزم تو پیغام فنا نورِ مطلق از جمالِ باطنت کرده ظهور کور چشمان خیره ترگشته ز نور کبریا مهر عالمتاب حق، رخشید از روی مبین قلب مومن از تجلای قدم یا بد ضیا ای توی قرآنِ ناطق معنئ ذبح عظیم بركشيد از خون دل صد نقشِ تسليم و رضا لرزه براندام استبداد از فیضِ نگاه از سر خود داده ای دین محمد را بقا تا ابد دین مبین را چون رہانیدی زِشر شد معز قربانِ رابت ای سوار کربلا

(mg)

مولوی سید غلام دستگیر مرحوم نقش بندی متخلص به عاجز حیدر آبادی

تولدحدوداً ١٩١٠م وفات (؟)

او در زمان ۱۳۲۷ه مطابق ۱۹۱۰ وجود داشت در تذکرهٔ شعراء تاریخ تولدووفات اشمتروک است دیوان فارسی او لخلخهٔ گلاب، شماره ۲۸/و - ۱۲ از مطالعه اش ظاهر می شود که او مرید حضرت شاه صاحب بود وشاگر دمج تهدع صروسلطان العلماء آقاسید علی موسوی شوستری اعلی لله مقامه بود ی چنانچه بر صفحه ۱۳۵۲ زدیوان مذکور شعری بقلم حضرت علامه شوستری نوشته شده است واز آن، تاریخ طباعت دیوان عاجز معلوم می شود و آن شعر در ذیل است ع

محبوب و خوب شمعی آمد به بزم عشاق س نظم جناب عاجز محبوب ودلکش آمد از شعرمذکور ظاہر می شود که عهدعاجز ۱۳۲۷هبود۔

حواله:مذکورهازاسٹیٹلائبریریحیدرآباددکن

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

حلِّ ہر مشکل است کام علی السَّالِم كاشف مشكلات نام على على السلام حق تعالى كليدِ فتح و ظفر داد در دستِ ابتمام على على السلام در خیبر شکست ومرحب کُشت بين چه قدر است احتشام على على عليانه برسر ہر منافق و کافر برق لامع بُوَد حُسام على على عليه ابن عم رسول و زوج بتول السلام برتر از ہر ولی مقام علی السَّلام به صلاة و زكؤة و حج و صيام نه رسد بیچ کس به کام علی السلام سر به سر غرق بحرِ وحدت شد ہر که نوشید می ز جام علی السلام نيست مخصوص اين وآن فيضش عالمي غرق فيض عام على السلام

[rm]

(h,+)

حضرت محمد عزیز الله شاه عزیز معروف به جناب منشی ولایت علیے خان متخلص به ولایت

تولددرزمان۱۹۱۳ وفات (؟)

او در سال ۱۳۳۱ ه مطابق ۱۹ مرزنده بود او فرزند منشی محمد یحیی علی خان رحمة الله علیه بود که رئیس شهر ک صفی پور شهرستان اتا ؤدر ملک او ده بود ـ در تذکره ها، ترجمه احوال اش درج نشده است ـ واز مطالعه دیوان او موسوم به ولایت شماره ۲۵۷/و - ۱۲ در کتاب خانه استیت لائبریری بویژه از صفحه ۲۵۱ بدست می آید که طباعت دیوان مذکور در زمان ۱۳۳۱ همطابق ۱۹ م بوده است ـ

[442]

حواله: لخلخه گلاب (دیوان عاجز) سید غلام دستگیر صاحب شماره کتاب ۱۲/۸۴۰ صفحه ۲۸۷ آصفیه اسٹیٹ لائبریری حیدرآباد، طباعت دیوان به سال ایواء صحیفه پریس حیدرآباددکن۔

شمع از شمعیست روشن از فروغ نور تو طرفه شمعی بوده ای در دُودمان مصطفی تو در علم لدنی بستی و او شهر علم آستانِ مصطفی آستانِ مصطفی دشمنانت در حقیقت مصطفی را دشمن اند دو ستانت بی تامل دوستانِ مصطفی مصطفی چون عزم بجرت کرد، خفتی بی خطر بم بجای مصطفی اندر مکان مصطفی

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

يا على على شان تو باشد بمجو شان مصطفي پس نشان ذاتِ تو آمد نشان مصطفع آشكارا بر تو شد سرّ نهان مصطفّع مصطفی جان تو باشد ہم تو جان مصطفی با كمالاتِ ولايت آفتاب روشني جز تو کی باشد کسی شاہا روانِ مصطفّط جام معنی یافتی از دستِ ساقئ ازل زان فشاندی جرعه ای بر عاشقان مصطفی بی تولایت کسی تا مصطفع کی رہ برد چون على الشارم بابها شد بر زبان مصطفى ہم توی لاریب فیہ ہیچ کس غیر از تو نیست جسم و جان مصطفی تاب و توان مصطفی ہم کلام تو مطابق با کلام ایزدی ہم زبان تو موافق با زبان مصطفع جنّت الفردوس كوى تُست آمنابها ای گل با رنگ و بوی بوستان مصطفع

ابتدایش محو در محو و فنا اندر فنا انتهای او بقا با ذاتِ رب العالمین حیدر الشائل کرار، داماد نبع، شیر خدا قاتلِ کفّار، سیف الله، امیرالمومنین بر فلک از روی رفعت مهو عیسی الشائه بر فلک بر زمین از روی تمکین چون محمد بر زمین

منقبت مولاى كائنات حضرت على عليه

السلام اى ساقئ كوثر امام المتقين سر جان مصطفع و پیشوای راستین دستِ تو دستِ خدا و فیض تو فیض ابد جام تو جام ازل فیها شراب الطاہرین فعل تو فعل رسول و قول تو قول نبع دین تو دین خدا، علمت ز علم اولین روح عصمت, جانِ رحمت, صورتِ معنى نما نور ایمان، شمع عرفان، آفتاب آخرین بوتراب السُّلام و فخر آدم آن که بر شام و سحر بر سرِ خاکِ درش خورشید می ساید جبین معنئ انّا فتحنا در حصار خیبری رمزِ فهم نحن اقرب فاتح باب اليقين رنگ و بوی بشت گلشن آفتاب نُه فلک دستگیر بر دو عالم با کراماتِ مبین ہادی دین، قاطع حجّت، وصئ مصطفع قوّتش معجز نما و قُوتِ او نانِ جوين

حواله: دیوانِ ولایت, شماره کتاب ۱۲/۳۵۷ صفحه ۲۳۹ آصفیه اسٹیٹ لائبریری حیدرآباددکن۔

?	قلمى	کتب خانه	ديوانعطار	شيخ فريد	7
		سالار جنگ		الدين	
		ميوزيم		عطار علاقتي	
?	قلمى	كتب خانه	مجموعة	سيد خواجه	4
		سالار جنگ	انتخابات	معين الدين	
		ميوزيم		حسن	
				سنجرى عَارِكُمْيَّةِهِ	
2	?	اسٹیٹ	كلياتسعدى	شيخ مصلح	٨
		لائبريري		الدين سعدى	
		حيدرآباد		شيرازى علطته	
۷ ۸ ۱ ء	نولكشور	كتب خانه	ديوانصابر	علاؤ الدين	9
	كانپور	سالار جنگ		سيد مخدوم	
		ميوزيم		على احمد	
				صابرىءاكلىنى	
۵۸۸۱ء	نولكشور	كتب خانه	ديوان شمس	مولانا مولوي	1+
	كانپور	سالار جنگ	تبريز	جلال الدين	
		ميوزيم	(مشموله)	رومىءَا ^{لِلْمُ} نَّيْهِ	
۰ ۸۹ ء	نولكشور	كتب خانه	مثنوی	خواجه قطب	11
	كانپور	سالار جنگ	نیرنگ	الدين بختيار	
		ميوزيم		كاكى عَلَيْكُمْيْهِ،	

كتابيات

سن	نام مطبع مع	نامكتبخانه	نامكتاب	ناممصنف	شمار
طباعت	مقام				
۳۲۹۱ء	ملتان علاقه	مدرسة	معالم العترة	امام	1
	پاکستان	جعفريه	ترجمه ينابيع	شافعى عَالِكُمْتِهِ،	
			المودة		
?	قلمى	اسٹیٹ	ديوانجنيد	جنيد	۲
		لائبريري		بغدادى عَلَيْكُمْيِّهِ	
		حيدرآباد			
۲ <u>۱۹۲</u> ۲	چاپ خانه	اسٹیٹ	ديوانمنصور	حسين	٣
	علوىبمبئي	لائبريري		منصور بن	
		حيدرآباد		حلاج ءَا كُ مُّتِيه	
ا ۸۸ اء	نولكشور	اسٹیٹ	ديوان احمد	احمدجام ژنده	۴
	كانپور	لائبريري	جام	پيل ءَ الله الله	
		حيدرآباد			
?	?	خانگی کتب	ديوان حضرت	شيخ	۵
		خانه	غوثاعظم	عبدالقادر	
				جيلانى عَلَاثُمَّةٍ،	

[۲۵4]	
--------	--

?	قلمي	خانه	کتب	انتخاب كلام	نورالدين ملا	19
				شعراء		
			ميوزي.		جامىء الله	
۹ ۱۸۹ء	مطبوعهبمقام	,	کتب		<u> </u>	\vdash
	میدرآباد ا				 بريلي عَلَيْكُمْيْهِ،	I
			ميوزي.			
۲ <u>۹ ۸ ۱ ء</u>	?	اسٹیٹ			 شاەعل <i>ىحس</i> ن	71
		ئېرىرى			جائسىءَ الله ينه	
		اد	حيدرآب			
۲۸۸ء	اودهلكهنؤ	خانه	کتب	ديوانغالب	مرزا اسدالله	77
		جنگ	سالار		خان غالب	
		١	ميوزي		مرحوم	
۳ ۱۹ ۳	حيدرآباد	اسٹیٹ		ديوان نور	نور على شاه	۲۳
		ئبريرى	Z	على شاه عَلَكُمْتُهُ	صوفى عَالِكُمْتُهُ	
		اد	حيدرآب			
<u>۱۹۳</u> ۷	حيدرآباد	خانه	كتب	ديوانباقر	سيد شاه باقر	۲۴
		جنگ	سالار		على	
			ميوزي		چشتىءَالِكُمْيُهُ	,

اخبار	صحيفه	اسٹیٹ	ماخوذ از	نظام الدين	11
	پریس	لائبريري	اخبار شيراز	اوليا محبوب	
	حيدرآباد	حيدرآباد	حيدرآباد	الْمِيءَالِكُتُيَّةِ	
<u>۱۸۸</u> ۵	نولكشور	كتب خانه	ديوانحضرت	شمس	۱۳
	لكهنؤ	سالار جنگ	شمستبريز	تبريز عَالِكُمْيَةِ،	
		ميوزيم			
۵ <u>÷۱۹</u>	لاہور پریس	خانگی کتب	ماخوذ از	امير	١٣
	دېلى	خانه	كتابچه	خسرو عَلَّكُتْنِهُ	
?	قلمى	كتب خانه	حديقةسنائى	شیخ سنائی	10
		سالار جنگ		غزنوى عاطفة	
		ميوزيم			
۹ <u>۰۹۹</u>	مطبعكانپور	كتب خانه	ديوانحافظ	محمد شمس	17
		سالار جنگ		الدين حافظ	
		ميوزيم		شيرازى علاكميه	
?	قلمي	كتب خانه	ديوان نعمت	شاه نعمت الله	14
		سالار جنگ	الله کرمانی	كرمانى علطتيه	
		ميوزيم			
<u>۵ ؛ ۱۹</u>	لاېورپريس	خانگی کتب	كتابچه آئينهٔ	نصيرالدين	1 /
		خانه	تصوف	محمود چراغ	
				دېلىءَ الله ي	

[102]		۲	۵	۷	
-------	--	---	---	---	--

?	?	اسٹیٹ	ديوانفدائي	سيد معروف	۳۱
		لائبريري		على شاه عَلَاثُمِّيِّهِ	
		حيدرآباد			
٠ ١٩٣٠	مكتبه اردو	اسٹیٹ	مثنوی اسرار	ڈاکٹر محمد	٣٢
	لاہور	لائبريري	ورموز	اقبال عَلَيْكُمْيَّةِ.	
		حيدرآباد			
18	صحيفه	اسٹیٹ	اخبارشيراز	نظام دكن مير	٣٣
رجب	پریس	لائبريري		عثمان على	
۵۱۳۷۵		حيدرآباد		خان عَلَيْكُمْنَيْهِ	
م					
۲ ۵ ۹ ۱ ء					
?	?	اسٹیٹ	د یوانگرامی	غلام مادر	۳۴
		لائبريري		گرامی	
		حيدرآباد			
?	?	اسٹیٹ	ديوانملاعمر	ملّا عمر سه	۳۵
		لائبريري	سەپيازە	پيازه	
		حيدرآباد			

?	قلمى	خانگی کتب	سرعلوي	منشی میر	10
		خانه		امداد على	
				شاه	
				علوى عَالِكُمْيَّةُ،	
?	قلم <i>ى</i>	خانگی کتب	مشكؤةالنبوة	شاه غلام على	۲
		خانه		قادری	
				موسوى عَلَيْكُمْيُهُ	
?	?	اسٹیٹ	ديوانفرد	شاه	r ∠
		لائبريري		ابوالحسن	
		حيدرآباد		پهلواري	
				شريف عَاكِمْتِهِ	
۸ <u>۹</u> ۸ اء	لابور	اسٹیٹ	آتش كدة	مستان شاه	11
		لائبريري	وحدت	مجذوب	
		حيدرآباد		كابلى عَلَيْكُمْتِهِ	
?	?	اسٹیٹ	فغانراز	محمد	٢ 9
		لائبريري		عبدالقادر	
		حيدرآباد		صوفى عَلَاكُمْيْهِ	
1 /	صحيفه	اسٹیٹ	ازاخبارشيراز	مفتىضيا يار	۳.
صفر		لائبريري		جنگ عانگشت يه	
٢ <u>٣٤</u> ٦ء		حيدرآباد			

		خانگی کتب	غيرمطبوعه	سید شاه	٣٧
		خانه		شيخن احمد	
				شطارىءالطمية	
٩ ارنومبر	صحيفه	اسٹیٹ	اخبار شيراز	سید محمد	٣۷
۲ ۵۹۱ء	پریس	لائبريري	۱۳ رجب	ولى الله	
	حيدرآباد	حيدرآباد			
			۹ / نومبر	چشتىءَ الله يَّهُ	
			۲۵۹۱ع		
٩ ارنومبر	از اخبار	?	از اخبار	سيد	ma
۵ <u> ۱۹۷</u> ۵	رېنماىدكن		رہنمای دکن	معزالدين	
			مورخه	ملتاني	
			٩ /نومبر	صوفى	
			1920ء		
ا • ٩ اء	صحيفه	اسٹیٹ	لخلخةگلاب	سيد غلام	۳۹
	پريس	لائبريري		دستگير	
	حيدرآباد	حيدرآباد			
۳ ۱۹۱۳	?	اسٹیٹ	ديوانولايت	محمد عزيز	۱ ۴ ۰
		لائبريري		اللهشاه	
		حيدرآباد			